

شوهران
و
پدران

به قلم: ډرک پرنس

در این کتاب،
به هدف خدا در خلقت مردها پی ببرید.

مترجم: پریسا دادرس

فهرست مطالب

	پیش گفتار
1	فصل اول چطور پدر شدم
8	فصل دوم ازدواج يك عهد است
18	فصل سوم نقش يك شوهر
27	فصل چهارم نقش يك زن
34	فصل پنجم عنصر مفقود
42	فصل ششم اقتدار روحاني يك ازدواج هماهنگ
48	فصل هفتم مكاشفه نهايي خدا
60	فصل هشتم پدر در مقام كاهن
70	فصل نهم پدر در مقام نبي
82	فصل دهم پدر در مقام پادشاه
90	فصل يازدهم تصويري از دو پدر
94	فصل دوازدهم وقتي پدرها شكست مي خورند
106	فصل سيزدهم شايد شما هم شكست خورده ايد
116	فصل چهاردهم اما شما مي توانيد موفق شويد!
125	فصل پانزدهم پدر روحاني بودن
138	فصل شانزدهم پدران روحاني كجا هستند؟
147	فصل هفدهم سخني با آناني كه پدر ندارند.

« به نام خدا »

مردم آنچه را که شما می گوئید می شنوند ولی چیزی را یاد می گیرند که در عمل از شما می بینند. این مطلب، هنگامی که کتابهای درک پرینس را می خوانید و یا به صحبت‌های او گوش می دهید نیز مصداق می یابد. زندگی وی مطابق خدمتی است که انجام میدهد و این نمونه بسیار خوبی برای ما محسوب می‌گردد.

درک کتابی نوشته که نه فقط میباید هر پدری آن را بخواند بلکه باید مطالب این کتاب را با دیگر اعضای خانواده خود نیز در میان بگذارد. خدا او را برکت دهد که حقیقت کلام وی را اینچنین در دسترس همه ما قرار داده است.

دکتر ادوین لوئیس کول
بنیانگذار و رئیس شبکه مردان مسیحی

1

بخش اول: حرفی خصوصی
فصل اول
«چطور پدر شدم»

با نگاه به دوران کودکی و سالهای اولیه زندگی خود تعجب میکنم که چطور دارم این کتاب را مینویسم. به نظر میرسد که وقایع بسیار محدودی در آن دوره از زندگی، مرا واجد شرایط انجام این کار میسازد.

من در یک خانواده نظامی انگلیسی متولد شدم و هیچ خواهر و برادری نداشتم. هر مردی که در فامیل میشناسم یک افسر ارتش بریتانیا بوده است. در سن نه سالگی، در حالی که کت و شلوار پشمی راه راه مرتبی به تن کرده و کلاه ملوانی بر سر گذاشته بودم به دبستانی دور از خانواده فرستاده شدم. بعد از همانجا به ایتون¹ و سپس به دانشکده کینگ در کمبریج² رفتم. مدت پانزده سال را در مدارس شبانه روزی متعددی سپری کردم در حالی که هرگز بیش از سه ماه از هر سال را در کنار خانواده ام نبودم. پس از پنج سال تحصیل در دانشگاه کمبریج پایان نامه ای تحت عنوان (تکامل تدریجی روش تعریفی افلاطون) نوشتم و به عنوان استاد دانشگاه کمبریج انتخاب شدم.

در طول همه سالهای تحصیل هرگز معلم یا استاد زن نداشتم. البته در دانشگاه کمبریج چند دوست دختر داشتم اما عمیقترین اصول اولیه شخصیت یک زن برایم همچنان بصورت یک راز باقی ماند- رازی که شخصاً علاقه ای به کشف آن نداشتم!

2

آنچه که قرار بود در فضای حساس یک دانشگاه بزرگ، شغلی دور از حادثه باشد با مداخله جنگ جهانی دوم مواجه گردید. هنگامی که زمان اعزام من به خدمت سربازی فرا رسید، نقش دور از جنگی را در نیروهای پزشکی ارتش سلطنتی بریتانیا انتخاب کردم. در ارتش تصمیم گرفتم تحصیلات عالی خود را با مطالعه کتاب مقدس ادامه دهم که البته به این مطالعه از دیدگاه یک کار فلسفی نگاه میکردم. فهم قسمتهای زیادی از کتاب مقدس برایم آسان نبود ولی عزم خود را جزم کرده بودم که کل این کتاب را از پیدایش تا مکاشفه مطالعه کنم. در این صورت می توانستم در موقعیت یک شخص ذیصلاح قرار بگیرم و در مورد کتاب مقدس حکم کنم.

پس از حدود نه ماه در یک قسمت از کتاب ایوب ملاقات غیر منتظره ای با نویسنده این کتاب یعنی کسی که خود را از طریق عیسی مسیح به من آشکار نمود، داشتم. آن ملاقات مسیر زندگی مرا به گونه ای بنیانی و دائمی تغییر داد. از این گذشته، سخن افلاطون را به یاد آوردم که خود اعتراف کرده بود «ما هیچ کلامی از جانب خدا نداریم» در حالیکه کتاب مقدس به سادگی ادعا می کند که (خود کلام خداست) هر چه بیشتر آن را مطالعه میکردم و در زندگی خود به کار می بردم، بیشتر قانع می شدم که ادعای این کتاب واقعی است. کتاب مقدس حقیقتاً مکاشفه خود خدا به انسان میباشد.

کمی بعد، از سوی ارتش به خاورمیانه اعزام شدم. پس از سه سال خدمت در صحراهای مصر لیبی و سودان مرا به اورشلیم اعزام کردند و در آنجا بود که با لیدیا کریستنسن¹، معلم دانمارکی یک مدرسه آشنا شدم و ما با هم ازدواج کردیم. هنگامی که لیدیا هدایت شد همه چیز را ترک کند و به اورشلیم برود، معلم موفقی در نظام مدارس دولتی کشور دانمارک بود. او در آنجا یک خانه ایمن برای کودکان بی سرپرست افتتاح کرد.

3

وقتی من و لیدیا ازدواج کردیم او با خود هشت دختر یتیم که آنها را به فرزندی پذیرفته بود به همراه آورد و از آن زمان به بعد من هم مسئولیت پدری آنها را قبول کردم. در بین این دختران، شش نفر یهودی، یک نفر عرب و یک تن انگلیسی بودند. رده های سنی آنها بین 3 تا 18 سال بود.

با توجه به پیش زمینه ای که بعنوان تک پسر خانواده داشتم ناگهان دیدم تنها مردی هستم که مسئولیت 10 زن یعنی لیدیا، هشت دختر خانواده اش و جمیله، خدمتگار عرب خانواده را بر عهده دارد. در روابط جدیدمان همگی ما میباید تغییراتی را در زندگی خود ایجاد میکردیم. گاهی اوقات احساس میکردم مسئولیتی که بعهد گرفته بودم بیش از اندازه بزرگ بود. بدون شک لیدیا هم گاهی اوقات فکر میکرد که در مورد ازدواج با من تصمیم درستی گرفته بود یا نه.

اما محبت و فیض خدا همیشه بگونه ای خاص ما را پیش میبرد. من و لیدیا علاوه بر تغییراتی که در روابط خود ایجاد کردیم با فشارهای خارجی بسیاری مواجه شدیم. دو سال اول ازدوایمان با جنگی مصادف شد که منجر به تشکیل دولت اسرائیل گردید. در طول آن دوره دو بار مجبور شدیم به منظور حفظ جانمان، نیمه های شب خانه و کاشانه خود را رها کرده، فرار کنیم و هرگز نتوانستیم به خانه ای که داشتیم، برگردیم. یکبار چهار دختر بزرگمان از ما جدا شدند اما دست خدا با ما بود و او دوباره ما را در انگلستان به صورت یک خانواده دور هم جمع کرد.

بعدها وقتی همه فرزندانمان بجز دو دختری که کوچکتر از همه بودند بزرگ شدند من و لیدیا پنج سال را در کشور کنیا سپری کردیم، جایی که در آن بعنوان رئیس یک دانشکده تربیت معلم خدمت کردم. در طول آن دوره ما نهمین دختر خود را که یک نوزاد آفریقائی بود، به فرزندی پذیرفتیم. مادر آن نوزاد هنگام زایمان فوت شده بود و او را در حالی که در روی کف پر از گل و لای یک کلبه چوبی ترک شده بود، پیدا کرده بودند.

4

سه سال بعد از آن که خداوند لیدیا را به نزد خود خواند، با روت ازدواج کردم. ما بیست سال با هم زندگی کردیم تا اینکه او نیز به دعوت خداوند لیبیک رفت. روت هم سه فرزند خوانده دیگر را که همگی یهودی بودند به جمع خانواده ما افزود. بنابراین، جایگاهی که من در حال حاضر در آن قرار دارم جایگاه پدری است که 12 فرزند دارد!

شخصیت صمیمی و معاشرتی روت باعث شد که او خیلی زود در دل دیگر اعضای خانواده نیز جا بگیرد. او همچنین با استفاده از مهارتهای اجرایی و ویراستاری خود به گونه ای خاص کمک میکرد (و) کمکهای او خدمت مرا بعنوان یک معلم کتاب مقدس به طرز شگفت انگیزی تکمیل نمود. در مدت بیست سالی که ما با هم زندگی کردیم، خدمت من در طرفی بسط پیدا کرد که هیچوقت در خواب هم نمیدیدم. تعلیم کتاب مقدسی من از طریق کانالهای چاپ کتاب، نوارهای کاست و ویدئو و برنامه های رادیو- تلویزیونی به همه قاره ها حتی قطب شمال نیز راه یافت. کارمندان دفتری خدمات ما میگویند که ما اکنون کارهای خود را به هر کشوری که با خدمات پستی ایالات متحده ارتباط دارد می فرستیم و اینکه بعضی از کتابها و کارهای من به شصت زبان خارجی ترجمه شده اند.

در این میان، خانواده ما همچنان در حال بزرگ شدن است و اداره آن هم مشکل شده است. با در نظر گرفتن ازدواجها و تولد فرزندان، خانواده ما در حال حاضر حدود 150 نفر عضو دارد! اکنون بعضی از اعضای خانواده ما در کشورهای مختلفی مثل اسرائیل، انگلستان، کانادا، ایالات متحده و استرالیا زندگی میکنند. با توجه به چنین خانواده بزرگی که در سطح وسیعی از جهان پراکنده اند، امکان برقراری ارتباط نزدیک با هم آتوری که دوست داریم، وجود ندارد. با این حال، هنوز هم احساس می کنیم که همه عضو یک خانواده هستیم. من به هیچ وجه یک شوهر یا پدر بی نقص نبوده ام، اما برای زندگی شاد و موفقی که در کل داشته ام، همه جلال را به خدا میدهم. من از طریق این زندگی خانوادگی درسهایی

5

زیادی یاد گرفتم که معتقدم خدا میخواهد بوسیله این کتاب آنها را با دیگران در میان بگذارم.

با این وجود، نگاهی به گذشته از خدمت خود، زمانی را به یاد میآورم که به طرز خطرناکی نزدیک بود نقشه خدا را برای ازدواج و خانواده ام فراموش کنم و آن، زمانی بود که برای شرکت در جلسات و کنفرانسهای مختلف و موعظه برای جماعتی بزرگ مردم که نتایج مثبت و خوبی هم در بر داشتند، مدام در سفر بودم. در یکی از کنفرانسهای عصر شنیدم که یکی از سخنرانان اینطور اظهار نظر کرد:

«یک کارشناس، مردی است که کیف بدست، دور از خانه به سر میبرد.» این کلمات مثل تیری بودند که به قلبم فرو رفتند.

با خود گفتم: «این جمله در مورد من صدق نمیکند. من مردی هستم که کیف بدست دور از خانه بسر میبرم. همه مرا یک کارشناس میدانند، اما واقعیت امر این است که در خانه من چه می گذرد؟»

خدا مرا به چالشی کاملاً تازه دعوت کرده بود که میباید در آن موفق می شدم مهمتر از همه این بود که، قبل از آنکه در هر کار دیگر موفق شوم، میباید نقش خود را بعنوان یک شوهر و پدر به نحو احسن ایفا میکردم.

بنابراین، شروع کردم به تجزیه تحلیل انگیزه های شخصی خودم. چرا چنان وقت زیادی را صرف انجام مسافرتها میکردم؟ چرا اینقدر دوست داشتم که در تمام آن جلسات حاضر شوم؟ به تدریج به وجود عنصر قوی جاه طلبی در خود پی بردم. من از ایستادن بر روی یک سکو، آن هم در برابر جمع بزرگی از حضار لذت میبردم. از اینکه بعنوان «واعظی که مسیحی خاص دارد» معروف بودم، لذت میبردم.

با نگاه به سالهای خدمتم به مردم فهمیدم که من گاهی به شهرت خود بعنوان یک واعظ بیش از برخی نیازهای شخصی و عاطفی لیدیا توجه می کردم.

6

گاهی اوقات به موفقیت خود به عنوان یک خادم بیش از حد به رفاه حال خانواده ام اهمیت می دادم. اما به فیض خدا بود که بحران جدی ای در خانواده ما پیش نیامد. در حقیقت، گاهی اوقات خانواده ام بیش از آنکه سزاوار بودند از من حمایت میکردند. من امروز خدا را برای وجود تک تک آنها شکر میکنم! با این وجود به تدریج دریافتم که جاه طلبی به بهای فدا کردن زندگی خانوادگی، مشکل جدی ای است که بسیاری از مردان با آن مواجه اند. برخی از این مردان افرادی موفق تلقی میشوند و یا آنکه خود را شخص موفقی میدانند. با اینحال، احساس درونی خودمحوری آنها را از کانون گرم و ارتباط صمیمانه با خانواده هایشان که جوهره ارتباطات موفق خانوادگی است باز میدارد. شاید صحبت از وجود بحرانی آشکار یا به بن بست رسیدن در ازدواج در میان نباشد، با اینحال محیط خانه آن احساس امنیت و کمالی را که اعضای خانواده به آن نیاز دارند فراهم نمی کند. در بسیاری از موارد پدر چنان خود را درگیر تعهدات خارج از خانه کرده که حتی موجه نیست که دارد کانون خانواده اش را از دست میدهد.

من به این نتیجه رسیده ام که مردان بسیاری در فرهنگ معاصر ما وجود دارند که میباید با این مسئله روبرو شوند. شاید آنها در زمینه های مختلفی مثل ریاست یک بانک یا بعنوان یک پزشک، یک وکیل، یک تکنیسین کامپیوتر و یا در ورزش گلف افراد موفقی باشند. حتی ممکن است خادمین، مسیحی موفقی باشند، اما در خانواده هایشان افرادی شکست خورده اند.

میخواهم به شما بگویم که موفقیت در زمینه های مختلف به بهای شکست خوردن در انجام وظیفه بعنوان یک شوهر یا پدر، از دید خدا شکستی کامل است. هیچ موفقیتی نمیتواند این شکست را جبران کند.

بارها گفته ام که مشکل شماره یک جامعه امروزی، مردان مقصر میباشند - مردانی که در انجام دو وظیفه اصلی خود یعنی وظیفه یک شوهر و یک پدر شکست خورده اند.

7

شما میتوانید کتابهای متعددی در مورد خانواده مطالعه کنید اما تا هنگامی که دو نقش اصلی خود را بعنوان شوهر و پدر درک نکنید، نخواهید توانست یک خانواده واقعی و موفقی داشته باشید. این نقشها بنیانهایی اصلی ای هستند که یک خانواده شادمان و هماهنگ بر روی آنها بنا می شود.

هدف من از نگارش کتابی که در دست دارید این است که راههای ساده و عملی را که به موفقیت در ایفای نقش یک شوهر و پدر منتهی می شوند، به شما نشان دهم. از این طریق است که میتوانید جهت موفق شدن در بسیاری از زمینه های دیگر نیز اقدام کنید. ولی بالاتر از همه اینکه شما از این راه، برکتی برای نزدیکترین کسان خود یعنی همسر و فرزندان محسوب خواهید شد.

8

بخش دوم: شوهران
فصل دوم
«ازدواج یک عهد است»

پایه صحبتهای خود را در خصوص شوهران به مطرح کردن موضوع ازدواج اختصاص می دهم. چرا که فقط از طریق ازدواج است که یک مرد، به یک شوهر تبدیل میشود.

سه ارتباط مهم و دائمی همه انسانها عبارتند از:

1 - رابطه ایماندار با خدا

2 - رابطه بین زن و شوهر

3 - رابطه ایمانداران با یکدیگر

به این ترتیب، فرزندان که ثمره عهد بین یک مرد با همسرش می باشند، در محدوده پیمانی قرار می گیرند که والدینشان در حضور خدا با هم بسته اند.

اساس هر یک از این روابط بر یک عهد قرار دارد، عهده که جدی ترین و ملزم کننده ترین شکل تعهدی است که کتاب مقدس توصیف می کند. بدون بستن عهد، هیچ رابطه پایایی نمی تواند مطابق اصول کتاب مقدس بنا شود.

در کتاب مقدس دو قسمت مهم وجود دارد که بر عهد بودن از دواج صحه میگذراند.

«تا تو را از زن اجنبی رهایی بخشد و از زن بیگانه ای که سخنان تملق آمیز میگوید که مصاحب جوانی خود را ترک کرده و عهد خدای خویش را فراموش نموده است.» (امثال 2: 16-7)

• تأکید روی کلمه «عهد» توسط خود من صورت گرفته است..

9

این آیات می گویند زنی که نسبت به شوهر خود امین نیست در واقع عهده را که با آن مرد در حضور خدا بسته، فراموش کرده و آنرا شکسته است. بنابراین، ازدواج عهده است که بین یک زن و مرد در حضور خدا بسته میشود.

خدا بار دیگر در کتاب ملاکی نبی به عهد بودن از دواج اشاره میکند. قوم اسرائیل شکایت میکردند که: «ما تمام مدت دعا میکنیم. همیشه در معبد هستیم. پس خداوند، چرا به دعاهای ما جواب نمیدهی؟» خدا اینطور به آنها پاسخ میدهد: «اما شما میگویید سبب این چیست؟ سبب این است که خداوند در میان تو و زوجه جوانیت شاهد بوده است و تو به وی خیانت ورزیده ای. با آنکه او یار تو و زوجه هم عهد تو میبود.» (ملاکی 2: 14)

بنابراین روی سخن خدا در این آیه با شوهرانی است که به همسرانشان خیانت می کنند- به زبان امروزی اینکه همسرانشان را گول می زنند. خدا میگوید: «اصلاً مهم نیست که چقدر دعا میکنید و یا چه مقدار از وقت خود را در کلیسا سپری میکنید. اگر به تعهد خود نسبت به همسرت پایبند نباشی، به دعاهای تو گوش نخواهم داد.» خدا میگوید که چنین مردانی عهد شکن هستند.

به این ترتیب برای هر دو، مرد و زن عدم وفاداری نسبت به تعهد ازدواج، حکم شکستن یک عهد را دارد. به همین خاطر است که زناکاری نسبت به فسخ و فجور گناه جدی تری محسوب میشود. فحشا، یعنی روابط غیر اخلاقی بین دو شخص مجرد. گناه است اما این رابطه هیچ عهده را نمی شکند ولی زناکاری، عملی غیر اخلاقی ای است که در آن یک عهد شکسته میشود. به همین خاطر است که نسبت به فحشا گناه جدی تری محسوب میگردد.

سرّ عهد

عهد یکی از اسرار خدا است. هیچکس نمیتواند به جز از طریق مکاشفه به مفهوم کتاب مقدس آن پی ببرد. فقط خداست که میتواند بوسیله کتاب مقدس ما

1

0

را قادر به درک مفهوم عهد بسازد. نویسنده کتاب مزامیر میگوید: «سرّ خداوند با ترسندگان او است و عهد او تا ایشان را تعلیم دهد.» (مزمور 25: 14)

بنابراین، عهد، یکی از اسرار خدا است که آن را فقط به کسانی آشکار می سازد که از او می ترسند. قوم خداترس، کسانی هستند که میتوانند با ترس وارد عهد شوند.

پولس در افسسیان 5: 22-31 میگوید رابطه ازدواج بین یک مرد و همسرش، نوع یا تصویری از ارتباط بین مسیح و کلیسایش میباشد. سپس اضافه میکند «این سرّ عظیم است». آیه 32 - یا «آن سرّ عظیم است» لازم است که معنی خاص «سرّ» را آنطور که پولس در این قسمت به کار میبرد درک کنیم.

مردم آن زمان، چیزی تحت عنوان «مذاهب اسرارآمیز» داشتند. این مذهب اسرار خاص خود را تنها به کسانی آشکار می کردند که مرحله مقدماتی آنها را با مراقبتهای شدید پشت سر میگذاشتند. تا وقتی که شما قدم اول را بر نمیداشتید، نمی توانستید به اسرار آنها پی ببرید. بنابراین وقتی پولس، ازدواج را بعنوان یک «سر» توصیف می کند در واقع به گونه ای ضمنی میگوید که ما فقط در صورتی میتوانیم ماهیت حقیقی ازدواج را درک کنیم که به درستی قدم پیش گذاشته باشیم. این روند زمانی عملی میشود که یک زن و مرد از طریق مراسم ازدواج، با خدا و یکدیگر عهد می بندند. و تنها هنگامی که آنها اراده میکنند تعهد این عهد را بپذیرند، میتوانند ماهیت حقیقی ازدواج را کشف کنند. زوجهایی که مایل نیستند این شرط را بپذیرند، می توانند جوانب قانونی و جسمی ازدواج را تجربه کنند. ولی ماهیت حقیقی آن بر ایشان پوشیده می ماند. ازدواج برای آنها همچنان یک راز - یک سر - باقی خواهد ماند.

باید همچنین به یاد داشته باشیم که ازدواج صرفاً یک قرارداد اجتماعی در سطح انسانی نیست. بلکه در اصل و اساساً یک مفهوم کتاب مقدسی است. برای ورود به بعد سری آن، ابتدا میباید بدانیم منظور کتاب مقدس از کلمه «عهد» چیست. به

1

1

این ترتیب، مطالعه مختصری از اصول کاربردی همه عهدهای کتاب مقدس مفید خواهد بود.

اصول عهد

به منظور درك اين اصول به مكاشفه خدا از مفهوم عهد در متون كتاب مقدسي از جمله در كتابهاي مزامير، رساله بعبرانيان و كتاب پيدايش مي نگریم.

قسمت زیر از كتاب مزامير گرفته شده و آن نوع افراډي را نشان ميدهد كه خدا با ايشان عهد ميبنند.

« { خداوند } آسمان را از بالا مي خواند و زمين را تا قوم خود را داوري كند. مقدسان مرا نزد من جمع كنيد كه عهد را با من به قرباني بسته اند. » (مزور 50 : 4-5)

مقدسان خدا چه كساني هستند؟ كتاب مقدس ميگويد آنها كساني هستند كه با او بوسيله قرباني عهد بسته اند. هر عهدي مي بايد بر اساس قرباني بسته شود.

در زبان عبري شما در واقع بايد به جاي بستن عهد، بگويد عهد را ميبريد. تصويري كه از اين كلمه (بریدن) در ذهن مجسم ميشود، يك چاقوي تيز و ريختن خون است. اين خود نمونه ديگري است از اينكه بستن عهد مستلزم تقديم يك قرباني است و تقديم قرباني مستلزم ريختن خود يعني فدا كردن جان ميباشد.

در عبرانيان 9 : 16-17 نويسنده رساله مي گوید كه وصيت نامه تنها در صورتي قانوني ميشود كه شخص وصيت كننده مرده باشد. اما لغت يوناني اي كه در اینجا (وصيت) ترجمه شده، واژه Diatheke مي باشد كه بطور مکرر به مفهوم « عهد » بكار ميرود. با توجه به اين ترجمه، آيات زیر حقيقت بسيار مهمي را در مورد عهد آشكار ميکنند.

1

2

« زیرا در هر جائي كه عهدي است لايد است كه موت عهد كننده را تصور كنند. زیرا كه عهد بعد از موت ثابت ميشود زیرا مادامي كه عهد كننده زنده است، استحكامي ندارد. »

پس وقتي كه عهد مي بنديد در واقع حكم مرگ خود را امضاء ميكنيد! اين عهد، امري خطير و تعهدي نهايي است.

ما عملکرد رابطه مبني بر عهد را در زندگي ابراهيم مي بينيم. خداوند و ابراهيم، ارتباط شخصي شگفت انگيزي با هم داشتند. او يك شب به ابراهيم نشان داد كه زمين كنعان را به عنوان ميراث به وي خواهد بخشيد. ابراهيم از خداوند پرسيد: « به چه نشان بدانم كه وارث آن خواهم بود؟ » (پيدايش 15 : 8) و خدا به وسيله بریدن عهد به وي پاسخ داد.

به عبارت ديگر، آخرين عهد خدا در هر موضوعي، بستن يك عهد است. وقتي خدا عهدي مي بندد، لازم نيست كار ديگري انجام دهد.

در بریدن اين عهد، خدا به ابراهيم دستور داد تا كاري را انجام دهد كه در خاورميانه آن زمان مرسوم بود. او مي بايد حيوانات خاصي را براي قرباني ذبح ميكرد، بعد آنها را دو پاره کرده و پاره ها را با فاصله از هم مقابل يكدیگر قرار ميداد. سپس طرفين عهد مي بايد در ميان پاره ها حرکت كنند. كتاب مقدس نمي گوید كه ابراهيم چه موقع از ميان پاره ها گذشت، اما توصيف ميکند كه خدا چگونه اين كار را انجام داد.

« و واقع شد كه چون آفتاب غروب کرده بود و تاريك شد، تنوري پر دود و چراغي مشتعل از ميان آن پاره ها گذر نمود. » (پيدايش 15:17)

خداوند در آن تنور پر دود از ميان پاره هاي قربانيا عبور کرد. عبرانيان 12 : 29 به ما خاطر نشان ميکند كه «خداي ما آتش فروبرنده است.»

منظور از گذشتن از ميان پاره هاي قرباني چيست؟ منظور اين است كه وقتي از ميان پاره ها عبور مي كنيد و به آن بدنهاي مرده مينگرید، ميگوئيد: « اين مرگ من »

1

3

است. من از اين به بعد براي خود مي ميرم و براي كسي كه براي او عهد مي بندم زندگي خواهم كرد.

ابراهيم زندگي خود را انكار كرد تا بتواند در عهد با خدا زندگي كند. اما به ياد داشته باشيد كه خدا نيز همين كار را در قبال ابراهيم انجام داد. هر يك از طرفين عهد مي تواند نسبت به هرچه طرف مقابل دارد، ادعاي مالكييت كند. پس به همين دليل بود كه خداوند بر اساس اين عهد، عملاً به ابراهيم گفت: « من پسر تو، اسحاق را ميخواهم. تنها پسر ت كه او را دوست مي داري. او را در مكاني كه به تو نشان ميدهم براي قرباني كن. (ر. ك پيدايش 22:2)».

ابراهيم شخصي بود كه به عهد خود وفا ميكرد. او نه بحث كرد و نه در عمل به عهد تأخير نمود. وي در پاسخ گفت: « بسيار خوب خداوندا. لبيك. من به آنجا ميروم و قرباني را تقديم ميكنم. » و صبح فرداي آن روز به سمت محل مشخص شده رهسپار شد.

درست در آخرين لحظه، وقتي ابراهيم دست خود را بلند كرد تا كارد را در بدن پسرش فرو كند، خداوند به وي گفت: « بسيار خوب، ابراهيم. لازم نيست كه اين كار را انجام دهی. حالا فهميدم كه تو از من مي ترسي. چون تنها پسر ت را از من دريغ نكردي. » اين، يعني عهد ! اما داستان در همين جا تمام نميشود. تقريباً دو هزار سال بعد خداوند گفت: « ابراهيم و فرزندان او به يك قرباني نياز دارند و فقط يك شخص است كه مي تواند اين قرباني را تقديم كند - او پسر من است. ابراهيم پسر خود را به من تقديم كرد و حالا من پسر را براي او فدا ميكنم. » اين مسئله نيمه ديگر عهدي بود كه در كوه موريا بسته شد. خداي پدر در تكميل تعهد به عهدي كه در آن كوه بست، بعنوان آخرين قرباني گناه، پسر خود عيسي را در جلجتا فدا كرد.

اگر خوب نگاه كنيم، تاريخ در واقع حاصل عهدياي مي باشد كه خدا با قوم خود بسته است، ما نمي توانيم از اهميت و شكوه عهد چشم پوشي كنيم.

حال همین مسئله را به عهد ازدواج ربط می‌دهیم. وقتی يك زن و مرد مسیحي با هم ازدواج میکنند، با هم از میان قربانی عیسی بر روی صلیب می‌گذرند. هر يك از آنها همان چیزی را می‌گوید که پولس بیان میکند: «با مسیح مصلوب شده ام ولی زندگی می‌کنم لیکن نه من بعد از این، بلکه مسیح در من زندگی میکند.» (غلاطیان 2: 20)

پس از آنکه با هم عهد بستند، هر يك از آنها بر می‌گردد و به صلیب نگاه میکند. شوهر می‌گوید: «وقتی از آن قربانی عبور کردم، مردم من زندگی خود را فدا کردم. حالا در همسر خود زندگی میکنم. او نشانه زندگی من است.» همسر نیز به همین صورت می‌گوید: «وقتی از قربانی عبور کردم، مردم من دیگر برای خودم زندگی نمی‌کنم. حالا برای کسی زندگی میکنم که با وی عهد بستم.» هر يك از آنها، زندگی خود را برای دیگری فدا میکند. این امر پایه ازدواج مسیحي و اساسی است که بر مبنای آن يك ازدواج می‌تواند واقعاً موفق شود. اما این نوع برخورد بر عکس برخوردی است که امروزه اکثر مردم نسبت به موضوع ازدواج دارند. به همین دلیل است که ازدواجهای بسیاری با شکست مواجه میشوند. امروزه اکثر مردم با این هدف ازدواج میکنند که چیزی در این بین نصیبتان گردد. این گونه ازدواج به نتیجه نمی‌رسند. برخورد کتاب مقدس ازدواج این است که من چه چیزی را به دیگری خواهم داد؟ و این نوع ازدواج است که مثمر ثمر خواهد بود.

هدف از عهد ازدواج

آدم به ازدواج فکر نمی‌کرد. او حتی نمی‌دانست که به يك همسر احتیاج دارد. ایده ازدواج از ذهن خدا منشأ گرفت. تمام قوانین و همچنین هدف نهایی ازدواج توسط خود خدا بنیاد نهاده شد.

هدفی که خدا برای ازدواج در نظر دارد، اتحاد بین طرفین است. اما کتاب مقدس روشن می‌سازد که انسانها چه مرد باشند و چه زن، تنها در يك احساس

1

5

می‌توانند متحد گردند و آن، اساس عهد است. کتاب مقدس ازدواج را اینچنین توصیف میکند:

«از این سبب، مرد پدر و مادر خود را ترك کرده، با زن خویش خواهد پیوست و يك تن خواهند بود.» (پیدایش 2: 24)

کلید ازدواج، دو کلمه است: «ترك کردن» و «پیوستن». اگر ترك نکنید، نمیتوانید ببیوندد. اگر مایل نیستید از محیط خانواده پدری خود خارج شوید و شروع جدیدی داشته باشید، هرگز نخواهید توانست با همسر خود واقعاً متحد گردید.

ازدواج اغلب در بعضی فرهنگها با شکست مواجه می‌شود چونکه فرهنگ آن جوامع به مرد می‌آموزد که باید به پدر و مادر خود بیش از همسر خویش ببیوندد. این وفاداری بین او و وفاداری نسبت به همسرش، مانع ایجاد می‌کند.

درک این موضوع که ازدواج توصیف شده در کتاب مقدس مسأله رسوم و فرهنگ اجتماعی نیست، از اهمیت زیادی برخوردار می‌باشد، رسوم اجتماعی بسیار مختلفی هستند که مشخص می‌کنند ازدواج چگونه باید صورت بگیرد و یا مراسم آن چگونه میباید برگزار گردد. به عنوان مثال، در سرزمین اسرائیل، یهودیان رسوم اجتماعی خاصی برای مراسم ازدواج دارند. اعراب يك نوع و ارامنه نوعی دیگر و این، موضوع معقولي است. اما ماهیت اصلی ازدواج، در ابتدای تاریخ بشر توسط خود خدا مشخص گردید. که مرد می‌باید پدر و مادر خود را ترك کند و به همسر خویش ببیوندد. این تنها پایه ای است که يك مرد و زن می‌توانند بر اساس آن به اتحادی حقیقی دست پیدا کنند.

امروزه يك سو تفاهم دیگر نیز شایع شده است و آن اینکه بسیاری از مردم در مورد ازدواج طوری حرف می‌زنند و یا برخورد می‌کنند که گویا ازدواج يك تجربه است. این درست نیست. ازدواج، عهد است، نه تجربه. در بحث مربوط به «تعهد تجربی، تضاد وجود دارد. تنها بوسیله عهد متقابل است که خدا فیضی

1

6

عطا می‌کند که يك زن یا مرد جهت متحد شدن با شریک زندگی خود به آن نیاز دارد.

ماهیت نبوتی ازدواج

يك حقیقت شگفت‌انگیز در خصوص خدای کتاب مقدس این است که او خوشحال می‌شود که خود را به انسانها آشکار سازد. مکاشفه خدا یکی از ارزشترین گنج‌هایی است که خدا به ما می‌دهد و مجرای اصلی این مکاشفه، کتاب مقدس می‌باشد. با این وجود، امتیاز بزرگتری که نصیبمان می‌گردد این است که خدا نه فقط خود را بر ما، بلکه از طریق ما به دیگران آشکار میکند.

خدا اغلب از طریق انبیاء عهد عتیق به این شیوه عمل می‌کرد. او برای آنکه به قوم یهودا در مورد اسارت قریب الوقوعشان هشدار دهد، به ارمیاء نبی گفت که بر گردن خود یوغ بگذارد (ر. ک. ارمیاء 2: 27). خدا برای آنکه تسخیر قریب الوقوع شهر اورشلیم به دست لشکر بابل را به تصویر کشد، به حزقیال گفت که يك دیوار را سوراخ کند و طوری رفتار کند که گویا از يك شهر تحت محاصره دارد فرار می‌کند (ر. ک. حزقیال 12: 4-5). او برای آنکه محبت بخشاینده خویش را نسبت به قوم اسرائیل نشان دهد، به هوشع گفت که با يك زن فاحشه ازدواج کند (ر. ک. هوشع 1: 2) و بسیار نمونه‌های دیگر که میتوان ذکر کرد.

بنابراین، علاوه بر بیان پیغام خدا، ما می‌توانیم از طریق اعمال خود نیز نبوت کنیم. با این دید، ازدواج مسیحي خصوصیت يك پیغام نبوتی زیبا را به خود می‌گیرد.

اول از همه اینکه، رابطه شخصی بین یک مرد و زن نشان دهنده رشته اتحادی است که فقط یک ارتباط ناشی از عهد می تواند ایجاد کند.

اما یک ازدواج واقعی مسیحی یک پیغام جالبی را هم می رساند. پولس در افسسیان 25:5 میگوید: «از شوهران زنان خود را محبت نمایند چنانکه مسیح هم کلیسا را محبت نمو و خویشتن را برای آن داد» (افسسیان 25:5)

1

7

شوهر مسیحی این امتیاز را دارد که نسبت به همسر خود همان نوع محبت قربانی و ایثاری را نشان دهد که مسیح نسبت به کلیسای خود دارد.

از سوی دیگر، پولس در افسسیان 24:5 می گوید:

«لیکن همچنانکه کلیسا مطیع مسیح است، همچنین زنان نیز شوهران خود را در هر امری باشند.»

یک زن مسیحی نیز این امتیاز را دارد که در ارتباط با شوهرش همان محبت احترام آمیز را نشان دهد که کلیسا نسبت به خداوند خود ابراز میکند.

در جامعه فعلی وقتی برای رفتارهایی اینچنین که از فداکردن یک جان ناشی میگردد، وجود ندارد. اما بسیار مهم است که مسیحیان در ازدواج خود با امانت همان رابطه محبت آمیزی را داشته باشند که مسیح با کلیسای خود دارد. گاهی اوقات شهادت زندگی ما می تواند مؤثرتر از سخنان زبان ما باشد. ما می توانیم همچون انبیاي عهد عتیق نه فقط با سخنان، بلکه با اعمال خود نیز نبوت کنیم.

1

8

فصل سوم

«نقش یک شوهر»

خدا در آغاز تاریخ بشر به آدم- این اولین شوهر دنیا- مسئولیت خاصی محول کرد: «پس خداوند خدا آدم را گرفت و او را در باغ عدن گذاشت تا کار آن را بکند. آن را محافظت نماید.» پیدایش 15:2

زبان انگلیسی مفهوم کامل کلمه ای را که «محافظت نماید» ترجمه شده، نمی رساند. این کلمه از واژه ای گرفته شده که در اصل «نگهبانی/ حمایت کردن معنی می دهد. واژه عبری امروزی در مفهوم «نگهبان شب» از همین ریشه مشتق شده است. خدا مسئولیت «نگهبانی» از باغ را به آدم محول کرد. اما به چه دلیل می باید از آن نگهبانی میکرد؟ او باید از ورود «حیوانات صحرا» (پیدایش 20:2) که جایی در باغ نداشتند، مانع می شد.

در فصل بعد معلوم می شود که آدم در انجام مسئولیت خود شکست خورد. مار که از «حیوانات صحرا» بود، به درون باغ راه یافته بود.

در نتیجه آدم در انجام وظیفه بعدی خود، یعنی محافظت از همسرش در مقابل جمله زیرکانه شیطان، نیز شکست خورد. کتاب مقدس به ما نمی گوید که آدم در آن لحظه کجا بود، اما این مسأله مشخص است که او حوا را به حال خود واگذاشته بود.

حوا در آن لحظه گناه خود را بر گناه شوهرش افزود. او با مار صحبت کرد، تسلیم مکر او شد. و میوه ممنوعه را خورد. او قسمتی از میوه را به شوهر خود داد و او نیز آن را خورد.

این موضوع نشان میدهد که در گناه اولیه تاریخ بشر، گناهان ناشی از سهل انگاری بودند. آدم نه تنها در انجام آنچه وظیفه اش بود قصور ورزید، بلکه در مورد کاری هم که نباید انجام می داد، این کوتاهی را مرتکب شد.

1

9

به این ترتیب گناهان ناشی از سهل انگاری به گناهان اختیاری منجر شدند. حوا که توسط مار اغوا شده بود و میوه ممنوعه را خورد، گناه سوم را مرتکب شد. او با دادن قسمتی از میوه به شوهرش، وی را نیز درگیر کرد. گناه اولیه انسان، گناه سهل انگاری بود، او مقصر بود. به این ترتیب، گناه سهل انگاری آدم راه را برای ارتکاب گناه اختیاری توسط حوا باز کرد.

مردم معمولاً فکر می کنند که گناهان سهل انگاری نسبت به گناهان اختیاری از اهمیت کمتری برخوردارند. اما کتاب مقدس چنین نظری ندارد. عیسی خداوند در متی 25: 31-46 مثل نبوتی ای در خصوص داوری امتیهای «گوسفند» و «بز» در پایان دنیا ارائه میدهد. او در مورد امتیهای که به بز تشبیه شده اند، یکی از وحشتناک ترین داوریهای ممکن را حکم می کند:

« ای ملعونان از من دور شوید در آتش جاودانی که برای ابلیس و فرشتگان او مهیا شده است. » (متی 25: 41)

مگر این امتیها چه کرده بودند که باید متحمل چنین داوری هولناکی بشوند؟ پاسخ این سؤال يك کلمه است: هیچ کار. آنها نه به کسی خوراک دادند، نه نوشیدنی و نه به کسی که نیاز به لباس داشت کمک کردند، آنها هیچ محبت و عاطفه ای از خود نشان ندادند. با این حال، به خاطر ارتکاب همین گناهان سهل انگاری محکوم به عذاب جاودانی شدند.

شکست مضاعف آدم و حواً الگویی بود که در نسلهای بعد از آنها تکرار شد. خصوصیت اصلی و اولیة گناه مردان، ناشی از سهل انگاری بودن آن است نه اختیاری بودنش. آنها اول در انجام مسئولیت خود در قبال همسرانشان شکست می خوردند سپس در قبال کل خانواده شان. خصوصیت گناه زنان این است که آنها فراتر از حوزه اقتدار خود می روند و اعمال خاص مردان را انجام می دهند. جنبش تهاجمی فمینیستی در مسیر طولانی عواقب ناخوشایند که حاصل تداوم شکست مردان و زنان در انجام وظایف خود می باشد، جدیدترین نوع این حرکت محسوب می گردد. اما توجه به این مسأله مهم است که شکست مردان

2

0

در وحلة اول راه را برای زنان باز می کند تا پا را از گلیم خود فراتر گذاشته و اعمالی را انجام دهند که وظیفه مردان است. از نظر من، مشکل اصلی تمدن غرب، مردانی است که در انجام وظایف خود قصور می ورزند درست همانطور که مشکل اصلی کودکان متخلف، والدین متخلف آنها میباشد.

شکست آدم و حواً، آن رابطه کاملی را که خدا برای آنها در قبال یکدیگر در نظر گرفته بود، خراب کرد. با این وجود، شکست آنها، اصل اساسی ای را که خدا برای بنای روابطشان در نظر گرفته بود، کنار نزد. من رابطه آنها را رابطه ابتکار عمل و پاسخ می نامم. مطابق این الگو، آدم به عنوان شوهر مسئولیت داشت که از خود ابتکار عمل به خرج دهد و حواً به عنوان زن وی، وظیفه داشت که به ابتکار عمل او پاسخ دهد.

اجازه دهید که این مسأله را با يك مثال دنیوی یعنی رابطه جنسی بین زن و شوهر روشن کنم. ممکن است که شوهر در این قسمت کند باشد و واکنشی نشان دهد در حالی که زن می تواند از تمام مهارتهای زنانه خود استفاده کند. اما در نهایت این رابطه برقرار نمی گردد مگر اینکه مرد پیش قدم شود (این یکی از دلایلی است که بعضی از فمینیستها روش تمایل به جنس خود را در پیش میگیرند. چون نمی خواهند در این قسمت به پیش قدم بودن مرد وابسته باشند). به عقیده من، هدف خالق جهان این بود که همین الگو در تمام زمینه های روابط زن و مرد وجود داشته باشد. در این الگو نقش مرد پیش قدم شدن است و نقش زن پاسخ دادن به آن. با این حال، در فرهنگ معاصر ما، جنبه های بسیار دیگری از روابط بین زن و مرد وجود دارند که در آنها اصل ابتکار عمل و پاسخگویی کنار گذاشته شده است. به این ترتیب، مردها در انجام وظیفه اساسی خود شکست خورده اند و زنان نقش آنها را به عهده گرفته اند. نتیجه غیر قابل اجتناب این امر، چه در خانواده، يك ملت و یا يك تمدن را می توان در دو کلمه خلاصه کرد: **هرج و مرج**

2

1

وظایف شوهر

اما يك شوهر در چه زمینه هایی می باید پیش قدم شود؟ عهد جدید شش مورد از این وظایف را بر می شمرد.

1 - زن خود را محبت کند.

این امر يك پیشنهاد یا توصیه نیست بلکه دستوری است که در افسسیان 25:5 به وضوح بیان شده است: « ای شوهران، زنان خود را محبت نمایید... » به زبان ساده تر اینکه: اگر همسر خود را دوست نداشته باشید، در واقع از کلام خدا سرپیچی کرده اید. درست همین آیه در ادامه به شما می گوید که چطور او را دوست داشته باشید: « ... چنانکه مسیح هم کلیسا را محبت نمود و خویشتن را برای آن داد.» توجه داشته باشید که این نوع محبت گیرنده نیست بلکه دهنده است- دهنده جان خود برای دیگری. این شوهر است که باید پیش قدم شود و جان خود را در راه همسرش و به خاطر وی بدهد.

خیلی ها در فرهنگ معاصر ما، فکر می کنند که عشق چیزی کاملاً احساسی است. چنین تصویری از عشق کامل نیست. عشق خالص در اثر عملی ارادی ابراز می شود. داود نبی در مزمور 1:18 می گوید: « ای خداوند، ای قوت من، تو را محبت می نمایم.» داود در آن مقطع تصمیم گرفت که به خدا عشق بورزد. عشق وی نسبت به خدا در اثر عمل ارادی او صورت گرفت.

علاوه بر این، کلمه ای که داود در اینجا برای محبت به کار می برد با واژه عبری ای که می توان آن را « روده ها» یا « رحم» ترجمه کرد، مرتبط است. این کلمه همان چیزی است که ما در صحبتهای امروزی خود « احساس قند در دل آب شدن» می نامیم. آن محبت هر دوی اراده و احساسات داود را شامل میشد. این همان نوع محبتی است که يك شوهر می باید نسبت به همسرش داشته باشد.

2

2

در دوران کتاب مقدس، اکثر ازدواجها از قبل ترتیب داده می شوند. اینکه با چه کسی ازدواج کند، تصمیمی بود که توسط والدین گرفته می شد. هنوز هم امروزه در قسمتهای زیادی از جهان وضع به همین منوال است. با این وجود، این واقعیت که ازدواج از قبل ترتیب داده می شد، به آن معنی نبود که بین زن و شوهر محبتی گرم و عمیق وجود نداشت. در حقیقت، میزان موفقیت ازدواج از پیش ترتیب داده شده نسبت به غرب به اصطلاح آزادی که میزان طلاق در آن گاهی به مرز 50% می رسد، بالاتر است. (البته من

قصد ندارم که با بیان این مطلب از ازدواج‌هایی از قبل ترتیب داده شده طرفداری کنم. آنچه می‌خواهم بگویم این است که موفقیت در ازدواج تماماً به چگونه ازدواج کردن بستگی ندارد، بلکه به این امر که زن و شوهر پس از ازدواج نسبت به هم چگونه رفتار می‌کنند. اگر هر دو در انجام وظایف مربوط به خود همانطور که کتاب مقدس مشخص کرده، امین باشند، ازدواج موقی خواهند داشت و محبت خالصی بین آنها برقرار خواهد شد.

2 - شنونده حرف‌های همسر خود باشد.

شوهر باید همیشه اجازه دهد که همسرش آزادانه فکرهای خود را بیان کند و نسبت به هر آنچه او فکر کرده یا احساس می‌نماید، حتی در زمانی که او فکر خود را به زبان نمی‌آورد، حساس باشد. احساسات ناگفته او اغلب عمیق‌ترین احساسات وی و دست‌های هستند که شوهر می‌باید بیش از بقیه موارد نسبت به آنها واقف باشد. شاید شکست ارتباطی زن و شوهر شایع‌ترین عامل شکست در ازدواج‌ها است.

شوهر همچنین باید به یاد داشته باشد که همسرش حکمت ویژه‌ای خاص خود را دارد که اغلب «شم» نامیده می‌شود. ممکن است او با طی مراحل دشواری از فکر و تعقل به یک نتیجه‌ای برسد اما وقتی این موضوع را با همسرش در میان

2

3

می‌گذارد، با کمال تعجب می‌شنود که او می‌گوید: «من در تمام این مدت از موضوع خبر داشتم.»

3 - تصمیم بگیرد.

وقتی رابطه‌ای باز و آمیخته با احترام بین زن و شوهر برقرار باشد، آن دو به مرحله‌ای می‌رسند که باید تصمیمی عملی بگیرند. در این قسمت، اتخاذ تصمیم نهایی بر عهده شوهر قرار دارد. در بسیاری از موارد، اگر رابطه خوبی بین زن و شوهر وجود داشته باشد، زن خوشحال می‌شود که شوهرش این مسؤلیت را بر عهده بگیرد.

4 - اقدام به کار

عموماً این اقدام به عنوان نتیجه منطقی تصمیمی که ذکر آن رفت، صورت می‌گیرد، اما طبیعتاً شخصی که مسؤلیت انجام قسمتهای عملی یک تصمیم را بر عهده دارد، شوهر است. ممکن است شوهر وظایف روزمره زیادی را به همسرش بسپارد اما باید مراقب باشد که مقدار قابل قبولی از مسؤلیتهای مشترک خود را به عنوان مرد بر عهده بگیرد، بخصوص اگر آنها پدر و مادر باشند و بخشی از تقسیم کار میتواند بر اساس عطای روحانی‌ای باشد که آن دو دارند. علاوه بر این، زن باید بتواند در موارد رویارویی با بحرانی که از عهده‌اش بر نمی‌آید روی شوهر خود به عنوان کسی که از وی پشتیبانی می‌نماید، حساب کند.

5 - ناز و نوازش

کلمه‌ای که در این قسمت باید رفتار هر شوهری را در قبال همسرش توصیف کند عبارتست از: «مخصوص». هر شوهری باید به خود بگوید که همسر من مخصوص است. هیچ‌کس دیگری مثل او نیست. به همین دلیل او باید

2

4

با همسر خود طوری رفتار کند که با هیچ‌زن دیگری آنگونه رفتار ندارد. این موضوع فقط منحصر به رابطه جنسی آنها نیست بلکه باید شامل طرز فکر او نسبت به همسرش و طرز صحبت کردن او راجع به وی و نحوه رفتارش با او نیز باشد. در افسسیان 5: 28-29 پولس می‌گوید که مرد می‌باید به طور خاصی همسر خود را دوست داشته باشد و به وی توجه کند. «به همین طور باید مردان، زنان خویش را مثل بدن خود محبت نمایند، زیرا هر که زوجه خود را محبت نماید، خوشتن را محبت می‌نماید. زیرا هیچکس هرگز جسم خود را دشمن نداشته است بلکه آن را تربیت و نوازش می‌کند چنانکه خداوند نیز کلیسا را.» دو کلمه «ناز» و «نوازش»، رفتاری حاکی از توجه صمیمانه را می‌رسانند که توجه به مواردی را که بسیار ناچیز به نظر می‌رسند نیز شامل می‌گردد. شوهر می‌باید به سلامتی همسر خود، ظاهر او، طرز آرایش موهایش و عطری که وی استفاده می‌کند، توجه نماید. هر چیزی که به زن مربوط می‌شود می‌باید مورد توجه شوهر او قرار بگیرد. وی باید همیشه این اطمینان را داشته باشد که از نظر شوهر خود، مهمترین شخص در دنیا است. ای شوهران، اجازه دهید به شما اطمینان دهم که اگر به این طریق در مورد همسران خود بکارید، حصاد فراوانی درو خواهید کرد!

6 - تحسین کنید

آخرین قسمت باب آخر کتاب امثال سلیمان شخصیت همسر «پرهیزکار» یا عالی را توصیف می‌کند و او را می‌ستاید. در این قسمت به کارهای بسیاری که او انجام می‌دهد اشاره می‌شود و سپس با سخنان تحسین‌آمیز خاتمه می‌یابد:

2

5

«پسرانش برخاسته او را خوشحال می‌گویند و شوهرش نیز او را می‌ستاید. دختران بسیار اعمال صالحه نمودند اما تو بر جمیع ایشان برتری داری.»

(امثال 31: 28-29)

بعضی از شوهران در استفاده از سخنان تحسین آمیز خساست به خرج می دهند. این کار درستی نیست! اگر آنها بدانند که یک زن چقدر مشتاق است ستوده شود و اینکه در پاسخ به تحسین او چه می کند، شگفت زده خواهند شد. ستودن همسران یکی از بهترین سرمایه گذاری هایی است که می توانید بکنید.

اگر مردی، همسری وفادار و متعهد دارد، او به هیچ طریقی نمی تواند ارزش وی را با پول بسنجد. درست همانطور که سلیمان در این قسمت می گوید: «زن صالحه را کیست که پیدا تواند کرد قیمت او از لعلها گرانقدر است. (آیه 10). کمترین کاری که یک شوهر می تواند انجام دهد این است که همسر خود را با کلماتی حاکی از تحسین خالصانه بستاید.

یک چالش نهایی

از یک خادم با تجربه خدا در مورد شخصی پرسیدند، «آیا فلانی مسیحی خوبی است؟» خادم جواب داد: «نمی دانم. فعلاً نمی توانم چیزی بگویم. چون هنوز با همسر او ملاقات نکرده ام.» جواب حکیمانه ای بود. موفقیت یک شوهر در همسر وی دیده می شود. چرا این را در مورد خودتان آزمایش نمی کنید؟ شاید لازم باشد که کمتر بر خودتان متمرکز شوید و بیشتر به همسران بپردازید. به منظور ارزیابی ارتباطتان، سوالات ذیل را از خود و همچنین همسران بپرسید.

• آیا او احساس امنیت و غنا می کند؟

• آیا به او افتخار می کنم؟

اگر پاسخ به این سوالات «بلی» است، پس شما شوهر موقی هستید.

2

6

اما اگر قسمتهای مشخصی در شخصیت همسر شما وجود دارند که مشکل دارند یا اگر او احساس فشار یا نا امنی می کند، باید در عملکرد خود به عنوان یک شوهر تجدید نظر کنید. شاید مرور مجدد فهرستی که ذکر آن شد، در خصوص مسئولیتهای خود به عنوان یک شوهر، مفید واقع گردد. بعد، اگر متوجه قصوری شدید در حضور خداوند توبه کنید و از او بخواهید تا فیضی را که برای بهتر شدن به آن نیاز دارید، به شما عطا کند.

2

7

فصل چهارم

«نقش یک زن»

نخستین عنوان این کتاب به شوهران اختصاص داده شد اما هرگونه توصیفی از نقش شوهر بدون اینکه حداقل توصیف مختصری از نقش زن داده شود، ناقص خواهد بود. یک ازدواج فقط در صورتی درست پیش می رود که هر یک از طرفین آن به نقش کتاب مقدسی خود عمل نمایند. پس بیایید ببینیم که کتاب مقدس در مورد زن چه می گوید.

1. او یک معاون است..

«و خداوند خدا گفت:» خوب نیست که آدم تنه باشد. پس برایش معاونی موافق وی بسازم.» (پیدایش 18:2)

این آیه را می شد اینگونه ترجمه کرد: « من برای او معاونی می سازم که وی را کامل کند.» و در این حالت به نظر خواهد آمد که مطابق این آیه، مرد بدون همسر خود کامل نیست. بازگردانی زبان عبری به انگلیسی کار مشکلی است، اما بیابید بر موضوع اصلی متمرکز شویم یعنی خدا زن را قرارداد تا یک معاون باشد. امروزه بسیاری از زنان اینطور فکر می کنند. « اگر من معاون هستم، پس در موقعیت پایین تری قرار دارم.» این طرز فکر اشتباه است.

در بدن مسیح هیچکس بالاتر یا پایین تر از دیگری قرار ندارد. به هر یک از ما موقعیت و وظیفه خاصی داده شده است. آنچه که خدا از ما می خواهد وفاداری در موقعیت و وظیفه بخصوصی است که خدا آن را به ما محول نموده است. در یوحنا 14: 16-17 عیسی از آنچه که او برای شاگردان خود پس از ترک آنها مهیا کرده بود، سخن می گوید: « و من از پدر سؤال می کنم و تسلی دهنده ای دیگر به شما عطا خواهد کرد... یعنی روح راستی...»

2

8

پس عیسی روح القدس را به عنوان تسلی دهنده توصیف می کند، اما آیا این موضوع به آن معنی است که روح القدس در موقعیت پایین تری قرار دارد؟ بالعکس، او خداست!

به همین صورت، همسری که نقش خدادادی خویش را به عنوان یک معاون انجام می دهد، به هیچ عنوان در موقعیت پائینی قرار ندارد. از خداوند سپاسگزارم که هر یک از همسرانم معاون بی نظیری برای من بودند. هرگز نمی توانستم بدون کمک همسر اولم، لیدیا، و یا همسر دومم «روت»¹ در کار خود موفق شوم.

2. او مطیع شوهر خویش است.

این مفهوم در سالهای اخیر، موضوع جنجال بر انگیزی بوده است، اما پولس رسول آن را در افسسیان 22:5 به وضوح بیان می کند:

« ای زنان، شوهران خود را اطاعت کنید، چنانکه خداوند را.»

بیشتر جنجال مذکور از این واقعیت سرچشمه می گیرد که این آیه از متن کتاب مقدس خود جدا شده است. (در واقع، در کتاب مقدس که اکنون در پیش روی خود دارم، ویراستاران با اضافه کردن یک عنوان، آیات 21 و 22 را از هم جدا کرده اند.) آیه قبل همه مسیحیان را مورد خطاب قرار می دهد: « همدیگر را در خداترسی اطاعت کنید.» این اطاعت، اطاعت اولیه موجود درون بدن مسیح است یعنی اطاعت همه مسیحیان از یکدیگر. این امر می باید خصیصه متمایز کننده همه مسیحیان باشد یعنی رفتاری مطیعانه و آمیخته با فروتنی نسبت به دیگر ایمانداران.

در بطن چنین محیطی حاکی از اطاعت متقابلی، به زن امتیازی ویژه و بی نظیر عطا شده است: او با رفتار خود نسبت به شوهرش، رفتار کلیسا را نسبت به

2

9

مسیح ترسیم می کند. در نظر به این دیدگاه، اطاعت نه تنها وظیفه ای نیست که بر زن تحمیل شده بلکه امتیاز ویژه ای است که به او اعطا گردیده است.

هم پطرس، به عنوان مردی متأهل و هم پولس که مجرد بود، تعلیم خود را در خصوص خانواده با مسئولیت زن در قبال اطاعت از شوهرش آغاز کردند که البته دلیل عملی ای برای این موضوع وجود دارد: اگر زن مسئولیت خود را انجام ندهد، تقریباً غیر ممکن است که شوهر او بتواند وظیفه خود را عملی کند. کلید در دست زن است یا می تواند در را برای شوهر خود جهت انجام وظیفه اش به عنوان سر خانواده باز کند و یا اینکه آن را به روی وی ببندد. اگر زن با میل و رغبت از شوهر خود به عنوان سر خانواده اطاعت نکند، یک راه بیشتر برای شوهر جهت بدست آوردن این موقعیت باقی نمی ماند یعنی تسلط خودکامه مرد که البته هیچ زن عاقلی خواهان چنین چیزی نیست.

حال اگر زن نخواهد مطیع شوهر خود باشد و شوهر او هم نخواهد سر خانواده باشد چه اتفاقی می افتد؟ چنین خانواده ای از نظر روحانی پشتوانه ای نخواهد داشت. این خانواده شبیه کشتی ای بی ناخدا در دریایی طوفانی است. چنین کشتی ای محکوم به غرق شدن می باشد.

وجود خانواده های بی پشتوانه در فرهنگ امروز ما علت اصلی ناپایداری و بی نظمی اجتماعی ای است که شاهد آن هستیم. تنها یک راه حل واقعاً مؤثر برای این معضل وجود دارد و آن عبارتست از باز گرداندن نظم الهی به خانواده هایمان. هنگامی که من و همسر اولم ازدواج کردیم، او از من بزرگتر بود. وی که مبشری با تجربه بود، در زمینه کار خدمت نیز موفق شد. او زنی تحصیل کرده و سخنوری با استعداد بود. اگر می خواست بر من مسلط شود، جهت انجام این کار با هیچ مشکلی مواجه نمی شد! اما آنقدر بزرگوار بود که اجازه داد مرد جوان بی تجربه ای چون من بیاید و سر خانه شود.

3

0

او حتماً از بعضی کارهایی که انجام داده بودم، خیلی رنج برد! به خاطر داشته باشید که من برادر یا خواهری نداشتم و آن وقت یکباره خود را در مقام سر خانواده ای که هشت دختر داشت، می دیدم. این موضوع موجبات ناراحتی همه ما را تا حدودی فراهم آورده بود!

اگر لیدیا موقعیت خود را به عنوان سر خانواده حفظ می کرد، من در زندگی فقط « شوهر لیدیا» می بودم. اما خدا را شکر می کنم که لیدیا اجازه داد تا جایگاه خود را در خانواده داشته باشم.

3- زن حمایت و پشتیبانی می کند.

خدا بدن انسان را طوری آفریده که سر نمی تواند خود را به تنهایی نگه دارد. اگر مرد سر خانه است، این بدن است که وی را راست نگه می دارد و شخصی که نخستین مسئولیت را در این خصوص بر عهده دارد، زن می باشد. ما مردان در بسیاری موارد موجودات ضعیفی هستیم و به پشتیبانی نیاز داریم! ما می توانیم ظاهر مرد قدری را بگیریم که به همه دستور می دهد، اما از درون اغلب مثل موش هستیم. یک همسر روحانی ضعیف شوهر خود را می بیند اما به آنها توجه نمی کند. او از شوهر خود در حالی که سعی در غلبه بر ضعفهای خویش دارد با حکمت و ظرافت پشتیبانی می کند.

4- تشویق می کند.

هیچ چیزی دردناکتر از این نیست که زن شوهر خود را سرزنش کند. واعظی را در نظر بگیرید که موعظه ضعیفی انجام داده و پاسخ جماعت به موعظه وی ناامید کننده بوده است. اگر در طول راه بازگشت به منزل همسرش به او بگوید: « موعظه ات وحشتناک بود! او کاملاً فرو می ریزد، چونکه او مثل یک کرم ضعیف است! اما اگر همسرش بگوید « موعظه عالی ای نبود ولی من از آن لذت

3

1

بردم.» او با خود فکر می کند که « خوب، پس شاید امیدی باشد. ممکن است بتوانم بالاخره از پس این کار بر بیایم.» پیش از این اشاره کردم که یکی از عناوین روح القدس « تسلی دهنده» میباشد اما می توان این کلمه را به « تشویق کننده» هم ترجمه نمود. هنگامی که زن شوهر خود را تشویق می کند، در واقع نقش روح القدس را در آن موقعیت انجام می دهد.

5. او برای شوهر خود شفاعت می کند.

گاهی اوقات، زنان آنقدر گرفتار صرف وقت زیادی برای نگران شدن، انتقاد کردن و گوشزد کردن اشتباهات شوهران خود می شوند که از دعا کردن برای آنها باز می مانند. زنی که بر زانوان خود خدا را برای وجود شوهر خود شکر می کند، کسی است که در نهایت سود می برد.

من و روت در یک مقطع زمانی، با دو زوج که ازدواجشان با مشکل مواجه شده بود، کار می کردیم. در هر یک از این دو مورد، ضعفها و مشکلات جدی ای در زندگی شوهر وجود داشت. آن دو زن، تصمیم گرفتند که هر روز صبح با هم جمع شوند و برای شوهران خود شفاعت نمایند. آنها این کار را تا چندین سال وفادارانه انجام دادند. امروز، هر یک از این دو شوهر، افرادی موفق محسوب می شود یکی به عنوان یک خادم مسیحی و دیگری به عنوان فردی در امور دنیا. این مردان هرگز بدون شفاعت مداوم و وفادارانه همسرانشان به جایی که امروز هستند، نمی رسیدند. سود حاصل از شفاعت کردن، بیشتر از انتقاد و شکوه شکایت نمودن است.

تقدیر من از روت

وقتی که داشتم روی نوشتن این کتاب کار می کردم، خداوند همسر من روت را نزد خود فرا خواند. من و او به مدت بیست سال از زندگی مشترک شادمانه،

3

2

مثمر ثمر و موقی لذت بردیم که البته دلایل بخصوصی برای این امر وجود داشت. اول اینکه، هر دوی ما مسیحیان متعهدی بودیم. هدف اولیه و اصلی زندگی هر یک از ما خدمت کردن و جلال دادن خداوند عیسی مسیح بود.

دوم اینکه، هر دوی ما ایمان داشتیم که پیوستن ما با هم به عنوان زن و شوهر نقشه خدا بود. سوم اینکه، هر دو متقاعد شده بودیم که الگوی ازدواج عهد جدیدی که کتاب مقدس امروزه هم کاربرد دارد. ما هرگز سعی نکردیم که صرفاً به دلیل « مسائل فرهنگی» یا «ظهور عصری جدید» مستلزمات این الگو را نادیده بگیریم.

چهارم اینکه، روت زنی فداکار بود. او زن توانا و با استعدادی بود که میتوانست به تنهایی نیز موفق شود. اما معتقد بود که خدا این مسئولیت را به وی سپرده که به من به هر طریق ممکن کمک کند تا خدمتی را که خدا به من سپرده است به کمال برسانم. او حسادت می ورزید اما نه به خاطر موفقیت خودش بلکه به خاطر موفقیت من.

همچنین باید اضافه کنم که تعهد روت نسبت به من و خدمتم هرگز موجب نشد که او متملق شود و یا چاپلوسی کند. اگر فکر می کرد که دارم کار نادرستی انجام می دهم و یا این خطر وجود دارد که اشتباه کنم، همیشه موضوع را صادقانه با من در میان می گذاشت. او به طور خاص به این مسأله اهمیت می داد که همیشه لباسی متناسب با خدمتی که خدا به من سپرده بود، بپوشم. اگر می دید که خوب و مرتب لباس نپوشیده ام به من می گفت: « شبیه مردی شدی که زن ندارد.»

در طول بیست سال زندگی مشترکمان، خدمت من به طور فوق العاده ای توسعه یافت. در زمان ازدواج، من معلم کتاب مقدس بودم که مدام سفر می کردم و تعداد معدودی کتاب منتشر کرده بودم و در بدن مسیح ارتباطات محدودی داشتم. زمانی که روت به نزد خداوند رفت، سازمان « خدمات درک پرینس» سراسر دنیا را تحت تأثیر قرار داده بود. برنامه تعلیم رادیویی کتاب مقدس که یکسال پس از

ازدواج من و روت آغاز شده بود به حداقل 12 زبان من جمله روسی، اسپانیولی، عربی و چهار گویش چینی ترجمه می شد. دست کم بیش از بیست کتاب منتشر کرده بودم که بعضی از آنها به حداقل شصت زبان خارجی ترجمه شدند. من و روت در همه قاره ها به جز قطب جنوب جلسه تشکیل دادیم. ما با هم چهار سفر دور دنیا جهت انجام خدمات داشتیم. دفاتر و خدمات درک پرنس، در حال حاضر در حداقل سی کشور خارج از ایالات متحده آمریکا دایر هستند.

هدف من از بیان همه این چیزها، جدای از قدرانی ای هرچند مختصر از خاطره روت، تأکید بر يك واقعیت مسلم می باشد. این موارد بدون حمایت ایثارگرانه، مداوم و از صمیم قلب روت امکان پذیر نبودند. تقریباً هر روز بر حسب عادت به او می گفتم: «تو عزیز من هستی و به نظر من تو فوق العاده ای!» و هنوز هم در خصوص او همین احساس را دارم. وقتی به جلال آسمانی خود برسیم، روت هم سهم کامل خود را از آن جلال دریافت خواهد کرد. من مشتاقانه می خواهم آنجا باشم و این صحنه را ببینم! شاید در این مقطع از خود بپرسید اگر درک و روت از داشتن چنین ازدواج شاد و پر ثمری لذت می بردند چرا به نظر می رسد که امروزه فقط تعداد بسیار معدودی از ازدواجها، مثل ازدواج آن دو موفق هستند؟ خوب، یکی از دلایل منطقی موجود، این است که بسیاری از زوجها يك عنصر اساسی را در ازدواج خود جای نداده اند. این عنصر اصلی، موضوع فصل بعدی این کتاب خواهد بود.

3

4

فصل پنجم

«عناصر مفقود»

یکی از مبشران معروف و همسرش برخی کشمکش هایی را که در موفق ساختن ازدواجشان تجربه کرده بودند، صادقانه در میان گذاشتند. در يك مورد، همسر این مبشر، نقل می کرد که چطور يك روز تنشهای درونی آنها منجر به يك مشاجره شدید در اتاق خوابشان شد. شوهر مدام بر دستور کتاب مقدس مبنی بر اطاعت زنان از شوهران خود تأکید می کرد. کاری که شوهرها اغلب انجام می دهند. زن هم بر این امر اصرار داشت که دلیلی برای اطاعت زنان از شوهران خود نمی دید. حرفی که اغلب زن ها می زنند. تازه، او به شوهرش گفت: «تو چنان سابقه درخشانی هم نداری. بعضی وقتها تصمیمات واقعاً احمقانه ای هم گرفته ای!» در این لحظه، آنها هر دو فهمیدند که رفتار مسیحی ای از خود نشان نداده بودند. در نتیجه ناخود آگاه در کنار تختهواب درست در مقابل هم زانو زدند تا دعا کنند. زن با یاد آوری آن لحظه به من گفت: «همینکه اینکار را انجام دادیم، انگار که باد سردی در اتاق خوابمان وزید. گویی که این باد، افسسیان 21:5 را یعنی «همدیگر را در خداترسی اطاعت کنید.» به یاد هر دوی ما آورد (تأکید روی کلمات مشخص شده توسط خود من صورت گرفته است). هر دو دریافتیم که در روابط ما با هم يك چیز کم بود. و آن ترس خدا بود. ما طوری رفتار می کردیم که گویی رابطه ما فقط در سطح روابط انسانی محدود می شد. ما خدا را این رابطه حذف کرده بودیم.» وقتی که آن دو به این موضوع پی بردند، از قصور خود توبه کردند و از خداوند و یکدیگر طلب بخشش نمودند. این شروع رابطه ای جدید بین آنها بود.

3

5

رابطه ای که در آن هر دو جایگاهی را که خدا به هر يك از آنها اختصاص داده بود، پذیرفتند. این صحنه در اتاق خواب، با چنین توصیف روشنی که همسر آن مبشر صورت داد، دائم به یاد می آمد. این توصیف به تدریج برای من حکم تشخیصی جهت درد موجود را داشت که توضیح می داد چرا بسیاری از ازدواجهای مسیحی هرگز به استانداردی که واضحاً در عهد جدید در نظر گرفته شده، نمی رسند. اکثر خانواده های مسیحی يك عنصر اصلی را حذف کرده اند و آن عبارتست از: ترس خداوند.

لیدیا و روت هر دو آشپزهای عالی ای بودند و من خدا را برای این موضوع شکر می کنم! هر دوی آنها دستورات تهیه غذاهای مختلفی را جمع می کردند. به این ترتیب، متوجه شده ام که در تهیه چیزی مثل کیک یا پای اغلب يك ماده اصلی وجود دارد که طعم و مزه کلی کیک یا پای به آن وابسته است. حتی اگر همه ترکیبات دیگر هم به کار بروند و به درستی با هم مخلوط شوند، بدون وجود آن ماده اصلی، کیک یا پای مورد نظر طعم و مزه ای را که باید داشته باشد، نخواهد داشت.

به طور مثال دو مدل كيك كريسيس وجود دارد يكي مدل آمريكايي و ديگري انگليسي. در مدل انگليسي، مارزيبان¹ - كه نوعي خمير شيرين بادامي است- ماده اصلي كيك به شمار مي رود حال آنكه در مدل آمريكايي، معمولاً مارزيبان مورد استفاده قرار نمي گيرد. براي من با توجه به انگليسي بودنم، كيكی كه مارزيبان نداشته باشد، اصلاً كيك كريسيس محسوب نمي شود. اين خمير بادامي كه تمايز مورد نظر را ايجاد مي كند.

چطور مي توان اين موضوع را به ازدواج مسيحي ربط داد؟ خوب، مارزيبان در اينجا همان ترس خداوند است. بدون وجود اين عنصر تمايز كننده، ازدواج مسيحي همانند ازدواجهاي غير مسيحي خواهد بود و خواست خدا را به جا

3

6

نخواهد آورد. چنين ازدواجي فاقد چاشني خاصي خواهد بود كه آن را از ازدواجهاي غير مسيحي تمايز مي سازد.

احترام، تكريم، ترس

متأسفانه بسياري از مسيحيان امروزي مفهوم غلطي را از آنچه كتاب مقدس «ترس خداوند» مي نامد، استنباط مي كنند. آنها به اين ترس به چشم چيز قديمي شده اي نگاه مي كنند كه خاص عهد عتيق است و در مسيحيت عهد جديد جايي ندارد كه نظري كاملاً اشتباه است! واقعيت اين است كه ترس خداوند از نظر ملزومات عهد جديد از الويت بالاتري نسبت به عهد عتيق برخوردار مي باشد.

بنابراين، لازم است از خود بپرسيم، منظور كتاب مقدس از «ترس خداوند» چيست؟ اين مفهوم سه واژه «احترام» «تكريم» و «ترس» را در بر مي گيرد. ترس خدا، رفتاري حقارت آميز و برده وار نيست. اين ترس، پاسخ مناسب مخلوق به خالق است- پاسخ به قدرت متعالي، شكوه، جلال و قدوسيت او.

داود در مزمو 9:19 مي گويد:

«ترس خداوند ظاهر است تا ابد الآباد»

ترس خداوند هيچ وقت قديمي نمي شود. اين ترس چيزي است كاملاً پاك و نيز پاك كننده كه خدا در همه دورانها آن را در قوم خود جستجو مي كند.

در اشعيا 2:11، نبي خدا هفت مشخصه روح القدس را به نشانه عيسي به عنوان مسيح موعود كه از سوي خدا مسح شده است، پيش بيني مي كند. هفت جنبه متفاوت مسح عبارتند از:

- روح خداوند (روحي كه به صورت اول شخص در مقام خدا سخن ميگويد)
- روح حكمت
- روح فهم
- روح مشورت

3

7

- روح قوت
- روح معرفت و بالاخره (جهت آنكه اين فهرست را به بهترين شكل خاتمه دهيم)
- روح ترس خداوند

شايد گمان کرده ايم كه ترس خداوند در عيسي، پسر حبيب خدا، جايي ندارد. با اين وجود، اشعيا 11 : 2 ترس خداوند را به عنوان مهر نهايي كه عيسي را به عنوان مسيح و پسر خدا نشان مي دهد، آشكار مي سازد. بنابراين اگر عيسي توسط ترس خدا مهر شد، ما به عنوان شاگردان او چگونه مي توانيم احساس كنيم كه ترس خدا هيچ جايي در ما ندارد؟

درك بهاي آزاديمن

گاهي اوقات، مسيحيان اينگونه برداشت مي كنند كه از آنجا كه خدا ما را در محبت خود پذيرفته و فرزندان خود ساخته است، جايي براي ترس از او در زندگي ما باقي نمي ماند. در واقع، درست عكس اين موضوع صحيح است. همين حقيقت كه خدا ما را به بهاي عظيم خون پسر گرانبهاي خود نجات بخشيد، الهام بخش احساس ترسي است كه به موجب آن مسئوليم طوري زندگي كنيم كه او را آنطور كه شايسته است، جلال دهيم.

پطرس رسول در اول پطرس 1: 17-19 اعلام مي كند كه بهاي پرداخته شده جهت آزاديمن مي بايد ترس مقدسي را در ما ايجاد كند كه به موجب آن بترسيم مبدا در زندگي خود خدا را آنطور كه شايسته است، جلال ندهيم.

« و چون او را پدر مي خوانيد كه بدون ظاهر بيني بر حسب اعمال هر كس داوري مي نمايد، پس هنگام غربت خود با ترس صرف نماييد. زيرا مي دانيد كه خريده شده ياد از سيرت باطلاي كه از پدران خود يافته ايد نه به چيزهاي فاني

3

8

مثل نقره بلکه به خود گرانبها چون خون برّۀ بي عيب و بي داغ يعني خون مسيح.»

درست بر خلاف این نظر که نجات ما جایی را برای ترس خداوند در زندگیمان به جا نمی گذارد، پطرس تأکید می کند که ترس خداوند تنها پاسخ مناسبی است که می توانیم در قبال این کار او بدهیم.

همچنانکه سعی می کنم در ذهن خود تصویری از تأثیری که ترس خداوند باید در زندگی داشته باشد، ترسیم کنم، خود را در بالای صخره سنگی پر شیبی می بینم که به درّه ای یا صخره ای با عمق صدها پا* مشرف است. یک نرده وجود دارد که به من اجازه نمی دهد خیلی به لبه صخره نزدیک شوم. این نرده حکم هشدارها و دستوراتی را دارد که در کتاب مقدس جهت پاک زندگی کردن به من داده شده است. سپس از خود می پرسم که فرض کنیم من همین قدر گستاخ باشم که از نرده رد شوم و درست در لبه صخره بایستم. آنوقت چه می شود؟ از این به بعد، فقط یک قدم عجولانه کافی است تا مرا به بلایی نهایی و حیران ناپذیر دچار سازد!

با فکر به این موضوع، ماهیچه های معده ام خود بخود منقبض می شوند و لرزه ای در ستون فقرات خود حس می کنم. نیز، هشدارهای نوشته شده خطاب به مسیحیان عبرانی را به یاد می آورم که :

« افتادن به دستهای خدای زنده چیزی هولناک است» (عبرانیان 31:10)

چنین ترس آمیخته با احترامی باید نه فقط بر رفتار ما نسبت به خدا بلکه نسبت به کلام او نیز حکمفرما باشد. خداوند در اشعیا 2:66 می گوید:

«... اما به این شخص که مسکین و شکسته دل و از کلام منم لرزان باشد، نظر خواهم کرد.»

3

9

چرا باید از کلام خدا لرزان باشیم؟ چون خدای پدر و خدای پسر هر دو از این طریق وارد زندگی ما می شوند. عیسی خداوند در یوحنا 23:14 می فرماید:

« اگر کسی مرا محبت نماید، کلام مرا ننگه خواهد داشت و پدرم او را محبت خواهد نمود و ما (پدر و پسر) به سوی او آمده، نزد وی مسکن خواهیم گرفت.»

رفتار ما نسبت به کلام خدا آشکار می سازد که چقدر واقعاً عیسی را دوست داریم و نیز راه را برای خدا باز می کند تا در پری خود وارد زندگیهای ما گردد. در هنگام خواندن یا شنیدن کتاب مقدس می باید طوری رفتار کنیم که گویا خدای پدر و خدای پسر شخصاً در برابر ما ایستاده اند.

راز شادی و مثمر ثمر بودن

چنین ترس آمیخته با احترام نسبت به خدا و کلام او درست بر خلاف آنچه ممکن است انتظارش را داشته باشیم، راز تجربه کردن شادی ای است که فقط خدا آن را عطا می نماید. نویسنده مزمو 11: 2 ما را ترغیب می کند که : «خداوند را با ترس عبادت کنید و با لرز شادی نمایید»

توازن زیبا در اینجا دیده می شود. ما در رحمت خدا شادی می کنیم و همزمان در برابر هیبت او به خود می لرزیم. توازن بین ترس و تشویق در کلیسای عهد جدید مجدداً ایجاد گردید. اعمال 31:9 در خصوص کلیسای سراسر یهودیه، جلیل و سامره می گوید؛

«... در ترس خداوند و به تسلی روح القدس رفتار کرده همی افزودند.»

از نظر یک ذهن واقع گرا، این موضوع یعنی ترس خداوند و تسلی روح القدس، ترکیبی عجیب به نظر می رسد. چطور ترس و تسلی در کنار هم قرار می گیرند؟ با اینحال، همین ترکیب، راز زندگی پر شور و رشد کلیسای عهد جدید محسوب می گردید.

4

0

شاید اینجا از خود پرسید همة این صحبتها در خصوص ترس خداوند چه ارتباطی به رابطه بین زنان و شوهران دارد؟ با یک عبارت پاسخ این سؤال را می دهیم: همه نوع ارتباط! به دنبال تجربه شخصی خودم در خانواده مسیحی ام و همچنین مشاوره با مسیحیانی که در ازدواج خود با مشکلاتی مواجه بودند، به یک نتیجه ساده رسیدم و آن اینکه: « بدون وجود ترس خداوند در زن و شوهر، ازدواج مسیحی هرگز آن چیزی نخواهد شد که منظور نظر خدا است.»

این همان ماده اصلی ای است که طعم و مزه کیک به آن بستگی دارد. ممکن است زن و شوهر همیشه درست حرف بزنند، درست تصمیم بگیرند و حتی در بهترین جلسات مشاوره شرکت کنند، اما بدون وجود ترس خداوند به عنوان یک نیروی فعال در زندگی هر دوی آنها، ازدواجشان هرگز آن چیزی نخواهد بود که منظور نظر خدا است.

داشتن چنین رفتاری تنها به وجود یک پایگاه امن در زن و شوهر بستگی دارد. به عنوان آخرین راه چاره، همه چیز رابطه شخصی فرد با خداوند عیسی بستگی دارد. او مهربانانه ما را به داشتن رابطه ای صمیمانه با خود دعوت می کند، اما نه هرگز به بهای آگاهی ما از این مطلب که او مکاشفه شخصی، پر جلال و پر هیبت پدر است. ا

اگر چه او نجات دهنده ما است اما داور ما نیز هست، کسی که همة ما یک روز باید به او حساب پس بدهیم. این حقیقت در عهد جدید در نوشته های دو تن از نزدیک ترین شاگردان او یعنی یوحنا و پولس به وضوح شرح داده شده است.

* - واحد طول، معادل 30/48 سانتی متر - مترجم

در شام آخر، یوحنا چنان به عیسی نزدیک بود که می توانست بر سینه او تکیه دهد و در گوش وی زمزمه کند. اما بعدها، وقتی یوحنا ناگهان در یک رؤیا با مسیح به عنوان خدای پر جلال و صعود کرده روبرو شد، گفت: «... مثل مرده پیش پاهایش افتادم...» (مکاشفه 17:1)

بعدها پولس نیز از مشارکت صمیمانه و مداوم خود با خداوند لذت می برد. با این وجود هرگز فراموش نکرد که او نیز یک روز مثل هر مسیحی دیگری می باید

4

1

حساب زندگی خود را به مسیح که آن هنگام بر تخت داوری خود خواهد نشست پس دهد. پولس رسول در دوم قرن نینان 5: 10-11 در این خصوص چنین نوشت:

« زیرا لازم است که همه ما پیش مسند مسیح حاضر شویم تا هر کس اعمال بدنی خود را بیابد به حسب آنچه کرده باشد چه نیک و چه بد. پس چون ترس خدا را دانسته ایم مردم را دعوت می کنیم اما به خدا ظاهر شده ایم و امیدوارم به ضمائر شما هم ظاهر خواهیم شد.» این آگاهی پولس از شکوه پر هیبت مسیح بود که پیغام او را اینچنین مؤثر میساخت.

وقتی مرد رابطه خود را با همسرش بر اساس ترس همه جانبه از خداوند قرار می دهد و هنگامی که همسر وی نیز در همین روح به او پاسخ می گوید ازدواج آنها نقشه ای را که خدا در کلام خود آن را آشکار ساخته، به کمال می رساند.

هریک از آن دو مسئولیت بزرگی را که بر عهده اش گذاشته شده به یاد می آورد. شوهر با رفتار خود در قبال همسرش، به تصویر کشیدن رفتار مسیح نسبت به عروس خود یعنی کلیسا را هدف خویش قرار می دهد. زن نیز به نوبه خود رفتاری نسبت به شوهر خویش خواهد داشت که کلیسا نسبت به داماد خود یعنی مسیح دارد. مسلماً هر دو طرف در این میان اشتباهات و قصوراتی خواهند داشت. اما این موارد با توبه و طلب بخشش طرفین از یکدیگر پوشیده خواهند شد.

ترس خداوند، همچون نسیم خنکی که در پایان یک روز گرم و پر گرد و خاک وزیدن می گیرد، ناکامی ها و ناهماهنگی هایی را که در هر ازدواجی اجتناب ناپذیر، فرو می نشاند و دور می سازد. در این صورت زن و شوهر، هر دو، نقشهای خدادادی خود را به درستی انجام می دهند و در همان نوع هماهنگی ای به هم می پیوندند که خدا در لحظه ای که فرمود: «آن دو یک تن خواهند شد.» در مد نظر داشت.

4

2

فصل ششم

« اقتدار روحانی یک ازدواج هماهنگ »

زندگی واقعاً هماهنگ مرد و همسرش از عالی ترین برکاتی است که خدا به انسانها عطا می فرماید. اما این همه قضیه نیست. این نوع زندگی دروازه ای به سوی قلمرو اقتدار روحانی است که مسیحیان کمتر به آن دست می یابند.

قبلاً دیدیم که هدف خدا از آفرینش یک همسر برای آدم چه بود. حال کمی بیشتر به عقب بر می گردیم تا ببینیم هدف اصلی خدا از خلقت بشر چه بود:

« پس خدا آدم را به صورت خود آفرید. او را به صورت خدا آفرید ایشان را نر و ماده آفرید خدا ایشان را برکت داد و خدا بدیشان گفت: « بارور و کثیر شوید و زمین را پر سازید و در آن تسلط نمایید و بر ماهیان دریا و پرندگان آسمان و همه حیواناتی که بر زمین می خزند حکومت کنید. » (پیدایش 1: 27-28)

خدا حاکمیت بر زمین را تنها به آدم نسپرد. خدا با هر دوی ایشان یعنی آدم و حوا سخن می گفت: قصد او این بود که زن و مرد با هم به جای او بر زمین حکومت کنند.

می خواهیم به شما بگویم که یکی از قویترین عناصر در جنگ روحانی و در کاربرد اقتدار، زن و شوهری است که با هم در اتحاد و هماهنگی هستند. هنوز هم راه خدا برای کاربرد قدرت حاکمیت همین است. نه شوهر و نه زن به تنهایی، بلکه زن و شوهر در اتحاد با هم و مطابق الگوی خدا در امر ازدواج. آنها این امتیاز را دارند که به جای خدا حاکم باشند.

وقتی بعنوان مسیحیان در می یابیم که در کشمکش بین مرگ و زندگی با نیروهای نامرئی شرارتی که قصد نابودی ما را دارند، احاطه شده ایم، به اهمیت حیاتی این مسأله پی می بریم. پولس رسول این نبرد را در افسسیان 12:6 اینطور توصیف می کند: « زیرا که ما را کشتی با خون و جسم نیست بلکه با ریاستها و قدرتها و جهانداران این ظلمت و با فوجهای روحانی شرارت در جایهای آسمانی.»

4

3

سپس در افسسیان 18:6، آشکار می سازد که کشتی ما در عرصه دعا صورت می گیرد: « و با دعا و التماس تمام در هر وقت در روح دعا کنید.» وقتی که زن و شوهر چنین شرط اساسی را به جا می آورند، در این عرصه شکست ناپذیر می گردند.

دعای متحد

عیسی خداوند در متی 18: 18-20 توضیح می دهد که ما به عنوان مسیحیان چگونه می توانیم در زندگی دعایی خود شکست ناپذیر باشیم..

« هر آینه به شما می گویم آنچه بر زمین بندید در آسمان بسته شده باشد و آنچه بر زمین گشائید در آسمان گشوده شده باشد. باز به شما می گویم هرگاه دو نفر از شما در زمین درباره هر چه که بخواهند متفق شوند، هر آینه از جانب پدر من که در آسمان است برای ایشان کرده خواهد شد. زیرا جایی که دو یا سه نفر به اسم من جمع شوند، آنجا در میان ایشان حاضرم.»
حداقل تعداد افرادی که برای چنین دعایی لازم است، دو یا سه نفر می باشند. با همین حداقل افراد. هر آنچه را که بر زمین ببندیم یا باز کنیم، در آسمان بسته یا باز خواهد شد. در اصل زمان فعل یونانی این آیات، حال ساده و به صورت (بسته میشود) یا (باز می گردد) می باشد. بنابراین می توان گفت که هر چه را بر زمین ببندیم یا باز کنیم (در آسمان بسته یا باز می شود).
این خود امری مهیج است زیرا به این معنی می باشد که آنچه ما بر زمین میگوئیم مشخص کننده اتفاقی است که در آسمان خواهد افتاد! شاید فکر کنیم که ما برای خدا انتظار می کشیم که وارد عمل شود. که اغلب موارد نیز همینطور است. اما بعضی اوقات این خداست که انتظار می کشد تا ما وارد عمل شویم. به عبارتی، شروع کار بر روی زمین با ما است. اگر شرایط مورد نظر را رعایت کنیم، هر آنچه که بر زمین اعلام می کنیم درست مثل حکمی که در آسمان صادر میگردد، مؤثر خواهد بود. اگر در خصوص چیزی بگوئیم (بسته شد) آن

4

4

چیز در همان لحظه در آسمان بسته می شود. یا اگر بگوئیم (باز شو) آن چیز درست در همان لحظه در آسمان باز می گردد.
به طور مثال، فرض کنید یک زوج مسیحی بر این باورند که خدا آنها را دعوت کرده تا به او در کشوری که در هایش به روی انجیل و هر شکل خدمت مسیحی بسته است، خدمت کنند. در همین مسیر، همه درخواستهای آن دو جهت گرفتن ویزا رد می شود و هیچ راهی برای درخواست مجدد آن هم وجود ندارد.

سپس روح القدس عیسی را بر ایشان به تصویر می کشد که « کلید داود را دارد که می گشاید و هیچکس نخواهد بست و می بندد و هیچکس نخواهد گشود» (مکاشفه 3:7) آنها خود را به دعا می سپارند و با هم در دعا نیروهای روحانی ای را که با خدمات مسیحی در آن کشور مخالفت می ورزند، «می بندند» و راه را برای دریافت ویزاهای مورد نیاز خود «باز می کنند».
در طی ماههای آتی هر یک از آنها به نحوی بهای لازم را می پردازد. شوهر از پذیرش ارتقاء یک موقعیت کاری چشمگیر امتناع می ورزد چرا که قبول آن مستلزم دادن تعهدی است که سفر او به خارج از کشور را غیر ممکن می سازد. زن نیز با نقل مکان به خانه ای کوچکتر و با امکانات کمتر موافقت می کند تا بتوانند مبلغی را برای هزینه های سفر به کشوری که جهت رفتن به آن دعوت دارند، پس انداز کنند. پس از گذشت ماههای طولانی با اینکه امیدی به پاسخ خدا باقی نمانده بود، آن دو همچنان، مثل ابراهیم که «در ناامیدی به امید ایمان آورد» (رومان 4:18) به دعای خود ادامه می دادند.

سپس به طوری کاملاً ناگهانی، پیشنهاد مدیریت یک واحد تجاری در همان کشوری که برای رفتن به آن از سوی خدا دعوت داشتند، به شوهر داده شد! درمی که به روی او بعنوان یک خادم مسیحی بسته بود، حال برایش بعنوان نماینده تجارتي که موجب رشد اقتصادی آن کشور مورد نظر می گردید، کاملاً باز شده بود..

4

5

این داستان اگر چه بر اساس تجربیات بیش از یک زوج مسیحی ساخته شده ولی تأثیر دعای متحد را نشان می دهد.
اما لازم به ذکر است که نخست باید شروط خاصی را رعایت کرد. این شروط دوگانه هستند.
اول اینکه، تمرکز ما باید بر خود عیسی باشد. در اصل یونانی متی 18:20 به طور تحت اللفظی آمده است: «هرجا دو یا سه نفر در من جمع شوند...» خود عیسی می باید کانون توجه ما باشد. اساس اتحاد ما نمی تواند یک آموزه یا صرفاً خواندن یک نام باشد. بلکه باید شخص و عملکرد خود عیسی باشد.

مجدداً لغت یونانی ای که در متی 18:19 بصورت «با هم» ترجمه شده، Sumphoneo می باشد که لغت انگلیسی سمفونی از آن مشتق شده است. منظور عیسی در اینجا توافقی آموزه ای و یا اندیشمندانه نیست. آنچه او در مد نظر دارد، چیزی به مراتب عمیق تر و والاتر است یعنی هماهنگی روحانی. این هماهنگی مستلزم آن است که دو نفر یا بیشتر چنان در روح متحد باشند که مثل یک شخص فکر کنند، صحبت کنند و دعا نمایند.

همانطور که دیدیم وعده های مسیح به دو یا بیشتر اشخاصی که به چنین هماهنگی دست پیدا می کنند، شگفت انگیز است: «آنچه را که بر زمین ببندید، در آسمان بسته می شود» و باز هم: «هرگاه دو نفر از شما در زمین درباره هر چه که بخواهند متفق شوند، هر آینه از جانب پدر من که در آسمان است برای ایشان کرده خواهد شد.» اینها وعده های واقعاً شگفت انگیزی هستند و همانطور که گفتم، نشان می دهند که آنچه ما بر زمین می گوئیم، در حقیقت تعیین کننده اتفاقی است که در آسمان می افتد.

ممکن است بپرسید: «چطور چنین چیزی ممکن است؟» اجازه دهید آنچه را که من از این موضوع فهمیدم خدمت شما عرض کنم. تنها شخصی که می تواند دو نفر را در هماهنگی کامل قرار دهد، روح القدس است و او این کار را فقط برای افرادی می تواند انجام دهد که خود را کاملاً تسلیم وی کرده اند. در نتیجه

4

6

این واقعیت که دو نفر می توانند به چنین هماهنگی ای دست یابند، خود نشان از این دارد که آنها کاملاً تسلیم روح القدس اند. این به آن معنی است که آن دو نه فقط با هم بلکه با خدا نیز در هماهنگی دعا می کنند. بر همین اساس، خدا دعاهای آنها را متعهدانه می شنود و پاسخ می دهد.

البته دستیابی به هماهنگی واقعی کار آسانی نیست. می دانید که دو خواننده وقتی که با هم – حدوداً و نه کاملاً – هماهنگ باشند، صدایشان چقدر ناخوشایند است. صدایی که آنها تولید می کنند، گوش را می آزارد. در مورد زوجی که با هم نه کاملاً بلکه فقط تا

حدودي هماهنگ هستند و بعد با هم دعا مي کنند چه فکر مي كنيد؟ صداي آنها در گوش خدا چگونه خواهد بود؟ خدا صبورانه چنين دعاهايي را تحمل مي كند اما به آنها پاسخ نمي دهد.

رمز اقتدار روحاني در دعا، وجود هماهنگي بين كساني است كه دعا مي كنند. شايد تعداد اين افراد بيش از دو نفر باشد، يا شايد آنها دو ايمانداري باشند كه ازدواج نكرده اند. با اين وجود، چالش دعاي هماهنگ، چيزي است كه زوجهاي مسيحي به طرز منحصر به فردي با آن مواجه اند.

در يك مقطع زماني كه من و روت تحت فشار شديدي قرار داشتيم، يك برادر ارشد كه خادم با تجربه خدا بود به ما گفت: «به عقيدة من رمز موفقيت خدمت شما، هماهنگي شما است. اجازه ندهيد كه چيزي آن را خراب كند.»

دستيابي به چنين هماهنگي اي هرگز كار آساني نيست. بايد براي بهايي پرداخت. اين هماهنگي فقط براي كساني قابل دستيابي است كه حاضرند جان خود را در راه خداوند و براي يكدیگر بدهند.

انسانيت كهنة ما هرگز نمي تواند به هماهنگي واقعي حتي در درون خود دست يابد. تنها يك راه چاره وجود دارد: اين انسانيت كهنة بايد كشته شود. اما خدا را شكر كه اين امر دو هزار سال قبل، وقتي كه عيسي بر روي صليب جان داد، صورت گرفت! پولس در روميان 6:6 در اين باره مي نويسد: «... انسانيت كهنة ما

4

7

با او مصلوب شد.» و در آية 11 ادامه مي دهد كه ما اكنون بايد «خود را براي گناه مرده انگاريم اما براي خدا در مسيح عيسي زنده.»

تصميم از آن شما است

ضرورت مرگ انسانيت كهنة هر يك از ما را با تصميمي شخصي مواجه مي سازد: كه آيا مي خواهم براي خودم بميرم؟ آيا حاضرم به جايي برسم كه بتوانم حقيقتاً سخنان پولس رسول در غلاطيان 20:2 را به خودم استناد بدهم؟

«با مسيح مصلوب شده ام ولي زندگي مي كنم ليكن نه من بعد از اين بلكه مسيح در من زندگي مي كند و زندگاني اي كه الحال در جسم مي كنم به ايمان بر پسر خدا مي كنم كه مرا محبت نمود و خود را براي من داد.»

به اين ترتيب، صليب دري مي شود كه زندگي همراه با هماهنگي بين زن و شوهر را امكان پذير مي سازد. تازه، مسيحي كه در وجود شوهر ساكن است هرگز نمي تواند با همان مسيح كه در وجود زن ساكن است متحد نباشد.

به علاوه، صليب راه را به سوي قلمروبي از اقتدار روحاني در دعا باز مي كند كه بدون آن، دستيابي به چنين اقتداري كلا غير ممكن مي نمايد:

«هرگاه دو نفر از شما در زمين درباره هرچه كه بخواهند متفق شوند، هرآينه از جانب پدر من كه در آسمان است، براي ايشان كرده خواهد شد.»

خدا هرگز دعائي را كه در نتيجه اتحاد حقيقي صورت گرفته است، رد نمي كند.

اما تنها يك در به سوي چنين اتحادي چه در ازدواج و چه در هر نوع رابطه شخصي ديگري وجود دارد و آن، در صليب است!

4

8

بخش سوم: پدران

فصل هفتم

«مكاشفه نهايي خدا»

حقيقت موجود در پس همه ديگر حقايق اين است كه خدا جهان را همچون يك پدر خلق كرد. او نشان پدري خود را بر هر جنبه از خلقت نهاد.

پولس رسول در اين باره مي نويسد:

«از اين سبب زانو مي زوم نزد آن پدر كه از او هر خانواده اي در آسمان و بر زمين مسمي شود.» (افسسيان 3: 14-15) كلمه اي كه در اينجا «خانواده» ترجمه شده، در اصل patria مي باشد كه از لغت يوناني pater به معني «پدر» مشتق شده است. بنا بر اين مستقيم ترين ترجمه اين آيات چنين خواهد بود «از اين سبب زانو مي زوم نزد آن پدر كه از هر رابطه پدران اي در آسمان و بر زمين مسمي مي شود.»

چه حقيقت قابل توجهي! همه روابط پدران موجود در جهان نه از زمين شروع شدند و نه با گذر زمان يا تاريخ بشري. اين رابطه در آسمان آغاز شد و نهايتاً به پدر بودن خود خدا باز مي گردد.

از لحاظ ابدي، خدا پدر خداوند ما عيسي مسيح مي باشد و به همين صورت در بسياري از قسمتهاي كتاب مقدس توصيف شده است. رابطه شخصي و صميمانه بين پدر و پسرش عيسي پيش از اينكه خلقت آغاز شود، وجود داشت.

يوحنا 1:1 مي گويد:

«در ابتدا {پيش از آغاز زمان} كلمه {عيسي} بود و كلمه نزد خدا بود.»

این واقعیت چیزی بی نظیر و ویژه ای را در خصوص ماهیت خدا آشکار می سازد. در وجود خدا نه فقط می توان پدر بودن او را یافت بلکه همچنین رابطه پدرانه را.

اول یوحنا 4:16 واقعیت دیگری را در خصوص ماهیت ابدی خدا آشکار میکند: «خدا محبت است.» اگر این واقعیت را با حقیقت پدر بودن خدا کنار هم قرار دهیم به شگفت انگیزترین نتیجه موجود می رسیم یعنی؛ خدا به عنوان یک پدر جهان را در محبت خلق نمود. جهانی که او آفرید به نحوی بی شمار نشانه و نتیجه بارز محبت پدرانه اوست.

تمامی خلقت به محبت پدر پاسخ می گوید

هر چیزی که خدا خلق کرد، به طریق مناسب خاص خود به محبت او پاسخ می دهد. به عنوان مثال، اجرام آسمانی در هماهنگی با خالق خود گردش می کنند:

« ماه را برای موسم ها ساخت و آفتاب مغرب خود را می داند.»

(19:104)

(مزمور)

ستارگان نیز وقتی خدا آنها را به نام می خواند به او پاسخ می گویند:

« عدد ستارگان را می شمارد و جمیع آنها را به نام می خواند.»

(4:147)

(مزمور)

آیا شگفت انگیز نیست که خدا هر یک از میلیاردها ستاره ای را که در جهان وجود دارند به نام می شناسد؟ مهم نیست که چقدر عناصر موجود در جهان گهگاه آشفته به نظر برسند، آنها همیشه از خالق خود اطاعت می نمایند. « ای آتش و تگرگ و برف و مه و باد تند که فرمان او را بجا می آورید.» (مزمور 8:148) همین حقیقت در مورد حیوانات نیز وجود دارد:

(21:104)

« شیر بچگان برای شکار خود غرس می کنند و خوراک خویش را از خدا می جویند.» (مزمور)

5

0

و نویسنده مزامیر چنین وصف می کند:

« و آن دریای بزرگ و وسیع الاطراف نیز که در آن حشرات از حدّ شماره زیاده اند و حیوانات خورد و بزرگ اینها از تو انتظار می کشند تا خوراک آنها را در وقتش برسانی.» (مزمور 104: 25 و 27)

در خصوص پرندگان، عیسی به ما می گوید:

« پدر آسمانی شما آنها را می پروراند.» (متی 26:6)

او در متی 29:10 می گوید:

« آیا دو گنجشک به یک فلس فروخته نمی شود و حال آنکه یکی از آنها جز به حکم پدر شما { یا جدای از پدر شما } به زمین نمی افتد؟»

و در لوقا 6:12 نیز:

« آیا پنج گنجشک به دو فلس فروخته نمی شود و حال آنکه یکی از آنها نزد خدا فراموش نمی شود؟» بنابراین دو گنجشک به یک فلس فروخته می شوند اما پنج عدد از آنها به دو فلس. به عبارت دیگر، اگر شما چهار گنجشک بخرید گنجشک پنجم رایگان خواهد بود. با این وجود، خدا حتی به فکر گنجشک پنجم نیز هست. در واقع، مخلوقی در جهان وجود ندارد که خدا صمیمانه به فکرش نباشد. گستره محبت پدرانه او هر مخلوقی را در بر می گیرد. هر چیزی را که او خلق کرده است.

آنچه در ذیل مشاهده می کنید، توضیحی است که دوایت مودی²، مبشر قرن هفدهم میلادی، در مورد اینکه پس از پذیرفتن مسیح به عنوان نجات دهنده خود، جهان را چگونه دیده است:

5

1

« آن روز صبح را به یاد می آورم که بعد از ایمان آوردن به مسیح برای نخستین بار از اتاق خود خارج شدم. به نظرم می آمد که خورشید خانم قدیمی ما خیلی درخشانتر از قبل می تابید. فکر می کردم که دارد به من لبخند می زند، و همینکه از چمنزارهای بوستون¹ بیرون آمدم و صدای آواز پرندگان را از میان درختان می شنیدم، به نظر می آمد که آنها دارند همگی برای من سرود می خوانند.. می دانید، من عاشق پرنده ها شدم. من قبلاً هرگز اهمیتی به آنها نمی دادم. به نظر می آمد که عاشق تمام خلقت شده بودم.»

² - Dwight Moody

¹ - Boston

خالق بزرگ جهان پدر مودی شده بود و نرّه ای از طرز نگرش خود نسبت به دنیایی را که آفریده بود، به این پسر تازه متولد شده اش بخشیده بود. همانطور که مودی مشاهده می کرد، تمامی خلقت در محبت بی انتهای خالق خود غرق شده بود. تنها دو گروه از مخلوقات خدا وجود دارند که نسبت به محبت او بیگانه اند و هیچ پاسخی نمی دهند: شیطان و فرشتگان طغیان گرا و انسانیت سقوط کرده گناهکار. طغیان شیطان و فرشتگانش به حدی بود که امکان هیچگونه مصالحه ای وجود نداشت. اما به خاطر مصالحه دادن انسان سقوط کرده با خودش بود که خدا عیسی را فرستاد.

عیسی چگونه پدر را آشکار ساخت

عیسی از سوی پدر فرستاده شد تا دو هدف را عملی کند؛ هدف اول معنی بود و دومی، هدف اول این بود که او می بایست جریمه گناهان ما را می پرداخت تا اینکه ما بخشیده شویم و با خدا آشتی کنیم. هدف دوم او این بود که خدا را به عنوان پدرمان بر ما آشکار کند و ما را اعضای خانواده او بسازد.

5

2

در بسیاری از قسمتهای (تعلیمی) کلیسا تأکید اصلی بر هدف اول آمدن عیسی قرار دارد. یعنی: کفاره کردن گناهان و آشتی دادن ما با خدا. البته تأکید بر این هدف کار درستی است چونکه نخستین گام انسانی ایمان می باشد. اما نباید این تأکید به بهای از یاد بردن خدا به عنوان پدر و آشکار ساختن ما به عنوان عضو تمام شود.

عیسی در انجیل یوحنا باب 17 دعایی کرد که به دعای در مقام کهنات اعظمی او برای شاگردانش نامیده شد. این دعا، در واقع آخرین رابطه شخصی او با آنها پیش از دستگیری، محاکمه و مصلوب شدن وی بود، عیسی هم در آغاز و هم در انتهای این دعا در مورد شناساندن نام خدا به شاگردان سخن می گوید:

« اسم تو را به آن مردمانی که از جهان به من عطا کردی ظاهر ساختم.»

(یوحنا 17:6)

« و اسم تو را به ایشان شناسانیدم و خواهم شناسانید تا آن محبتی که به من نموده ای در ایشان باشد و من نیز در ایشان باشم.»

(یوحنا 17:26)

اسمی که عیسی آن را به شاگردان خود شناسانید، چه بود؟ این اسم، نام مقدس یهوه (یا «یاه وه») نبود. چرا که قوم یهود آن نام را چهارده قرن بود که می شناختند. این اسم، نامی جدید بود- اسمی که در عهد عتیق به آن اشاره شده اما هرگز واضحاً آشکار نگردید. این اسم جدید، «پدر» بود. عیسی شش بار در این دعا خدا را به عنوان پدر توصیف کرد و گفت « نام تو را ظاهر ساخته ام... » فر هنگ لغت وبستر¹، واژه «ظاهر ساختن» را اینطور تعریف می کند: «آشکار یا مسلم ساختن چیزی از طریق نشان دادن یا نمایش آن.» عیسی به شاگردان خود صرفاً یک تعریف الهیاتی از خدا را ارائه نداد بلکه خدا را از طریق زندگی ای که خود در نظر آنها می کرد- یعنی زندگی حاکمی از مشارکت مداوم و وابستگی کامل به او - ظاهر ساخت. آنها هرگز کسی را ندیده بودند که چنان زندگی ای

5

3

داشته باشد.

عیسی در یوحنا 6:14 در مورد هدف آمدن خود به زمین گفت، « من راه و راستی و حیات هستم... ». این کلمات سوالی را در ذهن شکل می دهند که: اگر عیسی راه است، این راه به کجا ختم می شود؟ یک راه هرگز به خودی خود کامل نیست بلکه بر وجود یک مقصد دلالت می کند. بنابراین، مقصد کجا است؟ کلمات پایانی این آیه پاسخ ما را می دهند: «... هیچ کس نزد پدر جز به وسیله من نمی آید.» ما درباره خداوند عیسی مسیح به عنوان نجات دهنده، شفاعت کننده و منجی خود و غیره بسیار سخن می گوئیم. همه اینها عالی است اما این مسأله هدف نهایی عیسی را جا انداخته است یعنی: آوردن ما نزد پدر.

در این رابطه، بین مکاشفه خدا از طریق انبیاء عهد عتیق و مکاشفه او توسط عیسی در عهد جدید تفاوت مهمی وجود دارد. نویسنده رساله به عبرانیان در باب اول این رساله آیات یک تا دو می گوید:

« خدا که در زمان سلف به اقسام متعدّد و طریقهای مختلف به وساطت انبیاء به پدران ما تکلم نمود در این ایام آخر به ما به وساطت پسر خود متکلم شد... »

منظور نویسنده در اینجا این است که خدا صرفاً توسط خدمت عیسی چیزی را به پیغام انبیاء عهد عتیق اضافه نکرد- بلکه علاوه بر آن، نویسنده این مسأله را آشکار می سازد که عیسی پیغام رسانی متفاوت بود. او فقط یک نبی نبود بلکه پسر هم بود. بنابراین، وی مکاشفه ای آورد که هرگز آورده نشده بود- مکاشفه ای که فقط انجام آن از عهده پسر بر می آمد یعنی مکاشفه پدر.

در مٹی 27:11، عیسی خود تأکید می کند که تنها شخصی که می تواند خدا را همچون پدر ظاهر سازد، خود او است:

« پدر همه چیز را به من سپرده است و کسی پسر را نمی شناسد به جز پدر و نه پدر را هیچ کس می شناسد غیر از پسر و کسی که

پسر بخواهد به او مکشوف سازد.»

5

4

فواید شناختن پدر

دستیابی به مکاشفه خدا به عنوان پدر پنج فایده دارد که اکثر مردم، از جمله خیلی از مسیحیان عملاً از آن بی بهره اند.

1 - هویت

انسان امروزی واقعاً با مشکل هویت روبرو می باشد. جالب است که یکی از موفق ترین کتابها و سریالهای تلویزیونی ایالات متحده در دهه 70، سریال «اصلها و نسبها»¹ بود که داستان یک شخصیت دو رگه آفریقایی-آمریکایی را که به دنبال زادبوم خود بود، در بر می گرفت.

کتاب مقدس و روانشناسی هر دو بر این عقیده اند که انسان قادر نیست بدون شناخت پدر خویش، به سوال «من کیستم؟» کاملاً پاسخ بدهد. از آنجا که روابط بین والدین و فرزندان دو نسل گذشته از بین رفته اند، جامعه معاصر ما با بحران هویت مواجه شده است، عده زیادی از مردم هستند که اصل و ریشه ای نداشته و حس تعلقی ندارند.

پاسخ مسیحیت به بحران هویت این است که مردان و زنان را وارد رابطه ای مستقیم و شخصی با خدا از طریق پسرش عیسی مسیح بکند. افرادی که خدا را حقیقتاً به عنوان پدر خود می شناسند، دیگر مشکل هویتی ندارند. آنها می دانند که هستند: آنها فرزندان خدا هستند. پدر آنها جهان را خلق کرد، او دوستشان دارد و به فکر آنها است. این افراد به بهترین خانواده دنیا، متعلقند!

2 - برای خود ارزش قائل بودن

تعداد کسانی که مشکل بزرگشان این است که به قدر کافی برای خود ارزش قائل نیستند، آنقدر زیاد است که نمی توانم دقیقاً بگویم آنها چند نفرند. آنها چنان خود را پست می انگارند که این امر برایشان رنجهای روحانی و عاطفی بسیاری

5

5

را به دنبال داشته است. قسمتی از کتاب مقدس را که در مشاوره هایم توجه این نوع افراد را به آن جلب می کنم اول یوحنا 1:3 است: «ملاحظه کنید چه نوع محبت پدر به ما داده است تا فرزندان خدا خوانده شویم و چنین هستیم.»

هنگامی که حقیقتاً درک می کنیم که ما فرزندان خدا هستیم، که خدا شخص ما را صمیمانه دوست دارد، که به ما علاقمند است، که هرگز آنقدر مشغول نیست تا وقتی برایمان نداشته باشد و اینکه او خواهان رابطه ای مستقیم و شخصی با ما است، آن وقت است که به ارزش خودمان پی می بریم. من شاهد وقوع چنین تغییری در زندگی عده بسیاری از مردم بوده ام.

3 - آگاهی از داشتن خانه ای در آسمان

از زمانی که نجات پیدا کردم، اعتقاد بر این بود که اگر نسبت به خدا وفادار بمانم، هنگامی که بمیرم به بهشت خواهم رفت. اما هیچ وقت به آسمان به عنوان خانه ام فکر نمی کردم. تا اینکه در سال 1996، رؤیای عظیمی از خدا یافتم که طی آن به گونه ای مستقیم و شخصی او را همچون پدر خود شناختم. از آن زمان به بعد، تفکر به آسمان به عنوان خانه ام برای من طبیعی شده است. کمی پس از آن به روت گفتم: «هر وقت من مردم و تو خواستی سنگ قبری برایم تهیه کنی، فقط یک عبارت بر رویش بنویس: «او به خانه رفت.» من شروع کردم به فکر کردن درباره آن گدای فقیری که دم در خانه آن مرد ثروتمند می خوابید. هنگامی که او مرد، «فرشتگان او را به آغوش ابراهیم بردند» (لوقا 16:22). مطمئناً یک فرشته برای بردن آن مرد نحیف کافی بود اما خدا یک گروه از فرشتگان را فرستاد! آن گدا با استقبال شاهانه به آغوش ابراهیم رفت. عقیده من این است که وضع برای هر یک از فرزندان خدا باید به

5

6

همچنین باشد. خداوند یک گروه از فرشتگان را برای بردن هر یک از ما به خانه ابدیمان آماده دارد.

دریک مقطع از زمان، افتخار آشنایی با یک خواهر اهل هاوایی* (که مری¹ صدایش می کنیم) که سالهای متمادی خداوند را وفادارانه خدمت کرده بود، نصیب من و روت شد. او معمولاً به دوستان خود می گفت: «من هیچ وقت یک فرشته ندیدم. خیلی دوست دارم یکی از آنها را ببینم!»

وقتی مری در اثر ابتلا به سرطان به بستر مرگ افتاد، کلیسایش ترتیبی داد تا یک خواهر ایماندار در کنار تختش باشد. یک روز صورت مری از جلال درخشان شد. او دستهایش را دراز کرد و گفت: «آنها را می بینم- من فرشتگان را می بینم!» سپس خوابید. اسکورت فرشتگان او را به خانه آسمانش بردند.

یکبار به جان وسلی² خبر رسید که یک خواهر متدیست³ فوت شده است. او در پاسخ به این خبر گفت «آیا با جلال رفت یا فقط در آرامش خوابید؟» من فکر میکنم که خدا اسکورتی از فرشتگان دارد که آماده اند هر یک از فرزندان او را در جلال به نزد وی در آسمان ببرند.

4 - امنیت کامل

¹ Roots -

^{*} Hawaii -

¹ Mary -

² John Wesley -

³ Methodist - یکی از فرقه های پنطیکاستی که جان و چارلز وسلی بنیانگذاران آن بودند- مترجم

نظر ما در مورد سر منشا، جهان چیست؟ يك انفجار بزرگ؟ خب اگر نظر شما این است، معلوم نیست. چه نوع انفجار بزرگ دیگری ممکن است همه ما را از صحنه روزگار محو کند! آیا این « انفجار » نیروی بی جانی است که بی رحمانه و بدون هدف یا هیچگونه احساسی عمل می کند؟ یا اینکه او يك پدر است؟

5
7

لحظه ای که به این واقعیت که در پس کل زندگی، پدر بودن خدا نهفته است، فکر می کنید شخص متفاوتی خواهید شد. يك بار یکی از دوستانم در دیر هنگام شب در خیابانهای خلوت شهر و در میان باد شدیدی که می وزید، احساس کرد که گمشده و تنها است. او از آدرس راه برگشت به مکانی که قرار بود شب را در آنجا باشد، مطمئن نبود. همین که در گوشه یکی از خیابانها ایستاده بود، مدام تکرار می کرد: « پدر ... پدر... پدر... پدر... »
وقتی این کار را کرد، احساس امنیت بر او حاکم شد. اگر چه محیط اطراف وی سرد و ناامید کننده بود، او می دانست که وی فرزند خدا و در جهانی است که وی برای فرزندان خود خلق کرده است و به این ترتیب به سلامت به محل اقامت خود بازگشت. کودکی را تصور کنید که در آغوش امن پدر خود می باشد در حالی که صورت کوچکش بر شانه او قرار دارد. شاید در اطراف کودک آشفتگی و اضطراب وجود داشته باشد و به نظر برسد که دنیا دارد از هم می پاشد. اما او آرام است و به آنچه در اطرافش اتفاق می افتد، اهمیتی نمی دهد. او در آغوش پدر ایمن است.
ما هم در آغوش پدرمان ایمن هستیم. عیسی به ما اطمینان بخشید که پدر از همه آنچه در اطراف خود می بینیم بزرگتر است و اینکه هیچکس نمی تواند ما را از دست او برباید.
عیسی این اطمینان را نیز به شاگردان خود داد که:
« ترسان مباشید ای گلّه کوچک زیرا که مرضی پدر شما است که ملکوت را به شما عطا فرماید. » (لوقا 12:32)
ممکن است گلّه کوچکی باشیم که همه نوع حیوان وحشی ما را احاطه کرده اند. اما اگر پدر متعهد شده که ملکوت را به ما بدهد، هیچ قدرتی در جهان نمی تواند آن را از ما دریغ کند!

58

5 - انگیزه برای خدمت

پولس رسول در فیلیپیان 3:2 به ما به عنوان خادمان خدا اینطور هشدار میدهد: « و هیچ چیز را از راه تعصب و عجب نکنید ...

»

در گذر سالها دیده ام که یکی از مشکلات همیشگی و غالب در کلیسا جاه طلبی خادمین آن است که در رقابت بین آنها خود را ظاهر می سازد. اجازه دهید همینجا اضافه کنم که نخستین و مهمترین نمونه این مشکل را در زندگی خودم مشاهده کردم.
ما اغلب امنیت را با موفقیت اشتباه می گیریم. یعنی اینکه اگر من بزرگترین کلیسا را بسازم، بزرگترین جلسه بشارتی را تشکیل دهم و یا اینکه چون بسیاری با من نامه نگاری می کنند، پس ایمن هستیم. این درست نیست. واقعیت این است که هر چه بیشتر به دنبال رسیدن به هدف موفقیت شخصی باشیم، از ایمنی کمتری برخوردار خواهیم بود. چون مدام با این تهدید مواجهیم که ممکن است شخص دیگری کلیسای بزرگتری بسازد، جلسه بشارتی بزرگتری تشکیل دهد و یا تعداد افرادی که با او نامه نگاری می کنند، بیشتر از من باشد.

خود من بالخصوصه الگویی کامل را در عیسی یافتم که فرمود:

« ... پدر مرا تنها نگذارده است زیرا که من همیشه کارهای پسندیده او را به جا می آورم. » (یوحنا 8:29- تأکید این قسمت از آیه توسط خود من صورت گرفته است.)

جاه طلبی شخصی به من چندان انگیزه ای برای خدمت نمی دهد. چونکه انگیزه شیرین تر و پاک تری را کشف کرده ام یعنی: «

خشنود ساختن پدر آسمانیم.

به خودم یاد می دهم که در هر موقعیت و تصمیمی این سؤال ساده را از خود بپرسم؛ چطور در این مورد نمی توانم پدر آسمانیم را خشنود کنم؟ در مواقع ناامیدی یا زمانی که به نظر می آید شکست خورده ام سعی می کنم تمرکز خود را از حل مشکل به داشتن رفتاری تغییر دهم که خداوند را خشنود می سازد.

5

9

اگر انگیزه ما به عنوان خادمین مسیح صرفاً تمایل به خشنود کردن پدرمان باشد، دیگر با هم بر سر خدمت چشم و هم چشمی نمی کنیم. در این صورت، هماهنگی و توجه متقابل، جای کشمکش و توجه به خود را می گیرد.
همه اینها و بسیار موارد دیگر، بیشتر از طریق شناخت خدا به عنوان پدرمان در اختیار ما قرار می گیرند. اگر مسیح راه زندگی ما است، پس باید شاد باشیم. اما اینطور نباشد که به طی این راه بدون رسیدن به مقصد یعنی شناخت خدا به عنوان پدر قانع شویم. چرا که در این صورت، هدف خدا را از فرستادن عیسی نادیده می گیریم.
مکاشفه خدا به عنوان پدر آسمانیمان، طبیعتاً ما را به موضوع بعدی رهنمون می کند که؛ پدران جسمانی چطور می توانند پدر بودن خدا را در خانواده- هایشان نشان دهند؟

خدا فقط حقایق صحیح را بر صفحات کتاب مقدس نمی نویسد بلکه حقیقت را درون اشخاص قرار می دهد. ما کتاب مقدس را در اختیار داریم و خدا را برای وجود کلام مکتوب او شکر می کنیم. اما عیسی فرمود: « من راستی هستم! » بسیاری از ما باید اذعان کنیم که این حقیقت انتزاعی صرف هرگز ما را ارضا نمی کند. آنچه که ما را ارضا می کند، حقیقت موجود در شخصی است که ما نه فقط به حقیقت انتزاعی بلکه به خود شخص هم نیاز داریم.

زمانی که یک فیلسوف حرفه ای بودم خود را سرگرم انواع نظریات شگفت انگیز در خصوص زندگی و هدف آن و نظر ایده آلی افلاطون در این مورد کرده بودم. مشکل اینجا بود که نمی توانستم تمام مدت در چنان جو بسته ای زندگی کنم. نصف هفته با « نظریه ایده ها » در آن بالاها سیر می کردم و نصف دیگر هفته به طریقی بسیار جسمانی روی زمین بودم. هیچ وقت ارضا نمی شدم چرا که حقیقت انتزاعی صرف هرگز ما را کاملاً ارضا نمی کند. اما وقتی با عیسی ملاقات کردم، دانستم که با حقیقت موجود در شخص آشنا شدم و این امر چنان ارضایم کرد که هیچ حقیقت انتزاعی ای قادر به انجام این کار نبود.

خدا به گونه ای خاص این مسؤلیت را به هر پدری سپرده تا به عنوان یک شخص، مکاشفه نهایی کتاب مقدس یعنی پدر بودن را آشکار سازد. یک پدر واقعی بودن کاملترین تصویری از خدا است که هر مردی می تواند ترسیم کند چرا که این امر، مکاشفه نهایی خود خدا می باشد. در واقع، هر پدری، نماینده خدا در خانواده خویش است. این مسأله یک انتخاب نیست! سؤال این است که آیا شما به عنوان یک پدر نماینده درستی از خدا هستید یا خیر؟

6

1

بزرگترین لعنتی که عصر ما به آن دچار است، پدرانی هستند که نمایندگان درستی از خدا نمی باشند. به یاد دارم که راجع به مردی شنیدم که در خیابان با مردان و زنان جوان درباره مسیح صحبت می کرد. او به یک مرد جوان گفت: «خدا می خواهد پدر تو باشد.» جوان پاسخ داد: « پدر من شخصی است که از او بیشتر از هر کسی در زندگی متنفرم.» پدر آن جوان به جای اینکه به او کمک کند، مانعی بر سر راه او شده بود! همه ما چنین پدرانی را می شناسیم.

اجازه دهید در تصویر آنچه که یک پدر باید باشد، یک قدم جلوتر برویم:

« اما می خواهم شما بدانید که سر هر مرد مسیح است و سر زن { یا همسر }، مرد { یا شوهر } و سر مسیح، خدا. » (اول قرنیتان

(3:11)

این زنجیره نزولی اقتدار را شاید بتوان با نمودار ذیل نشان داد:

خدای پدر

مسیح

شوهر

همسر او (زن)



در این زنجیره دو شخص را می بینیم که هم با بالا و هم با پایین ارتباط دارند. مسیح از بالا با پدر مرتبط است و از پایین با شوهر. مرد هم از بالا با مسیح مرتبط است و از پایین با زن- و به عبارتی با خانواده خود.

به همان صورت که مسیح نشان دهنده خدا به انسان است، مرد نیز مسئول می باشد که مسیح را به خانواده خود نشان دهد. این، توصیف وظیفه یک پدر است!

به عقیده من، مسیح سه خدمت اصلی دارد که يك پدر مي بايد از طريق انجام آنها او را به خانواده خود نشان دهد. اين خدمات عبارتند از: کاهن، نبي و پادشاه. ما در اين فصل و دو فصل بعدي به بررسی اين خدمات خواهيم پرداخت. موفقیت يك پدر در مقام يك کاهن، تعيين کننده موفقیت وي در مقام يك نبي و پادشاه خواهد بود. اما اگر او نداند که چگونه بايد کاهن خانواده خود باشد، نبي یا پادشاه بودن برایش کار آسانی نخواهد بود. اول از همه اجازه دهید مشخص کنیم که لغت بي نظيري که معمولاً به کهنانت متصل است، لغت «قرباني» مي باشد. مطابق الگوي کتاب مقدسي تنها يك کاهن مي تواند، قرباني را تقديم کند. بنابراین، پدر به عنوان کاهن، وظیفه مقدس تقديم قرباني به نيابت خانواده خود را بر عهده دارد.

در ذیل، چهار راهي که پدر مي تواند از طريق آنها به نيابت از خانواده خویش قرباني تقديم کند، ذکر شده اند:

- 1 - شکرگزاري
- 2 - شفاعت کردن
- 3 - مهيا ساختن راه جهت نجات
- 4 - ارائه الگوي عملي ايمان به فرزندان

1 - شکرگزاري

خدمت اولیه ما در مقام کاهنان عهد جديد در عبرانيان 15:13 توصيف شده است:

«پس به وسیله او {عیسی} قرباني تسبیح را به خدا بگزارانيم يعني ثمره لبهائي را که به اسم او معترف باشند.» ترجمه دیگر ثمره لبها در اين آیه «شکرگزاري در نام او» است که به همان ثمره لبها يعني «معترف بودن به اسم او» اشاره مي نمايد (ر.ک. به کتاب مقدس

6

3

(NIV). اوج برکت کاهنانه اي که به هارون و نسل وي دستور داده شده بود که به قوم اسرائيل اعلام کنند، در اين کلمات ديده ميشود: «و نام مرا بر بني اسرائيل بگذارند و من ایشان را برکت خواهم داد.»

(اعداد:6:27)

اغلب مؤثرترین دعاهايي که مي توانيم به نيابت از ديگران بکنيم، دعاهاي ستايش و شکرگزاري است که در آنها نام عیسی را مي خوانيم. وقتي که نام عیسی را بر آناني که براي ايشان دعا مي کنيم، در واقع برکت خدا را براي ايشان مي طلبيم. عده کمی از ما مي دانيم که وقتي خدا را به سادگي براي وجود مردم شکر مي کنيم در واقع چقدر به روح آنها تعلي مي بخشيم. اين بخش اصلي خدمت ما به عنوان شفاعت کننده است. ممکن است راجع به مردي که به «هايډ نيایشگر»¹ معروف بود شنیده باشيد. او در قرن گذشته، زماني که هندوستان هنوز تحت حاکمیت بریتانیا قرار داشت، مبشر برجسته اي بود که در ايالت پنجاب² خدمت مي کرد. خدمت هايډ، اين بود که دعا کند و بقیه چیزها براي او در مرحله دوم قرار داشت. او خيلي زود، به مبشر هندي اي برخورد که از نظر وي، خادمي نامؤثر و سرد بود. همينکه شروع به دعا نمودن براي اين مرد کرد، گفت: «خداوندا، تو مي داني چقدر-» مي خواست بگويد: «- برادر فلاني سرد است.» اما روح القدس با يادآوری او به آیه امثال 10:30، اجازه نداد که وي ادامه بدهد: بنده را نزد آقايش متهم مساز...» به اين ترتيب برادر هايډ دیدگاه خود را تغيير داد. او شروع کرد به فکر کردن به همه چیزهاي خوبي که در زندگي آن مرد وجود داشت و خدا را به خاطر

6

4

وجود او شکر نمود. در عرض چند ماه، آن مرد به طرز چشمگيري در خدمت خود به عنوان مبشر موفق شد. چه چيزي موجب تغيير او شد؟ البته نه متهم کردن او در دعا، بلکه شکرگزاري به خاطر وي. به شوهران و پدران مي گويم که: «هر چقدر مي توانيد، خدا را به خاطر وجود خانواده تان شکر کنيد چرا که با اين کار، جوّي را در اطراف آنها ايجاد مي کنيد که شرايط را براي موفق شدن آنها آسان مي سازد.» در ايالات متحده، برچسب شیشه اتوموبيل معروفی وجود دارد که مي گويد: «آيا امروز فرزند خود را بغل کرده ايد؟» سؤال بسيار مهمي است ولي مهمتر اينکه: آيا امروز خدا را براي وجود فرزند خود شکر کرديد؟ خدا اين اصل را به من ياد داده که؛ اگر نمي توانم او را براي وجود يك سري اشخاص شکر کنم، حق ندارم براي آنها دعا کنم. در اين صورت بهتر است که اصلاً دعا نکنم چون دعاي من بيشتري از آنکه به نفع آنها باشد، به آنها ضرر خواهد رساند.

2- شفاعت کردن

1 - Praying Hyde

2 - Punjab

بیباید به تصویر ایوب توجه کنیم- مردی در عهد عتیق که نمونه یک کاهن برای خانواده خود بود. در آغاز کتاب ایوب می خوانیم که او در حضور خدا مردی کامل و راست بود. هفته ای یک روز هفت پسر و سه دختر او در منزل یکی از پسرهایش برای مهمانی و مشارکت جمع می شدند. در آخر هر هفته ایوب صبح زود بر می خاست و برای همه فرزندان خود قربانی می گذرانید و می گفت: « ممکن است که آنها قصور کرده و به خدا خطا ورزیده باشند. پس من برایشان قربانی می گذرانم.»

6

5

هنگامی که ایوب قربانی را برای فرزندان خود تقدیم می کرد، مزایای آن را به جای آنها اعلام می نمود. این تصویری از شفاعت کردن است که در آن، مزایای یک قربانی را به نیابت از کسانی که برایشان دعا می کنید، اعلام می نمایید. البته، قربانی ما در این خصوص، در تاریخ، همان قربانی عیسی بر روی صلیب است. بنابراین، شفاعت برای فرزندان، اعلام مزایای مرگ مسیح برای آنها را شامل می شود. شاید در این مورد، یک شخص بدگمان اینطور اظهار نظر کند که: « خوب، اما قربانی فایده زیادی برای ایوب نداشت!» درست است که در طی یک حادثه همه فرزندان او از بین رفتند. اما اینجا است که باید کل کتاب ایوب را مطالعه کنیم تا ببینیم کتاب مقدس در این باره چه می گوید.

پس از آنکه ایوب در سهای سخت خود را یاد گرفت، به طرزی پر جلال احیا شد- اما این اتفاق وقتی افتاد که او برای سرزنش کنندگان خود دعا نمود (ایوب 42: 8-10 را ملاحظه نمایید). در این قسمت درسی وجود دارد که همه باید آن را یاد بگیریم: نباید اجازه دهیم که منتقدان ما را نا امید کنند. بلکه برعکس باید از اتهامات آنها نسبت به خودمان به عنوان نردبانی جهت صعود، استفاده کنیم. وقتی برای آنها دعا می کنیم، خدا فیض خود را به ما عطا می فرماید.

به جزئیات احیای ایوب در این آیات توجه فرمایید:

« و خداوند آخر ایوب را بیشتر از اول او مبارک فرمود چنانکه او را چهارده هزار گوسفند و شش هزار شتر و هزار جفت گاو و هزار الاغ ماده بود و او را هفت پسر و سه دختر بود. (ایوب 42: 12-13)

تعداد دامهایی که ایوب قبلاً داشت دقیقاً دو برابر شد، اما تعداد پسران و دختران او هیچ تغییری نکرد. چرا خدا تعداد آنها را نیز دو برابر نکرد؟ درک من از این مطلب این است که خدا به دعاهای ایوب جواب داد. اگرچه فرزندان اولیه او به ابدیت منتقل شده بودند، اما آنها در جایگاهی که خدا برای مردگان در عدالت تعیین کرده بود، منتظر نجاتی بودند که توسط عیسی مسیح مهیا می شد.

6

6

بنابراین وقتی خدا به ایوب ده فرزند دیگر داد، در واقع تعداد آنها را نیز دو برابر کرده بود چرا که ده فرزند اول ایوب پیشاپیش (به آسمان) رفته و منتظر پدر خود بودند تا او نیز روزی به ابدیت منتقل شود. بنابراین شفاعت ایوب عملاً به نتیجه رسید! در واقع این ماجرا نشان می دهد که چقدر دعا کردن برای خانواده ایوب مهم بود. آن مرد خدا هیچ نمی دانست که مصیبتی در راه است و به موجب آن همه فرزندان او در یک لحظه از وی گرفته خواهند شد. اگر او بعد از مصیبت دعا می کرد، آن وقت خیلی دیر بود. اما ایوب پیش از آن دعا نمود. هر پدری در مقام کفالت خانواده خود لازم است که درسی را از زندگی ایوب یاد بگیرد. هیچ یک از ما این تضمین را نداریم که تراژدی یا مصیبت غیر قابل پیش بینی ای، یک یا چند نفر از اعضای خانواده ما را در یک لحظه کوتاه به آسمان منتقل نکند. بنابراین، هر پدری در حضور خدا مسؤول است که هر روز برای کل اهل خانواده خود شفاعت کند. همچنین باید مراقب باشیم که انتظار یافتن جواب دعاهای خود را فقط بر روی زمین و در عصر حاضر نداشته باشیم. تنها در ابدیت است که به نتیجه کامل دعاهای خود پی می بریم.

3- مهیا ساختن راه جهت نجات

در حکم عید فصح، نمونه بارزی از خدمت یک پدر در مقام یک کاهن را مشاهده می کنیم. به یاد دارید که از طریق قربانی کردن بره فصح بود که قوم اسرائیل از اسارت در مصر نجات یافتند و بیرون آورده شدند تا امتی جدید بشوند. مصریانی که قربانی نگذراندند، بهای داوری خدا را با از دست دادن نخست زادگان خود پرداختند.

6

7

حکم فصح به پدر بستگی داشت. هیچ کس جز او نمی توانست کاری را که پدر باید انجام می داد، عملی کند. هر پدری در قوم موظف بود، مطابق آنچه خداوند به موسی گفته بود قربانی ای برای اهل خانه خود بگذراند. « تمامی جماعت اسرائیل را خطاب کرده، گویند که در دهم این ماه هر یکی از ایشان بره ای به حسب خانه های پدران خود بگیرند یعنی برای هر خانه، یک بره.» (خروج 12: 3)

به منظور مؤثر واقع شدن قربانی، هر پدر لازم بود که یک کار دیگر نیز انجام دهد. موسی به قوم گفت:

« و {شما (یعنی هر پدری)} دسته ای از زوفا گرفته درخونی که در طشت است فرو برید و بر سر در و دو قایمه آن از خونی که در طشت است، بزنید و کسی از شما از در خانه خود تا صبح بیرون نرود. زیرا خداوند عبور خواهد کرد تا مصریان را بزند و چون خود را بر سر در و دو قایمه اش ببیند، همانا خداوند از در گذرد و نگذارد که هلاک کننده به خانه های شما در آید تا شما را بزند.»

(خروج 12: 22-23)

چه کسی مسؤول انتخاب بره بود؟ پدر هر خانواده. چه کسی مسؤول ذبح بره بود؟ پدر. چه کسی مسؤول پاشیدن خون بر سر در خانه بود؟ پدر.

به عبارت دیگر، پدر در مقام کاهن خانواده خود، باید خدمتی را انجام می داد که خود خدا به او محوّل کرده بود. این وظیفه او بود که اطمینان حاصل کند که تدارک خدا برای نجات در خانواده او مؤثر واقع می شود. گ امروزه، قربانی ای که ما داریم، متفاوت می باشد، اما وظیفه پدر تغییری نکرده است.

4- ارائه الگویی عملی ایمان به فرزندان

واقعه برجسته مربوط به سر مصروع مذکور در انجیل مرقس باب 9 در سهای بسیاری از ایمان به ما می آموزد. شاگردان نتوانستند آن پسر را شفا

6

8

دهند. بنابراین پدرش وی را نزد عیسی آورد. عیسی پس از شنیدن سخنان پدر در مورد همه رنجهایی که پسرش متحمل می شد، جواب داد:

« اگر می توانی ایمان آری مؤمن را همه چیز ممکن است. در ساعت پدر طفل فریاد برآورده گریه کنان گفت: ایمان می آورم ای خداوند! بی ایمانی مرا امداد فرما.» (مرقس 9:23-24)

چیزی که در این داستان مرا تحت تأثیر قرار می دهد این است که پسر خودش نمی توانست ایمان داشته باشد اما خداوند پدر او را موظف فرمود که به جای پسر خود ایمان بیاورد. به عقیده من این يك اصل است که: «خدا پدران را موظف می سازد که به خاطر فرزندان خود ایمان داشته باشند.»

هنگامی که خدا مرا وارد خدمت نجات مردم نمود، یکی از اصول خدمت عیسی برایم بسیار واقعی جلوه کرد. اغلب در جلسات من، مردم به همراه یکی از فرزندان خود به جلو می آمدند و می گفتند: «برایش دعا کنید.» در این موارد یاد گرفتم که بپرسم: «آیا شما والدین این کودک هستید؟» و جوابی که اغلب می شنیدم این بود: «خیر، والدین او ایماندار نیستند ولی ما می خواهیم که برای این کودک دعا شود.»

شما را به چالشی دعوت می کنم که در خدمت عیسی کنکاش کنید. او هرگز مگر بر اساس ایمان یکی از والدین یا هر دوی آنها برای هیچ فرزندی دعا نکرد. بنابراین، در خدمت وی سابقه ندارد که عیسی برای يك کودک بدون حضور حداقل یکی از والدین دعا کرده باشد. والدین وظیفه ای خیلی بزرگتر از آنچه اکثر ما قادر به بیانش هستیم، دارند.

اما اگر کودکی والدین بی ایمان داشته باشد چطور؟ خدا در حاکمیت خود قادر است به کسانی که هیچ رابطه خونی با آن کودک ندارند ایمانی خاص عطا کند. در واقع، می توانم مواردی را در خدمت خود به یاد بیاورم که خدا چنین کاری را انجام داده است. اما نکته ای که می خواهم بر آن تأکید کنم، نکته ای مثبت است و نه منفی که:

6

9

والدین از سوی خدا موظفند که از جانب فرزندان خود ایمان داشته باشند.

اجازه دهید چهار وظیفه اصلی يك پدر را در مقام کاهن خانواده خود خلاصه کنم:

1- شکرگزاری

2- شفاعت کردن

3- مهیا ساختن راه جهت نجات

4- ارائه الگویی عملی ایمان به فرزندان

در فصل بعدی به وظیفه دوّم پدر یعنی خدمت او در مقام نبی خانواده، خواهم پرداخت.

حال اجازه دهید که به وظیفه پدر در مقام نبی خانواده خود نگاه کنیم. تفاوت بنی نقش کاهن و نبی در این است که: شما در مقام کاهن نماینده خانواده خود در حضور خدا هستید و در مقام نبی نماینده خدا در خانواده خود. همچنین به خاطر داشته باشید که نه فقط به وسیله آنچه می گوئید بلکه نیز با نحوه رفتار خود می توانید کار یک نبی را انجام دهید. ما پدران به چهار طریق ویژه می توانیم به این وظیفه خود عمل کنیم.

1 - نمونه ای از خدا باشید

یک پدر، نمونه خدا در خانواده خود می باشد و این مهمترین عمل خدا گونه ای است که یک مرد می تواند انجام دهد. با این وجود، جنبه دیگری هم در این مطلب وجود دارد: ممکن است که یک پدر نماینده درستی از خدا برای خانواده خود باشد و نیز ممکن است اینطور نباشد.

آیا پدر، شخصی دوست داشتنی، قابل دسترسی، مهربان و قوی است؟ تصور کردن خدا برای کودکی که پدر او چنین شخصی می باشد، کار آسانی است. اما اگر پدر وی شخصی تلخ، عصبانی، عیجیو یا فردی است که هیچ وقت در خانه نیست و مسؤولیتی به عهده نمی گیرد، کودک زندگی خود را با نظری منفی در مورد خدا آغاز می کند. اغلب بر طرف ساختن این سوء تفاهم اولیه کار زیادی می برد.

پیش از این راجع به مرد جوانی صحبت کردم که می گفت: « پدر من شخصی است که از او بیشتر از هر کس دیگری متنفرم. »
ظاهرأ پدر او نماینده کاملاً نادرستی از خدا برای وی بوده است.

7

1

یک پدر چگونه می تواند در مقام نبی خانواده خود به درستی عمل کند و مرتکب اشتباهی در این مورد نشود؟ اولین و مهمترین عامل محبت است. هر کودکی با احساس اشتیاقی درونی برای محبت شدن به این دنیا قدم می گذارد. محبت مادر زیبا و غیر قابل جایگزین است، اما این محبت کافی نیست. محبت پدر، کیفیتی متفاوت از محبت مادر دارد. این محبت حتی به یک نوزاد نیز نوعی حس قدرت، امنیت، مهم بودن و با ارزش بودن را منتقل می کند.

وقتی این نوع محبت در زندگی کودک وجود نداشته باشد، نتیجه آن، زخم درونی عمیقی است که شاید بهترین کلمه ای که این حالت را توصیف می کند، طرد شدگی باشد یعنی حس بی اهمیتی و ناخواسته بودن. این زخم، آخرین زخمی بود که باعث مرگ عیسی بر روی صلیب شد یعنی زخم طرد شدگی از سوی پدر. او فریاد زد: « الهی، الهی، چرا مرا وا گذارده ای؟ » (مرقس 15: 34)، اما جوابی به او داده نشد. بعد از این بود که عیسی سرش را خم کرد و جان داد.

این آخرین و وحشتناک ترین تنبیهی بود که عیسی متحمل شد چرا که گناهان تمامی بشریت را بر خود گرفته بود. زشتی گناه آنقدر وحشتناک است که حتی خدای پدر مجبور شد گوشه‌های خود را به سوی فریاد پسر محبوب خویش ببندد، اما به خاطر داشته باشید که عیسی طرد شدگی ما را متحمل شد تا ما مقبولیت او را حاصل کنیم.

در جامعه امروزی ما میلیونها نفر هستند که زخمهای درونی طرد شدگی را در خود دارند. برخی از آنها هرگز محبت پدر یا مادر را نچشیده اند. بعضی دیگر محبت مادر را تجربه کرده اند ولی از محبت پدر بی بهره بوده اند. در اکثر موارد، این زخم طرد شدگی هرگز واقعاً تشخیص داده نشده است. کسانی که چنین زخمی در خود دارند، در حالتی به زندگی خود ادامه می دهند که گویا نقصانی در آنها است اما هیچ وقت درک نمی کنند که چه چیزی را در زندگی کم دارند.

7

2

علائم این زخم می تواند منفعل یا فعال باشند. در حالت انفعال، این علائم میتوانند شامل یکی یا همه این اشکال باشند: افسردگی، بدگمانی، نداشتن انگیزه، ناامیدی و نهایتاً تمایل به خودکشی. در حالت فعال می توانند شامل اشکالی همچون: ناکامی، خشم، نافرمانی از مقام بالاتر، خشونت، جنایت و در نهایت، قتل بشود. به عقیده من، علت تشخیص داده نشده بیشتر جنایات و خشونت‌های موجود در جامعه غربی بسیار ساده ولی اساسی است یعنی: ناکامی پدران در محبت کردن فرزندان خود.

گاهی اوقات مشکل این نیست که پدران، فرزندان خود را دوست ندارند بلکه این است که آنها نمی دانند چگونه محبت خود را ابراز کنند. محبتی که وجود داشته باشد ولی ابراز نشود. نیاز کودک را بر آورده نمی سازد.

هنگامی که در سنین رشد بودم، در بسیاری موارد به خوبی مورد توجه قرار می گرفتم. اما اعضای خانواده من جزو آن گروه از جامعه انگلیسی هایی بودند که در سخت ترین شرایط نیز ناراحتی خود را نشان نمی دادند. آنها به ندرت از خود احساسات گرم و صمیمانه بروز می دادند. البته این به آن معنی نبود که آنها فاقد چنین احساسی بودند بلکه قوانین نانوشته جامعه مانع می شد که این احساس را بروز دهند. به طور مثال، به یاد ندارم که پدرم هیچ وقت مرا روی پای خود نشانده باشد. این موضوع شکافی در شخصیت من ایجاد کرد که به تدریج در اثر برقراری رابطه عمیق تری با خدا به عنوان پدرم پر شد.

با این حال، من دریافته ام که محبت پدران خدا نه ضعیف است و نه احساساتی. او حالات یا خیالات فرزندان خود را خیلی آزاد نمی گذارد. بلکه برعکس، محبت او با انضباطی سخت بیان می گردد.

« زیرا هر که را خداوند دوست می دارد، توبیخ می فرماید و هر فرزند مقبول خود را به تازیانه می زند. » (عبرانیان 12: 6)

سلیمان، در سراسر کتاب امثال بر اهمیت و ضرورت تنبیه پدر تأکید می نماید. به عنوان مثال:

7

3

« کسی که چوب را بازدارد، از پسر خویش نفرت میکند. اما کسی که او را دوست می دارد، او را به سعی تمام تأدیب می نماید.» (امثال 13: 24)

و در جای دیگر:

« پسر خود را تأدیب نما که تو را راحت خواهد رسانید و به جان تو لذات خواهد بخشید.» (امثال 29: 17)

معقول بودن تجربه سلیمان به تجربه ثابت شده است. در خانواده ای که فرزندان آن تنبیه نمی شوند، معمولاً آرامشی وجود ندارد. از آنجا که پدر سر خانواده است هر تنبیهی می باید توسط او صورت گیرد. با این وجود، گاهی اوقات ممکن است مادر کسی باشد که بچه ها را تنبیه می کند. این مسأله که تنبیه والدین امری مداوم باشد اهمیت زیادی دارد. والدین می باید تنبیهی را انتخاب کنند که هر دو در مورد آن توافق دارند. در غیر این صورت، احتمال دارد که بچه ها یکی از والدین را به مخالفت دیگری برانگیزند.

هنگام تنبیه فرزندان، مراقب وجود دو خطر باشید. خطر اول، نافرمانی کودک است. جهت اجتناب از این نافرمانی اطمینان حاصل کنید که تنبیه شما سخت و مداوم می باشد. اجازه ندهید که بچه ها نافرمان یا بی بند و بار شوند و یا با گستاخی به شما جواب دهند. از آنها بخواهید تا کاری را که از ایشان خواسته میشود فوری ولی با آرامش انجام دهند.

با این وجود باید نسبت به يك خطر دیگر نیز هشیار باشید که همان دلسرد شدن است. اگر پدر بیش از حد تند خو، عیبجو و پرتوقع باشد، کودک دلسرد میشود و با خود خواهد گفت: فایده ندارد. هر کاری بکنم پدر خوشحال نمی شود. شاید بهتر است که اصلاً کاری نکنم.»

« ای پدران، فرزندان خود را خشمگین مسازید مبادا شکسته دل شوند.»

(کولسیان 3: 21)

7

4

و

« و ای پدران، فرزندان خود را به خشم میاورید.» (افسسیان 6: 4)

من به افراد بسیاری خدمت کرده ام که مشکلات احساسی شدیدی داشتند. نمی توانم بگویم که چند مورد از موارد احساس خود، کم بینی یا شکست به واقعه ای در دوران کودکی شخص برمی گشت که او در آن رفتاری منفی از پدر یا مادر خود دیده بود. این رفتار می تواند انتقادی در مورد تمسخر واقع شدن یا به گونه ای ناعادلانه در برابر دیگران سرزنش شدن و یا بدتر از اینها باشد. آن رفتار در روح کودک چنان زخمی ایجاد نمود که پس از گذشت شاید بیست یا سی سال التیام پیدا نکرد. بنابراین، شما به عنوان پدر می باید از يك سو کودک خود را تنبیه کنید و از سوی دیگر نباید او را با توقعات بیش از حد و ناعادلانه خود دلسرد کنید.

2 - به وسیله تعلیمات خود نماینده خدا باشد.

به کارگیری تنبیه در خانواده راه را برای بعد دوّم خدمت شما در مقام يك نبي فراهم می کند و آن عبارت است از: « آموزش فرزندان بر حسب راهها و کلام خدا.»

یکی از چیزهایی که در دانشکده تربیت معلم کنیا¹ برای من به عنوان مدیر این دانشکده روشن شده این بود که اگر نتوانید دانشجویان را تنبیه کنید، قادر به آموزش آنها نخواهید بود. به همین دلیل است که در فرهنگ امروزی ما تعداد کودکان آموزش ندیده بسیار زیاد می باشد. اگر تنبیه در برنامه کاری شما باشد، در این صورت می توانید آموزش هم بدهید.

7

5

پولس رسول می گوید:

« و ای پدران فرزندان خود را به خشم میاورید بلکه ایشان را به تأدیب و نصیحت خداوند تربیت نمایید.» (افسسیان 6: 4)

مطابق این آیه چه کسی در وهله اول وظیفه تعلیم حقیقت کلام خدا را به فرزندان بر عهده دارد؟ پدر. اما معمولاً چه کسی این کار را انجام می دهد؟ مادر. آیا این ترتیبی است که خدا در نظر دارد؟ خیر. اما اگر کلام خدا به این صورت به کودک تعلیم داده می شود، وقتی جانی¹ کوچولو دوازده ساله شود ممکن است بگوید: « می خواهم مثل پدر باشم. اوبه کلیسا نمی رود و کتاب مقدس نمی خواند. پس من

Kenya-¹

Johnny -¹

هم مجبور نیستیم این کارها را انجام بدهم.» این یکی از دلایلی است که تعداد زنان در برخی جماعت‌های کلیسایی دو برابر مردان می‌باشد!

خدا به آن دسته از زنانی که به دلیل ناکامی پدر در تعلیم خانواده، خودشان این کار را انجام می‌دهند، برکت دهد! مشکل اینجاست که معمولاً پسرها فکر می‌کنند مسیحیت به درد زنان می‌خورد. زنانی که وظیفه تعلیم پسران خود را بر عهده دارند، می‌باید اطمینان حاصل کنند که در زندگی پسرانشان یک رهبر روحانی مذكر وجود دارد.

موسی خطاب به پدران در خصوص تعلیم روحانی که باید در خانه‌های خود داشته باشند نصیحت حکیمانه شگفت‌انگیزی می‌کرد؛ «پس { شما پدران } این سخنان مرا در دل و جان خود جا دهید و آنها را بر دست‌های خود برای عدالت ببندید و در میان چشمان شما عصا به باشد.»

(تثنیه 11: 18)

به عبارت دیگر، کلام خدا می‌باید در زندگی شما آشکار باشد!

7

6

من در این آیه از کتاب تثنیه باب 11 عبارت شما پدران را در گروه قرار داده‌ام. هدف این بود تا موضوعی را که در متن اصلی یونانی وجود داشته اما در ترجمه انگلیسی آن مشخص نیست، آشکار کنم. افعال و ضمائر زبان عبری بسته به اینکه شخص گوینده یا مخاطب مذكر است یا مونث، اشکال مختلفی به خود می‌گیرند. در متنی که ذکر شد، همه کلمات به صورت مذكر به کار رفته‌اند. به عبارت دیگر، موسی این سخنان را در وهله اول و نه منحصراً - خطاب به پدران ایراد کرد. البته این به آن معنی نیست که مادران هیچ نقشی در تعلیم فرزندان خود ندارند. بلکه مفهوم آنچه گفته شد این است که پدر هر خانواده می‌باید به عنوان شخص صاحب اختیاری تلقی شود که تعلیم توسط او آغاز می‌گردد.

موسی در تثنیه 11: 19 ادامه می‌دهد:

«و آنها را به پسران خود تعلیم دهید و حین نشستنت در خانه خود و رفتنت به راه و وقت خوابیدن و برخاستنت از آنها گفتگو نمایید.»

هر موقعیت در زندگی خانوادگی می‌تواند مناسبی برای تعلیم کلام خدا به کوچکترها باشد. این موضوع را به نشست مذهبی یک روز در هفته (خانواده) محدود نکنید.

من در طول سالها، دفعات زیادی به کودکان خدمت کردم. مذهب برای این بچه‌ها اغلب لباس موقر مخصوصی بود که روزهای یکشنبه جهت رفتن به کلیسا می‌پوشیدند. بعد از برگشتن از کلیسا، آن را از تن در آورده، در کمد می‌گذاشتند و تا یکشنبه هفته آینده دیگر آن را به تن نمی‌کردند. این همان اشتباهی بود که پدر و مادرها مرتکب شدند - چونکه ایمان، اگر قرار است ارزشی داشته باشد، می‌باید به عنوان بخشی از زندگی روزمره خانواده در نظر گرفته شود.

در فصل اول گفتیم که قبل از ازدواج من با لیدیا، او مادر خوانده هشت دختر بود که آنها را به تنهایی تربیت می‌کرد. آنها به عنوان یک خانواده با مشکل مالی مواجه بودند و اغلب تضمینی برای غذایی روز بعد خود نداشتند. کاری که لیدیا

7

7

انجام داد این بود که از آنها خواست تا با او دعا کنند. او به بچه‌ها می‌گفت: «بچه‌ها، ما برای صبحانه چیزی نداریم. بهتر است دعا کنیم.» همه دعا می‌کردند و غذا مهیا می‌شد. مشاهده این امر که خدا به دعاهای آنها جواب می‌داد، چند برابر درسهایی کانون شادی، به بچه‌ها راجع به خدا می‌آموخت!

هیچ وقت بچه‌ها را دور از زندگی روحانی خود نگاه ندارید. بلکه آنها را وارد این زندگی کنید. اگر قصد دارید به تعطیلات بروید با هم درباره محل مسافرت و کارهایی که قرار است انجام دهید، دعا کنید. اگر کودکی مشکل مدرسه‌ای دارد فوراً راه حل صحیح را پیش پای او نگذارید. در عوض به وی بگویید: «بیا با هم درباره این موضوع دعا کنیم.»

وقتی بچه‌ها یاد می‌گیرند که دعا کنند، ایماندار بار می‌آیند. این را از روی تجربه می‌گویم. هیچ يك از دختران خانواده ما بدون وسوسه نبودند. همگی آنها تجربیات و مشکلات خاص خود را داشتند. اما همگی شان اوقات را به یاد می‌آورند که خدا به دعاهایشان جواب داده بود.

وقتی من و لیدیا به عنوان مبشران آموزشی در کنیا خدمت می‌کردیم، دخترمان الیزابت¹ را که در آن موقع هجده سال داشت، با خود به يك كنفرانس مسیحي در مومباسا² بردیم. الیزابت نزدیک بین بود و دید چشم‌هایش داشت کم می‌شد. هر سال مجبور بودیم شماره عینک بالاتری برایش بگیریم. بنابراین، از واعظ آن جلسه خواستیم: «ممکن است برای چشم‌های الیزابت دعا کنید؟»

او دعا کرد و الیزابت، عینکش را از چشم برداشت. البته ما به او چیزی در این مورد نگفته بودیم!

ما تا چند روز بعد، حرکات الیزابت را زیر نظر داشتیم.

از او می‌پرسیدیم: «وضع چشم‌هایت چطور است؟»

Elisabeth - 1

Mombasa - 2

او جواب می داد: «خب، واعظ برای من دعا کرد. مگر نه؟»

بعدها نتیجه تست بینایی الیزابت نشان داد که دید چشمهای او کامل است و او بدون استفاده از عینک توانست از دانشکده پرستاری فارغ التحصیل شود!

دخترمان الیزابت همان آزمایشاتی را در زندگی پشت سر گذاشت که همه مسیحیان با آنها روبرو هستند. اما یک چیز بود که او هرگز راجع به آن شک نکرد: خدا واقعیت دارد! دلیلی که برای این موضوع داشت چه بود؟ دید چشمهایش!

تجربه دعای جواب داده شده حکم لنگری را دارد که وقتی مردم در خطر رבוته شدن توسط مدّ جریانات این دنیا هستند، آنها را محکم نگه می دارد. پس اجازه دهید به یاد داشته باشند که وقتی با آنها دعا کردید، چه اتفاقی می افتد.

یکی از دوستان نزدیک من، خادم خدایی است که چهار دختر دارد. آنها مثل دختران فیلیپس بودند، چون وقتی هنوز کوچک بودند، هر یک نبوت می کردند (ر.ک. اعمال 9-21:8) و مسؤلیت دعای بخصوصی را بر عهده داشتند. یکی از آنها برای امور مالی دعا می کرد، دومی برای شفا، سومین دختر برای مشکلات مدرسه دعا می کرد و چهارمی برای نیازهای دیگر. از آنجا که این دختران در حیات روحانی خانواده خود سهیم بودند، در مسیح ریشه دواندند. در نتیجه اعضای خانواده آنها حتی بعد از ازدواج این دخترها رابطه نزدیکی با هم داشتند.

شما با سلب هر نوع مسؤلیتی از کودکان خود به آنها لطف نمی کنید. بلکه بر عکس، هر چه تعهدات بیشتری را از آنها بخواهید، قویتر خواهند شد. اما توجه داشته باشید که این کار را به تدریج و با حکمت انجام دهید.

3- ارتباط متقابل

برای اینکه بتوانید به خانواده خود در مورد خدا تعلیم دهید می باید که حدود روابط مشخصی داشته باشید. کتابهای بسیاری در خصوص چگونگی برقراری

7

9

ارتباط نوشته شده و معلمین زیادی در این باره تعلیم داده اند ولی من می خواهم برخی از مشاهدات خود را با شما در میان بگذارم.

اول اینکه، مؤثرترین رابطه بین پدر و فرزندش معمولاً در یک زمینه غیر مذهبی برقرار می شود. اگر فرزندان چیزی را در چارچوب سخت، رسمی و مذهبی بخواهند یاد بگیرند در آخر هم قید ایمان را می زنند و هم آموزش را.

اصل مهم دیگر در برقراری ارتباط با فرزندان این نیست که فقط شما با آنها صحبت کنید، بلکه اجازه دهید آنها هم فرصت صحبت کردن با شما را داشته باشند. اکثر افرادی که با کودکان نافرمان یا بزهکار سر و کار دارند متفق القول می گویند که تقریباً همه این کودکان از یک چیز شکایت می کنند و آن اینکه؛ پدر و مادرها هیچ وقت به حرفهایمان گوش نمی دهند. کودکان را تشویق کنید که از خودشان بگویند و مشکلاتی را که دارند، بیان کنند. جوّ موجود را خیلی مذهبی نکنید و در برخورد با بعضی چیزهایی که با شما در میان می گذارند، نشان ندهید که شوکه شده اید!

بالاخره اینکه، مهمترین چیزهایی که شما با فرزند خود در میان می گذارید، اغلب به صورت اتفاقی یا فی البداهه و در زمانی که اصلاً انتظارش را ندارید مثل باغبانی کردن، چمنزنی، هنگام ماهیگیری، تمیز کردن گاراژ یا زمانی که میخواهید ببینید چرا ماشینتان از کار افتاده، مطرح می کنید. ممکن است این، همان موقعی باشد که شما می توانید اصول عمیق کلام خدا را با پسر یا دخترتان در میان بگذارید. داشتن فقط یک «مذبح خانوادگی» برای این امر کافی نیست. بلکه موضوع بیشتر به این امر برمی گردد که شما باقی وقت خود را چگونه با خانواده می گذرانید. موقعیتهایی که هر روز به وجود می آیند، فرصتهای عملی ای را برای برقراری ارتباط به دست می آورید.

4- حفظ خانواده خود در ایام آخر

من به دفعات درباره این آیه صحبت کرده ام:

8

0

«و چنانکه در ایام آخر نوح واقع شد، همانطور در زمان پسر انسان نیز خواهد بود.» (لوقا 26:17)

همیشه گفته ام که شرارتهای زمان نوح، امروزه در جلوی چشمان ما در حال انجام شدن هستند. اما یک روز متوجه پیغام مثبت داستان زندگی نوح شدم:

«به ایمان، نوح چون درباره اموری که تا آن وقت دیده نشده الهام یافته بود، خداترس شده، کشتی ای به جهت اهل خانه خود بساخت...» (عبرانیان 11:7)

نوح مرد خدا، از خود خدا شنید که چه بلایی قرار بود نازل شود، بنابراین اقدامات لازم را انجام داد و خانواده خود را نجات بخشید. روزهایی که ما در آنها زندگی می کنیم، دارند هر چه بیشتر به شباهت زمان نوح در می آیند. یک مشخصه ویژه زمان نوح این بود که: «زمین پر از ظلم (خشونت) شده بود.» (پیدایش 6:13). این امر در خصوص وضع زمین امروزی ما کاملاً مصداق دارد! جنایات مربوط به خشونت به حدّ روز افزونی شایع شده اند. من در فاصله دو جنگ جهانی در انگلستان بزرگ شدم و میتوانم به یاد بیاورم که موضوع سرعت کیف دستی یک خانم از درون ماشینش چطور تیتتر خبر روزنامه ها می شد. امروزه جنایات عمده مربوط به

خسونت چنان شایع شده اند که به ندرت خبر آنها گزارش می شود. همچنین شاید به یاد داشته باشید که در گذشته بدون تفتیش امنیتی سوار هواپیما می شدید ولی حالا اینطور نیست!

اجازه دهید به طور خلاصه دو حادثه تعریف کنم که در آنها چطور حساسیت یک پدر موجب شد جان یک یا چند نفر از اعضای خانواده از مرگ احتمالی نجات پیدا کند.

یکی از نوه های من در حالی که همسر و سه فرزند کوچکش در ماشین با او بودند، داشت رانندگی می کرد. همسر او معمولاً در صندلی بغل راننده در کنار وی می نشست، اما این بار بنا به دلایلی، او می باید در صندلی عقب ماشین کنار بچه ها می نشست.

8

1

همینکه ماشین از زیر یک پل هوایی رد می شد، شخصی یک تکه بتون را روی ماشین انداخت. شیشه جلوی صندلی کنار راننده متلاشی شد و خرده شیشه ها به سر و روی سرنشینان پاشید. اما هیچ یک از آنها حتی کمترین آسیبی ندیدند. در آن لحظه بود که پدر و مادر فهمیدند چرا به آنها گفته شده بود کسی را در صندلی کنار راننده ننشانند. اگر کسی روی آن صندلی می نشست، نتیجه چیز دیگری می شد.

حادثه دوم مربوط به یکی از دوستانم می شود که او را با نام مالکوم¹ خواهیم شناخت. یک شب دلش شور افتاد که خطر جان یکی از اعضای خانواده او را تهدید می کند.

صبح روز بعد وقتی دخترش آماده می شد طبق عادت هر روز با ماشین مادر خود به سر کار برود، مالکوم به او گفت: «احساس می کنم که امروز بهتر است به جای ماشین مادر با ماشین من بروی.»

سوار بر ماشین پدر خود، دختر به قسمتی از جاده رسید که روی آن روغن ریخته شده بود. ماشین از کنترل خارج شد و تصادف کرد، اما از آنجا که کیسه هوا فعال شده بود، آسیب جدی ای به دختر وارد نشد. اگر آن دختر با ماشین مادر خود که کیسه هوا نداشت رانندگی می کرد، احتمالاً تصادف مرگباری صورت می گرفت.

دوره ای که ما در آن زندگی می کنیم به پدرانی با روحیه نبوتی ای همچون نوح نیاز دارد. پدرانی که نسبت به احساس خطری که خانواده هایشان را تهدید میکند حساسند و جهت حفاظت از آنها کاری انجام می دهند.

82

فصل دهم

«پدر در مقام پادشاه»

بیانید سه وظیفه اصلی یک پدر را با هم مرور کنیم. او در مقام یک کاهن، نماینده خانواده خود در حضور خدا، می باشد. در مقام یک نبی، نماینده خدا برای خانواده خویش است و بالاخره در مقام یک پادشاه، به نیابت از خدا بر آنها حاکم است.

اما پادشاه بودن یک پدر به چه معنا است؟

پولس رسول در اول تیموتاوس 3:4-5 خصوصیات مردی را که می خواهد یکی از رهبران کلیسا باشد، مورد بررسی قرار می دهد. در آنچه پولس می نویسد، مهمترین قسمت، شرایط خانه این شخص است.

چنین شخصی می باید «مدبر اهل خانه خود به نیکویی (باشد) و فرزندان خویش را در کمال وقار مطیع گرداند.» (اول تیموتاوس 3:4). از او انتظار می رود که اقتدار داشته باشد و فرزندان مؤدب، مطیع و تحت کنترل وی باشند.

معنی تحت اللفظی لغت یونانی ای که در این جا «مدبر» ترجمه شده، «ایستادن در جلوی» یا «ایستادن در اول» می باشد، که ایده های مرتبط متعددی مثل «حاکمیت کردن»، «حمایت کردن» و «کنترل نمودن» را شامل می گردد. این لغات اساساً به این معنی است که پدر در رأس خانواده قرار دارد. او خود را در میان خانواده و تمامی فشارها و مخاطرات زندگی قرار می دهد. همچنین در برابر آنها می ایستد و نمونه ای از زندگی عادلانه را ارائه می دهد.

پولس در ادامه صحبت های خود می گوید که یک رهبر موقد در خانواده از اصول اساسی رهبری در کلیسا به شمار می رود. او می پرسد: «زیرا هرگاه کسی نداند که اهل خانه خود را تدبیر کند، چگونه کلیسای خدا را نگاهبانی مینماید؟» (آیه 5). به عبارت دیگر، اگر مردی نتواند رهبر موقد در خانواده خود

8

3

باشد، نمی تواند انتظار داشته باشد که از رهبران موقد کلیسا محسوب گردد.

در مقطع مشخصی از زمان، فرصت آشنایی کوتاهی با لوی پطرس¹ را پیدا کردم. مردی سوئدی که در دوران جنگ جهانی دوم شبانی بزرگترین کلیسای پنطیکاستی را در اروپا بر عهده داشت. او مردی بود که شرایط لازم کتاب مقدسی مربوط به امر شبانی را بسیار جدی گرفته بود.

Malcolm-¹

Lewi Pethrus -¹

زمانی رسید که او در مقابل جماعت کلیسای خود ایستاد و به آنها گفت که قصد دارد از سمت شبانی استعفا دهد. او این طور توضیح داد: « کتاب مقدس میگوید که ما باید فرزندان مطیع داشته باشیم، اما پسران من با خداوند زندگی نمی کنند. بنابراین باید استعفا بدهم.» جماعت در جواب او گفتند: « اینکار را نکن! ما برای پسرانت دعا می کنیم تا آنها نجات پیدا کنند.» جماعت دعا کردند و پسران او نجات یافتند و پطرس شبان از خدمت خود استعفا نداد.

متأسفانه امروزه خادمین بسیاری هستند که شروط لازم کتاب مقدس را (در این زمینه) جدی نمی گیرند. برای در نظر گرفتن موفقیت یک پدر به عنوان شرط لازم و جهت انجام خدمت شبانی دلایل منطقی وجود دارد. چرا که خانه در حقیقت جلوة کوچکی از کلیسا است.

در کلیسای عهد جدید سه عنصر اصلی وجود داشت:

- 1 - شبان (که معمولاً به صورت جمع- مشایخ خوانده می شود).
- 2 - شماسان یا کسانی که در امر خدمت کمک می کنند.
- 3 - جماعت کلیسا یا گله

این عناصر با سه عنصر موجود در خانواده مطابقت دارند که عبارتند از:

- 1 - پدر، که وظیفه شبانی را بر عهده دارد.

8

4

- 2 - همسر، که خلق شد تا به شوهر خود کمک کند، درست همانطور که یک شماس به شبان کلیسا کمک می کند.
- 3 - فرزندان، که همان جماعت کلیسا یا گله هستند.

به این ترتیب، خدا همه آن اصولی را که برای تشکیل یک کلیسای درست در عهد جدید لازمند، در خانواده ساخته است. در عمل، خدا به پدر خانواده میگوید: «موجبات موفقیت کلیسای کوچک خود را یعنی همان کلیسایی که در خانه به تو سپردم، فراهم کن و آن وقت واجد شرایط داشتن مقام در کلیسای خدا خواهی بود.»

در پی ابراهیم

حال به عنوان تصویر پدری که وظیفه حاکم و پادشاه خانواده خود را پذیرفت و به انجام رساند، به سراغ ابراهیم می رویم. آیا تا بحال فکر کرده اید که چرا خدا از میان صدها هزار مرد آن زمان، ابراهیم را انتخاب کرد؟ چرا امتیاز رهبری نژادی جدید که موجب نجات همه بشریت می شد، نصیب ابراهیم گردید؟

اول، به معنی اسم ابراهیم توجه کنید. این اسم، در ابتدا ابرام بود که « پدر و الامقام» معنی می داد. سپس، وقتی خدا عهد دوم و جاودانی خود را با این مرد بست، نام او را به ابراهیم تغییر داد که معنیش این بود: « پدر انبوهی کثیر». مشاهده می کنید که در هر دو شکل این اسم، یک حقیقت اولیه وجود دارد و آن اینکه او یک پدر بود. این مسأله بسیار مهم است. خدا ابراهیم را به عنوان یک پدر انتخاب فرمود.

دوم بیابید به مطلب مهمی که خدا درباره ابراهیم گفت، توجه کنیم:

« و خداوند گفت: آیا آنچه من می کنم، از ابراهیم مخفی دارم؟ و حال آنکه از ابراهیم هر آینه امّتی بزرگ و زور آور پدید خواهد آمد و جمیع امّتهای جهان از

8

5

او برکت خواهند یافت؟ زیرا او را می شناسم که فرزندان و اهل خانه خود را بعد از خود امر خواهد فرمود تا طریق خداوند را حفظ نمایند و عدالت و انصاف را به جا آورند تا خداوند آنچه به ابراهیم گفته است، به وی رساند.»

(19-17:18)

(پیدایش)

در ترجمه NIV این طور آمده است که: « من او را انتخاب کرده ام تا فرزندان و اهل خانه خود را ... » (آیه 19). کلمه ای که در اینجا « امر خواهد فرمود» ترجمه شده در واقع لغت استاندارد زبان عبری به معنای « دستور دادن» می باشد. این کلمه به کرات با همین مفهوم در احکام موسی به کار رفته است. در کل، هر یک از این ترجمه ها را که قبول کنیم، اصل مطلب در اینجا است: ابراهیم شایسته انتخاب شدن از سوی خدا بود چونکه خدا می توانست اعتماد داشته باشد که او فرزندان و اهل خانه خود را در خصوص وی امر خواهد نمود.

لغت « دستور دادن»، واژه ای قوی است و تقریباً از جمله واژه های نظامی محسوب می شود. شاید برخی همسران و مادران بگویند: « آیا منظور شما دیکتاتور بودن مرد است؟». خیر، با این وجود مواقعی هستند که مرد به منظور خشنود ساختن خدا و یافتن برکت از او، وظیفه دارد بگوید: « ما کارها را در خانه به فلان صورت انجام خواهیم داد. به فلان شکل عمل نخواهیم کرد، بلکه به این شکل کار خود را انجام خواهیم داد.»

به اعتقاد من، پدر این حق را دارد که برخی قوانین اساسی را در خانه خود وضع کند. قوانینی همچون اینکه چه موقع خانواده غذا بخورند، تا چه وقت بچه ها اجازه دارند بیرون از خانه باشند، بچه از چه نوع سرگرمیهایی میتوانند استفاده کنند، چه برنامه های تلویزیونی تماشا کنند و غیره. این امر نه امتیاز پدر، بلکه وظیفه او است که باید انجام دهد.

البته پدر نباید چنین تصمیماتی را بدون هماهنگی با همسر خود و کسب اطمینان از موافقت او بگیرد. با این وجود، وظیفه برقراری نظم در خانه بر عهده

پدر می باشد. او کسی است که می باید برای خانواده خود به خدا جواب پس دهد.
در رساله به رومیان 4: 11-12 به ما گفته شده که ابراهیم پدر همه کسانی است که در اثر قدمهایی او گام بر می دارند. این یعنی من نمی توانم فقط بگویم: «من تولد تازه یافته ام و بنابراین، ابراهیم پدر من است.» بلکه باید در راهی گام بردارم که ابراهیم در آن قدم گذاشت و اهمیتی که این موضوع در کانون خانواده دارد، در هیچ جای دیگری دیده نمی شود.

ترتیب خانواده آسمانی

برای بدست آوردن الگوی کاملی از اقتدار در خانواده، لازم است که به خانواده الهی در آسمان نگاهی بیندازیم. در رابطه بین خدای پدر و خدای پسر، عنصر اقتدار چگونه عمل می کند؟
طرز صحبت عیسی در مورد رابطه خود با پدر آسمانش، برخی نظریه های امروزی مربوط به تربیت فرزندان را به چالش می طلبد:

« و از این سبب پدر مرا دوست می دارد که من جان خود را می نهم تا آن را بازگیرم. کسی آن را از من نمی گیرد بلکه من خود آن را می نهم. قدرت دارم که آن را بنهم و قدرت دارم آن را باز گیرم. این حکم را از پدر خود یافتم.»
(یوحنا 18: 17-10)

این آیه واضحاً می گوید که خدای پدر دستوراتی داد و عیسی پسر آنها را به انجام رساند. عیسی در یوحنا 12: 49-50 نیز فرمود:
« زانو که من از خود نگفتم لکن پدری که مرا فرستاد به من فرمان داد که چه بگویم و به چه چیز تکلم کنم. و می دانم که فرمان او حیات جاودان است پس آنچه می گویم، چنانکه پدر به من گفته است، تکلم می کنم.»
بنابراین، عیسی در تمام تعالیم خود داشت از تعلیمی که از خدای پدر دریافت کرده بود، اطاعت می نمود. کمی جلوتر، در یوحنا 14: 31، عیسی همچنانکه آماده

8

7

می شد که اتاق بالاخانه را ترک کند و با شریبطی مواجه گردد که منجر به محاکمه و اعدام او می شد، فرمود:
« لیکن تا جهان بداند که پدر را محبت می نمایم چنانکه پدر به من حکم کرد، همانطور می کنم. برخیزید از اینجا برویم.»
به این ترتیب، عیسی در متابعت از حکم پدر خود، بر صلیب رفت و این، آخرین آزمایش اطاعت او بود!
در عبرانیان 5: 8، نویسنده رساله همه این مطالب را در یک جمله ساده خلاصه می کند: « هر چند { او (عیسی) } پسر بود، به مصیبتی که کشید اطاعت را آموخت.»

بنابراین، الگویی از دو شخصیت الهی در اختیار ما است. خدای پدر و پسر. پدر دستور داد و پسر با اطاعت کردن از آنها، اصل اطاعت را آموخت. اطاعت او به قیمت جانش تمام شد. در کتاب مقدس، الگویی از بی نظمی، یا نافرمانی و یا بی توجهی وجود ندارد. خدا، خدای دقیقی است. او دقیقاً می گوید که از ما چه می خواهد و (نیز) انتظار دارد آنچه را که گفته، انجام دهیم.
همین الگو را می باید در خانواده انسانی به کار بست. ما اجازه نداریم در الگوی آسمانی ای که در اختیارمان قرار داده شده، تغییری ایجاد کنیم.

انضباط در خانه

با توجه به عبرانیان 5: 8 متوجه شدیم که عیسی باید اطاعت کردن را یاد می گرفت. این موضوع نشان می دهد که اطاعت موضوعی است که باید تعلیم داده شود و آموختن اطاعت، همان چیزی است که به آن انضباط می گوئیم. اگر لازم بود که حتی عیسی هم انضباط را یاد بگیرد، چقدر بیشتر ما و فرزندان عزیز- اما پر نقص- ما به آن نیازمندیم!

8

8

اگر می خواهید فرزندان خود را با موفقیت تربیت کنید، می باید که محبت را با انضباط با هم به کار ببرید. از سوی دیگر، اگر می خواهید فرزندان غمگین و ناموفق داشته باشید، آنها را لوس کنید، هر چه می خواهند به آنها بدهید، هر کاری که می خواهند برایشان انجام دهید و تسلیم خواسته هایشان بشوید. فرزندان که اینطور تربیت شوند، وقتی بزرگ می شوند انتظار دارند زندگی هم مثل پدر و مادرشان با آنها رفتار کند. اما زندگی چنین بازی ای با انسان نمی کند! زندگی سخت است و سختتر هم می شود. من شاهد زندگی افرادی بوده ام که والدینشان نسبت به آنها به گونه ای غیر کتاب مقدسی مساهله کردند و باید بگویم که چنین اشخاصی با درجاتی متفاوت، همگی زندگیهای سختی داشته اند.

لوس کردن بچه ها، مهربانی محسوب نمی شود، بلکه در واقع، اغلب، حاکی از تنبلی والدین است. چرا که لوس کردن بچه ها، نسبت به انضباط دادن آنها زحمت کمتری دارد.

غمگین ترین بچه ها آنهایی هستند که در زندگی هیچ وقت با موضوع انضباط سر و کار نداشته اند. همچنین این بچه ها بیشتر از بقیه احساس ناامنی می کنند چرا که کودک به حدودی نیاز دارد که به وی امنیت می بخشند.

به یاد دارم که وقتی جسیکا¹، دختر آفریقایی ام، حدود شانزده سال داشت، با برخی از مشکلاتی که نوجوانان با آنها مواجه اند، روبرو شد. اگر چه او مسیحی خوبی بود اما در یک مقطع زمانی، خواست کاری انجام دهد که نه درست بود و نه عادلانه. او پرسید: «می توانم این کار را انجام دهم؟ چنین اجازه ای به من می دهید؟» جواب دادم: «نه، اجازه نمی دهم چون عاقبت خوبی برای تو نخواهد داشت.»

8

9

انتظار داشتم جسیکا ناراحت شود. اما در چشمهایش دیدم که او از اینکه حدی برایش قرار داده بودم، احساس راحتی کرد. او خود قادر نبود حد خاص خودش را قرار دهد اما ممنون بود که من اینکار را برایش انجام دادم. رها کردن فرزندان به حال خودشان - خصوصاً در دنیای امروز - که هیچ حد و مرزی در آن وجود ندارد، عادلانه نیست. حدودی که قرار می دهیم باید ساده و عملی باشند و معمولاً لازم است که آنها را برای فرزندان خود توضیح دهیم:

«چرا فلان برنامه تلویزیونی را تماشا نمی کنیم؟»
«چون آن برنامه الگویی بدی برایت می شود و تو را تشویق می کند تا کارهایی انجام بدهی که به تو آسیب می رسانند.»
از سوی دیگر، موارد انگشت شماری هم هستند که پاسخ سؤال «چرا؟» فقط این است، «چون بابا {یا ماما} اینطور می گوید.»
چرا که ممکن است فهم دلیل بعضی قوانین برای یک بچه کوچک بیش از حد پیچیده باشد. از این گذشته، پدر ما خدا گاهی قوانینی برای قوم خود قرار می دهد بدون اینکه همة دلایل خود را برای وضع آنها شرح دهد. به طور مثال، شك دارم که اکثر قوم اسرائیل، همه دلایل خدا برای وضع قوانین رژیم غذایی باب 11 سفر لاویان را درک کرده باشند. با این وجود، خدا انتظار داشت که قوم از آن قوانین اطاعت کنند!

وقتی که فرزندانمان بزرگ می شدند، من و لیدیا از آنها خواستیم که اول سموئیل 15: 22 را حفظ کنند:
«اینک اطاعت، از قربانی ها و گوش گرفتن، از بیه قوچها نیکوتر است.»

سالها بعد، از اینکه فهمیدم بعضی از آنها همین آیه را به فرزندان خود یاد میدهند، لذت بردم. در فصل بعدی بررسی موضوع پدر بودن را با مقایسه دو پدر که ذکر آنها در سفر پیدایش آمده است، ادامه می دهیم.

9

0

فصل یازدهم

«تصویری از دو پدر»

در زندگی ابراهیم یک مرد نقش مهمی ایفا کرد. این مرد، لوط، برادر زاده ابراهیم بود. آن دو سالهای زیادی را با هم سپری کردند. بدون شك، لوط کارهای خدا را در زندگی ابراهیم دیده بود. این باعث شد تا او خود رابطه ای شخصی با خداوند برقرار کند. اما زمانی رسید که این دو مرد باید از هم جدا می شدند چرا که: «زمین گنجایش ایشان را نداشت که در یک جا ساکن شوند زیرا که اندوخته های ایشان بسیار بود و نتوانستند در یک جا سکونت کنند.»

(6: 13)

(پیدایش)

ابراهیم به لوط اجازه داد تا انتخاب کند به کجا می خواهد برود. این جدایی تفاوت مهمی را که در آن دو وجود داشت نمایان کرد یعنی تفاوت در دیدگاه.

گستره دید ابراهیم فراتر از زمان بود یعنی محدوده ای خارج از دنیا و آینده ابدی را شامل می شد:
«زانرو که مترقب شدی با بنیاد بود که معمار و سازنده آن خدا است.»

(10: 11)

(عبرانیان)

ابراهیم تصمیمات زندگی خود را با نگاه به یک مقصد ابدی می گرفت.
از سوی دیگر، لوط محدوده ای گسترده تر از آنچه که در اطرافش بود، نمی دید:
«آنگاه لوط چشمان خود را بر افراشت و تمام وادی اردن را بدید که همه اش مانند باغ خداوند و زمین مصر به طرف صوغر سیراب بود قبل از آن که خداوند سدوم و عموره را خراب سازد. پس لوط تمام وادی اردن را برای خود اختیار کرد و لوط به طرف شرقی کوچ کرد و از یکدیگر جدا شدند.»

9

1

«ابرام در زمین کنعان ماند و لوط در بلاد وادی ساکن شد و خیمه خود را تا سدوم نقل کرد.» (پیدایش 13: 10-12)

نویسنده کتاب، در آیه بعد با لحنی معترضانه اضافه می کند:

«لکن مردمان سدوم بسیار شریر و به خداوند خطاکار بودند.»

(13: 13)

(پیدایش)

دید لوط تعیین کننده مسیری ود که او انتخاب کرد. او شدیداً جذب ثروت و حاصلخیزی سدوم شد و چشمان او نهایت گناهکاری و فساد ساکنان این شهر را نمی دید.

چند سال بعد خدا دو فرشته به سدوم فرستاد تا داوری قریب الوقوع خدا بر شهر را اعلام کنند. اما این بار لوط دیگر مثل دفعه قبل چشم به سدوم ندوخت. چرا که درست درون این شهر زندگی می کرد و در واقع «به دروازه سدوم نشسته بود.» (پیدایش 19: 1). این آیه نشان می دهد که لوط در شهر، فردی صاحب مقام بود. اگر چه از اعمال گناه آلود مردم شهر متابعت نمی کرد ولی خود را با آنها یکی نساخته بود.

آن دو فرشته مصرّاً به لوط هشدار دادند که همه اعضای خانواده خود را جمع کند- «دامادان و پسران و دختران خود و هر که را در شهر داری» (پیدایش 19: 12) - و قبل از اینکه شهر نابود شود، همراه آنها فرار کند:

«پس لوط بیرون رفته با دامادان خود که دختران او را گرفتند مکالمه کرده، گفت برخیزید و از این مکان بیرون شوید زیرا خداوند این شهر را هلاک می کند اما به نظر دامادان مسخره آمد.» (پیدایش 19: 14)

از آنجا که ایده داوری خدا به نظر دامادهای لوط مسخره آمد، نهایتاً او فقط توانست همسر و دو دختر مجرد خود را از شهر بیرون ببرد. حتی بعد از این موضوع، بیرون از شهر، همسر او برای آخرین بار نگاه تأسف باری به همه آنچه که در شهر ترک کرده بود انداخت و به ستونی از نمک تبدیل شد.

9

2

بعد لوط را در حالتی تصور می کنم که از جای امن کوهستانی ای که به آن پناه برد به پایین نگاه می کند و خرابه های در حال سوختن را می بیند که زمانی شهر سدوم بود و به ستون نمکی می نگرد که زمانی همسرش بود. شاید در این حالت لوط با خود گفته باشد: «من خانواده ام را به آن شهر بردم و حالا تنها کسانی که با من از آنجا بیرون آمده اند همین دو دخترم هستند.» (باید توجه داشته باشیم که این دو دختر هم بعداً با پدر خود زنا کردند)

آیا وقتی لوط فهمید که در انجام وظیفه خود نسبت به خانواده اش شکست خورده، در زیر بار احساس گناه خرد شد؟ کتاب مقدس هیچ پاسخی در این رابطه به ما نمی دهد. اما شما یک پدر هستید، اجازه دهید پیشنهاد کنم که چند لحظه خود را در جای لوط قرار دهید. می توانید تصور کنید که با خود اینطور فکر می کردید که: ای کاش جای دیگری را انتخاب می کردم! ای کاش از ابراهیم دور نمی شدم! حال چند سؤال اساسی از خود بپرسید:

- من چطور الگویی برای خانواده ام بوده ام؟
- آیا اهداف و معیارهای ابدی را برای زندگی کردن در اختیارشان گذاشته ام؟ یا اینکه
- دارم معیارها و تعهدات خود را به خاطر کامیابی مادی و موفقیت این جهانی به مخاطره می اندازم؟

هر یک از این دو مرد، یعنی ابراهیم و لوط، دید خاص خود را داشتند. دید ابراهیم بر شهر ابدی و پرجلالی متمرکز بود که خدا برای خادمین خود که او را به طور کامل متابعت می کنند، آماده کرده است و دید لوط بر کامیابی مادی یک شهر زمینی متمرکز بود و این دید او را نسبت به گناهان ساکنان آن شهر نابینا ساخت. دید هر یک از این دو مرد نه فقط مسیر زندگی وی، بلکه سرنوشت خانواده او را نیز تعیین کرد.

9

3

حال، با گذشت قرنهای، این اصل هنوز هم واقعیت دارد که: یک پدر همان دیدی را به خانواده خود منتقل می کند که در مسیر زندگی آن را دنبال کرده است. بنابراین، لازم است که هر پدری سوالات ذیل را از خود بپرسد:

- من در حال انتقال دیدگاهی به خانواده خود هستم؟
- آیا دارم ارزشهای ابدی را تلقین می کنم که زندگی آنها را به سوی خدمت به عیسی مسیح هدایت می کند؟ یا اینکه
- توجه اصلی من بر موفقیت دنیایی مثل شغل، رفاه مادی، استقلال مالی یا وضعیت خوب اجتماعی متمرکز است؟

یکبار مطلب (جالبی) از رئیس یکی از دانشکده های معروف الهیات شنیدم. اکثر والدینی که فرزندان خود را به آن دانشکده می فرستند خود مسیحیان با تجربه ای هستند. اما رئیس دانشکده اینطور گفت:

«من معمولاً از هر یک از دانشجویانم این سؤال را می پرسم که وقتی پدر و مادرتان شما را به این دانشکده فرستادند، به شما گفتند که مهمترین چیز در آینده تان چیست؟ آیا این است که شما یک خادم امین عیسی مسیح بشوید؟»
او ادامه داد: «تا به این لحظه، هیچ یک از دانشجویان من به این سؤال پاسخ مثبت نداده اند.» اگر قرار بود که پسر یا دختر شما هم در آن دانشکده ثبت نام کنند، پاسخ او به این سؤال چه می بود؟

من در فصلهای گذشته، سه وظیفه‌ای را که خدا بر عهده هر پدری در قبال خانواده اش قرار داده به اختصار شرح دادم یعنی پدر: در مقام کاهن تا برای آنها شفاعت کند، در مقام نبی تا نماینده خدا برای آنها باشد و در مقام پادشاه تا مطابق معیارهای عدالت خدا بر آنها حاکم باشد.

در فصل قبل دیدیم که شکست لوط در انجام وظایف خود به عنوان یک پدر، کل خانواده او را دچار مصیبت کرد. در مقابل، دیدیم که خدا ابراهیم را انتخاب کرد چون می‌توانست به او اعتماد داشته باشد که نسبت به انجام وظایف خود به عنوان یک پدر امین خواهد بود که بر همین اساس نیز خدا به وی وعده داد که او رئیس ملتی بزرگ و قوی خواهد گردید.

این موضوع، سؤال مهمی را مطرح می‌کند: اگر پدر امین بودن، یک ملت مبارک و کامروا را ایجاد میکند پس وقتی پدران یک ملت در انجام وظایف اولیه خود شکست بخورند چه اتفاقی خواهد افتاد؟ موسی در کتاب تثبیه باب 28 تصویری واضح از آنچه انتظار می‌رود، ارائه می‌دهد.

باب 28 کتاب تثبیه، خود شامل دو بخش است. موسی در چهارده آیه اول باب تمام برکاتی را که در صورت اطاعت قوم از خدا نصیبشان می‌شود، بیان می‌کند و در 54 آیه بعدی، تمام لعنتهایی را که در نتیجه ناطاعتی قوم نصیبشان خواهد گردید، ذکر می‌نماید.

در بخش دوم این باب، آیه‌ای وجود دارد که منحصراً یکی از لعنتهایی را توصیف می‌کند که وقتی پدران قوم وظایف خود را نسبت به خانواده‌هایشان انجام نمی‌دهند، بر سر قوم می‌آید:

9

5

« پسران و دختران خواهی آورد لیکن از آن تو نخواهند بود چونکه به اسیری خواهند رفت. » (تثبیه 28:41)

از متن عبری این آیه مشخص می‌شود که روی صحبت موسی با مردان است. کلمه « خواهی آورد » اساساً به سهمی که پدر در تولید فرزندان دارد، دلالت می‌کند. بنابراین، خطاب این آیه اساساً (ولی نه منحصراً) به پدران می‌باشد. یک روز در حالی که شوکه شده بودم، دریافتم که لذت نبردن ما از وجود فرزندانمان خود یک لعنت است. شروع کردم به پرسیدن این سؤال از خودم که امروز چه تعداد از پدران از وجود فرزندان خود لذت نمی‌برند؟ به این نتیجه رسیدم که تعدادشان چندان زیاد نیست. دلیل این امر چیست؟ به اعتقاد من، دلیلش لعنت حاصل از ناطاعتی است. خدا فرزندان را بزرگترین برکتی قرار داد که می‌توانست به مردان و زنان عطا کند. وقتی پدران و مادران- مخصوصاً پدران- در طریق خداوند گام بر نمی‌دارند، پسران و دخترانشان دیگر نه برکت، بلکه لعنت محسوب می‌گردند.

در ترجمه تفسیری تثبیه 28: 41 آمده که: « پسران و دختران خواهید داشت اما آنها را از دست شما خواهند ربود و به اسارت خواهند برد. » این امر نیز امروزه مصداق پیدا کرده است. در تعداد بی شماری از خانواده‌های هم پاشیده، فرزندان دیگر متعلق به والدین خود نیستند. والدین و فرزندان نسبت به یکدیگر غریبه اند. این هم نتیجه یک لعنت است. موسی هشدار داد که فرزندان « به اسیری خواهند رفت » (آیه 41). از سال 1960 تاکنون میلیونها نفر از فرزندان خانواده‌ها در دنیای غرب دیده‌ایم که به سمت کارهای مختلف شیطانی مثل مواد مخدر، رابطه جنسی نامشروع، جادوگری و انواع متعددی از آئینها جذب می‌شوند. کسانی که گرفتار این چیزها هستند، درست مثل اینکه یک ارتش بیگانه به کشور یورش ببرد و آن را اشغال کند و بچه‌ها را به عنوان زندانی به اسارت ببرد، اسیر می‌باشند.

9

6

چرا میلیونها نفر از بچه‌ها به اسارت برده می‌شوند؟ پاسخ این سؤال را در تثبیه 28 می‌بینیم: امتناع مداوم از پذیرش شروط عادلانه خدا به خصوص در خانه و خانواده.

همانطور که در فصل نهم گفتم، افعال و ضمائر زبان عبری برای بیان جنس مذکر و مؤنث با هم فرق می‌کنند. در تثبیه 28، تمامی افعال به شکل مذکر به کار رفته‌اند. به عبارت دیگر، خدا وظیفه اصلی را بر عهده مردان قرار داده است. البته این به آن معنی نیست که زنان سهمی در این وظیفه ندارند. مطمئناً سهم دارند. ولی شکست مرد در رهبری خانواده است که راه را برای شرارتهای بعدی باز می‌کند.

و این همان نمونه شرارتهای انجام شده در باغ عدن می‌باشد که در تاریخ بشر به دفعات بی شمار تکرار شده است. آدم در انجام وظیفه خود در محافظت از باغ عدن قصور ورزید و همین امر راه را برای وسوسه و اغوای حوا توسط شیطان باز کرد که همین طور، قصور مردان راه را برای سیل شرارتی که تمدن غرب را فرو گرفته، باز کرده است.

در کتاب ملاکی 2: 7، نبی خدا به یک وظیفه اصلی پدر در مقام کاهن نسبت به خانواده اش اشاره می‌کند:

« زیرا که لبهای کاهن می‌باید معرفت را حفظ نماید تا شریعت را از دهانش بطلبند چون که او رسول یهوه صباوت می‌باشد. » کاهن موظف است که از قانون خداوند آگاهی داشته باشد و آن را برای قوم او تفسیر کند. این امر در خصوص پدر در مقام یک کاهن نیز صدق می‌کند. فرزندان و خانواده‌ی وی می‌باید کلام خداوند را از دهان او بطلبند:

اگر کاهنان در انجام وظیفه خود شکست بخورند چه اتفاقی می‌افتد؟ خدا اینطور جواب می‌دهد: « قوم من از عدم معرفت هلاک شده‌اند. چونکه تو معرفت را ترک نمودی، من نیز تو را ترک نمودم که برای من کاهن نشوی و چونکه

شریعت خدای خود را فراموش کرده، من نیز فرزندان تو را فراموش خواهم نمود» (هوشع 4: 6)

چه کلام کوبنده ای! خدا در این آیه به قوم اسرائیل می گوید: «انتظار داشتیم که شما کاهن باشید، اما شما معرفتی را که به آن نیاز داشتید، ترک کردید.» معرفتی که آنها ترک کردند، معرفتی دنیوی نبود بلکه معرفت راه و کلام خدا بود. در نتیجه، خدا دیگر آنها را به عنوان کاهن نمی پذیرد و حتی قسم می خورد که فرزندان ایشان را فراموش کند.

هر پدری، در مقام کاهن خانواده خویش این امتیاز را دارد که کاری را انجام دهد که ایوب انجام داد- که فرزندان خود را پیوسته در دعا به حضور خدا بیاورد. این امر موجب می شود که آنها دائماً تحت نظر و حمایت خدای قادر مطلق قرار داشته باشند. اما وقتی یک پدر در انجام خدمت شفاعت کاهنانه خود شکست می خورد، خدا می گوید: «من فرزندان تو را فراموش خواهم کرد.» در ترجمه NIV کتاب مقدس این آیه چنین ترجمه شده است: «من نیز از فرزندان تو غافل خواهم شد.» (تأکید روی کلمه توسط خود من صورت گرفته است.) به این معنا که: «فرزندان شما دیگر تحت حفاظت مخصوص و مراقبت من نخواهند بود.»

این هشدار جدی خدا در این روزها برای من بسیار زنده جلوه می کنند. گاهی اوقات که تعداد زیادی از جوانان را می بینم که در خیابانهای شهر جمع میشوند از خود می پرسم چند نفر از آنها به این دلیل که پدرانی نداشته اند که برایشان شفاعت کنند، از سوی خدا فراموش شدند- خدا از آنها غافل شده است.

این وضعیت، لشکری از شفاعت کنندگان متعهد را می طلبد که در شکاف موجود بایستند و برای چنین خانواده هایی شفاعت کنند. اما دعای شفاعتی یک

9

8

پدر برای خانواده اش دعایی بی نظیر است. هیچ کس دیگری نمی تواند جای او را کاملاً پر کند. امتیازات بی نظیر پدران، وظایف بی نظیری را به همراه دارد.

تشخیص ملاکی

از نظر ترتیب زمانی، کتاب ملاکی نبی آخرین کتاب عهد عتیق است. علاوه بر این، این کتاب با یک لعنت تمام می شود. اگر خدا بعد از عهد عتیق حرف دیگری با بشریت نداشت، آخرین حرف یک لعنت می بود. خدا را شکر برای وجود عهد جدید که راه نجات را از لعنت نشان می دهد!

این چیزی است که خدا در دو آیه آخر عهد عتیق می فرماید:

«اینک من ایلایای نبی را قبل از رسیدن روز عظیم و مهیب خداوند نزد شما خواهم فرستاد و او دل پدران را به سوی پسران و دل پسران را به سوی پدران خواهد برگردانید مبدا بیایم و زمین را به لعنت بزنم.» (ملاکی 4: 5-6)

خدا دو هزار سال قبل از طریق آینده نگری نبوتی ملاکی، بزرگترین و ضروری ترین مشکل زمان ما را آشکار نمود یعنی پدران قاصر و فرزندان بی پدر.

اقتصاد دانان و قانونگذاران اجتماعی انواع تشخیصها و راه حل ها را به ما ارائه کرده اند. با این وجود، ریشه اصلی مشکل در خانواده وجود دارد. پدران به وظایف خود نسبت به فرزندان شان عمل نمی کنند. اغلب پدر و مادر هر دو مقصّرند، اما مسؤلیت اصلی متوجه پدران است.

باید اعتراف کنیم که نهضت آزادی زنان به طرقي نتیجه عکس داده است. جدای از پیشرفت آنها در مسیر پرداخت مساوی حقوق در قبال کار یکسان، زنان تعهد خود را نسبت به اطاعت و احترام به شوهران زیر پا گذاشته اند. شوهر نیز از تعهد خود نسبت به وفادار بودن به یک زن، شانه خالی کرده است. در نتیجه شوهر از زن خود دلزده می شود و او را ترک می کند. او دیگر مسؤلیتی بر

9

9

عهده ندارد و این در حالی است که زن در تقلا برای تربیت یک یا چند فرزند تنها می باشد. در بسیاری موارد عاقبت زن بدتر از قبل می شود.

من قلباً با مادران مجرد همدردی می کنم. به نظر می رسد که در بسیاری از موارد کلیسای امروزی آنطور که باید به این مادران و فرزندان شان رسیدگی نمی نماید.

کتاب مقدس در رساله یعقوب 1: 27 تعریفی از آنچه از دیدگاه خدا پرستش واقعی محسوب می گردد ارائه می دهد:

«پرستش صاف و بی عیب نزد خدا و پدر این است که یتیمان و بیوه زنان را در مصیبت ایشان تفقد کنند و خود را از آرایش دنیا نگاه دارند.»

بعضی اوقات، از خود می پرسم که اگر هر خانواده مسیحی که اطاعت از کتاب مقدس را جدی می گیرد، مسؤلیت فقط یک کودک را که نه اسماً بلکه در عمل یتیم است، بر عهده می گرفت چه اتفاقی می افتاد؟ این امر هر کودکی را که از مراقبت صحیح والدین و تأمین آتیه برخوردار نیست، در بر می گیرد. مسلماً چنین عملی مستلزم سلب حدودی از آسایش و راحتی خانواده ها خواهد بود. شاید بهای مالی نیز در این میان لازم به پرداخت باشد. اما اگر این کار در روح محبت مسیحی انجام شود موجب تسکین رنجهای زیادی خواهد شد که بسیاری از ما سعی داریم حتی به آن فکر نکنیم.

متأسفانه امتناع ما از فکر کردن به این موضوع چیزی از واقعیت و ضرورت آن کم نمی کند. در واقع بر خلاف میل قلبی ام، سخنان عیسی در باب 25 انجیل متی را به یاد می آورم که خطاب به امت « بز » ایراد فرمود: « آنچه نکردید ... » (آیه 45). ما به عنوان مسیحیان جهان غرب نه به خاطر کارهایی که انجام داده ایم بلکه بیشتر برای کارهایی که انجام نداده ایم داوری خواهیم شد. پیغام ملاکی خطاب به قومی بود که در انجام اعمال دینی خود شدیداً غیرت داشتند و با این وجود گله مند بودند که خداوند به دعاهایشان آنطور که انتظار

10

0

داشتند جواب نمی دهد. خدا در پاسخ به شکست آنان در انجام وظایف خود به عنوان شوهران و پدران اشاره نمود: « و این را نیز بار دیگر به عمل آورده اید که مذبح خداوند را با اشک ها و گریه و ناله پوشانیده اید و از این جهت هدیه را باز منظور نمی دارد و آن را از دست شما مقبول نمی فرماید. اما شما می گوئید سبب این چیست؟ سبب این است که خداوند در میان تو و زوجه جوانیت شاهد بوده است و تو به وی خیانت ورزیده ای با آن که او یار تو و زوجه هم عهد تو می بود. »

(ملاکی 14-13:2)

خدا در ظاهر مذهبی آنها قسمتهای عمل نشده ازدواج و شوهرانی را میدید که با همسران خود بدرفتاری می کردند. پیغام ملاکی را به زبان امروزی میتوان اینطور خلاصه کرد: « هر خدمتی که در کلیسا انجام می دهید، نمی تواند جبران کننده کارهایی باشد که آنها را در خانه خود انجام نمی دهید. »

خدا در ادامه، هدف اصلی ازدواج تک همسری را که خود آن را مقرر فرمود، توضیح می دهد: « و آیا او یکی را نیافرید با آن که بقیه روح را می داشت و از چه سبب یک را فقط آفرید؟ از این جهت که نریّت الهی را طلب می کرد. » (ملاکی 2:15)

وقتی که زن و شوهر مطابق اصول کتاب مقدس در وفاق با هم زندگی میکنند واجد شرایط تربیت فرزندان عادل و خداترس می شوند و هنگامی که یک ازدواج شکست می خورد، این فرزندان خانواده اند که بیش از همه آسیب می بینند. خدا با هشدار به همه پدران اینطور ادامه می دهد: /*-

« ... پس از زوجهای خود با حذر باشید و زنهار، احدی به زوجه جوانی خود خیانت نرزد. » (ملاکی 2:15)

او این هشدار را با بیان احساس سازش ناپذیری خود نسبت به طلاق ادامه

10

1

میدهد: « زیرا یهوه خدای اسرائیل می گوید که از طلاق نفرت دارم. »

(ملاکی 2:16)

پاسخ شما چیست؟

در هر سازمان دولتی بریتانیا که ازدواجها را در آن ثبت می کنند، این تعریف ازدواج به طرز چشمگیری دیده می شود: « مطابق قانون این کشور، ازدواج عبارتست از اتحاد یک مرد با یک زن در طول مدت عمرشان بدون اینکه پای شخص دیگری در میان باشد. » در طول دوره ای که مردم بریتانیا هرچه بیشتر و بیشتر از این معیار فاصله گرفته اند، کشورشان با تنزل مداومی روبه رو بود که تقریباً هر زمینه از زندگی مواجه گردیده است. امروزه کمتر کسانی هستند که به خود زحمت بدهند و کلمه « کبیر » را در کنار « بریتانیا » ذکر کنند!

کلام خدا نه فقط بریتانیا بلکه کل تمدن غربی ما را با دو انتخاب مواجه میسازد:

ما باید با روابط خانوادگی خود را احیا کنیم و زنده بمانیم و یا اجازه دهیم که این روابط همچنان رو به فساد بروند و همان مسیری را طی کنند که در طول چند دهه قبل طی کرده اند که اگر این کار را بکنیم در زیر لعنت خدا هلاک خواهیم شد. نتیجه نهایی این بحران توسط پاسخی که پدران می دهند، مشخص میگردد. آنها کسانی هستند که خدا در این مورد مسؤول می داند. او در پیغام خود به ملاکی نبی ابتدا می خواهد که دلهای پدران به سوی پسران برگردد. تنها بعد از این است که دلهای فرزندان به سوی پدران بر خواهد گشت. کسانی در بین ما که به نسلهای قدیمی تر تعلق دارند، می توانند از نسل یکس یا نسل بعدی و یا هر اسمی که می خواهیم رویشان بگذاریم شکایت کنند. میتوانیم به تمام خطاها و شکستهایشان اشاره کنیم. اما بحران کنونی به وسیله آنها نبود که آغاز شد. این نسلهای قدیمی تر اند که باید سرزنش شوند. این نسل ما است که به آنها خیانت کرد، که در نشان دادن حقیقت به آنها قصور

10

2

ورزید که در تعلیم انضباط الهی به آنها کوتاهی کرد. حالا خدا دارد به وسیله فرزندانمان ما را داوری می کند.

افرادی هستند که فریاد می زنند که کلیسای امروز نیاز دارد که با جامعه ارتباط داشته باشد. کلیسا در هیچ جامعه ای بیشتر از زندگی خانوادگی نمیتواند فرصت پیدا کند تا از لحاظ اجتماعی مرتبط شود. بدینوسیله می توانیم پاسخگوی مهمترین بحران زمان خود باشیم.

امروزه کلیسا باید تصویر واضحی از خانواده مسیحی مورد نظر خدا را ارائه کند. پیغامی که نقش شوهران، همسران و فرزندان را تعریف می کند. اما این پیغام می باید نسبت به اصول بزرگ و تغییر ناپذیر کتاب مقدس از کتاب پیدایش گرفته تا آخر وفادار باشد. نیاید با نیروهای انسانی که طی سه یا چهار نسل اخیر در کلیسا رسوخ کرده اند، سازش کرد.

عیسی در موعظه سرکوه به شاگردان خود هشدار داد که تعهد آنها در متابعت از او نظر مردم را به سوی ایشان جلب خواهد کرد:
« شما نور عالمید، شهری که بر کوهی بنا شود، نتوان پنهان کرد.»
(متی 14: 5)

سپس ادامه داد:

« همچنین بگذارید نور شما بر مردم بتابد تا اعمال نیکوی شما را دیده، پدر شما را که در آسمان است تمجید کنند.» (متی 5: 16)

عیسی نه تنها داشت به شاگردان خود می گفت که از آنها انتظار دارد تا نوری در جهان غرق در تاریکی باشند بلکه به آنها گفت که چگونه باید نور خود را بتابانند: از طریق اعمال نیکویی که برای همه قابل رؤیت باشد.
در فصلهای پیشین دیدیم که خدا می خواهد که خانواده مسیحی به دو صورت منبع نوری برای جهان غرق در تاریکی باشد. نخست از طریق زن و شوهر، به وسیله رابطه آنها با همه که در واقع ترسیم کننده رابطه بین مسیح و کلیسا است.

10

3

دوم، پدران می باید خانواده های خود را به گونه ای بنا کنند که محبت خدا را به عنوان یک پدر نسبت به قوم ایماندار خود به تصویر می کشد. همچنین کتاب مقدس کار نیک اصلی ای را مشخص می کند که خدا از قوم خود انتظار انجام آن را دارد. یعنی رسیدگی به یتیمان و بیوه زنان. این کار مهم در بسیاری قسمتهای عهد عتیق بیان شده و در عهد جدید نیز مورد تأکید قرار گرفته است.

خلاصه مطلب در یک کلمه

تمامی شروط خدا را می توان در یک کلمه با عمق معنایی بی انتها خلاصه نمود: محبت. این محبت در سه بعد مهم ظاهر می شود:

- 1 - محبت صمیمانه بین زن و شوهر
- 2 - محبت حمایت کننده والدین نسبت به فرزندان
- 3 - بذل محبت ایمانداران به افرادی که کسی را ندارند تا دوستشان داشته باشد مثل یتیمان و بیوه زنان.

اگر کلیسای غرب امروز « شهری (است) که بر کوهی بنا شده که نمی توان (آن را) پنهان کرد.»، لازم است از خود بپرسیم: کلیسا از دید همه غیر مسیحیان اطراف آن چطور به نظر می رسد؟ آیا مردم دنیا به طور خاص می بینند که کلیسا وظیفه خود را در نشان دادن محبت الهی بین مسیح و کلیسایش و محبت پدرانه خدا برای خانواده اش انجام می دهد؟ همچنین باید بپرسیم: آیا در نظر مردم دنیا، کلیسا در رسیدگی به یتیمان و بیوه زنان الگویی از خود به جا گذاشته است؟
اینها سؤالاتی هستند که باید جواب داده شوند. نمی توانیم در برابر آنها بی تفاوت باشیم و غفلت کنیم. شاید هر کسی مجبور باشد جواب خاص خودش را به این سؤال بدهد.

10

4

جواب من بر اساس تجربه وسیع و طولانی ای است که در کشورهای زیادی کسب کرده ام. من تبعه هر دو کشور بریتانیا و ایالات متحده بوده ام. در بیش از پنجاه کشور، از جمله، همه کشورهای اروپایی غیر از فنلاند و بلغارستان و در کل در کشورهای مهم انگلیسی زبان دنیا خدمت کرده ام. نتیجه گیری صادقانه شخصی من این است که کلیسای امروزی قاصر است. خدا را شکر می کنم که استثناءات جالبی هم وجود دارند اما در کل، کلیسا محبت خدا را چه در روابط اساسی خانوادگی خود و چه در رسیدگی به یتیمان و بیوه زنان نشان نداده است.

سازمانهای مسیحی متعددی در تلاشند تا با شکست مردان امروزی در رهبری خانواده هایشان و نتیجتاً از هم پاشیدن این خانواده، مقابله کنند. سازمانهایی همچون « تمرکز بر خانواده ¹ » به رهبری دکتر جیمز دابسون ² و اخیراً سازمان « وفادارن به عهد ³ ». باید از خود بپرسیم که چرا تعداد این سازمانها و دیگر گروههای وابسته به کلیسا در نیمه دوم قرن بیستم تا این حد افزایش یافته است، جواب اکثر موارد این است که آنها سعی در انجام وظایفی دارند که عیسی در اصل به کلیسا محول نمود.

با اینکه باید این گروههای وابسته به کلیسا را تحسین کرد و آنها را مورد حمایت قرار داد، اما به اعتقاد من این انتقال مسئولیت نهایتاً برای عیسی که سرکلیسا است، قابل قبول نیست. او هنوز هم کلیسا را مستلزم می دارد که وظایف خود را بپذیرد و منتظر است که وی آنها را انجام دهد. ظاهراً با طرز عملکرد کنونی کلیسا، وقوع یک دگرگونی اساسی در آن ضروری است. به اعتقاد من، اگر کلیسای امروزی در انجام وظیفه خود شکست بخورد، عیسی آن را کنار

10

5

می زند و کلیسایی را در جایش بنا می کند که شایسته است تا عروس وی باشد.
این روزها صحبت و دعا در مورد موضوع بیداری زیاد است. یکی از نشانه های بیداری این خواهد بود که کل کلیسا مسئولیتهای خود را جهت انجام وظایفی که امروزه اغلب بر عهده سازمانها وابسته به کلیسا ها است، بپذیرد و آنها را انجام دهد.

¹ Focus on the family

² James Dobson

³ Promise keepers

يك چيز مسلم است و آن اينكه؛ عيسي براي بردن سازمان هاي وابسته به كليسا نمي آيد، بلكه براي بردن عروسي مي آيد كه « خود را حاضر ساخته» و «به كتان پاك و روشن (پوشيده شده) ... كه عدالتهاي مقدسين است.» (مكاشفه 7: 19-8) مسيحيان با تجربه اي كه « اعمال عادلانه» اي را كه به آنها محول شده است انجام نمي دهند، پارچه اي براي لباس عروسي خود نخواهند داشت و بنا بر اين اجازه ندارند وارد جشن عروسي بشوند.

همين كه كليساي امروزه جهان غرب را از نظر مي گذرانم، سخنان عيسي را كه امتهاي « بز» را به گمگشتگي ابدي مي فرستاد، به ياد مي آورم: « آنچه نكرديد ... » لازم است به ياد داشته باشيم كه آنها لعنت شدند ولي نه به خاطر كارهايي كه انجام دادند، بلكه به خاطر عمالي كه انجام ندادند.

10
6

فصل سيزدهم
« شايد شما هم شكست خورده ايد؟»

حال كه تا اينجاي كتاب را خوانده ايد، وقت آن رسيده كه كمى مكث کرده و تأملی در كار خود داشته باشید. شايد اين اولين باري است كه با تصويري از كتاب مقدس آنچه خدا انتظار دارد كه يك پدر باشد و عمل كند، مواجه ميشويد و از اين امر شوكه شده ايد! لازم نيست كه سريع عكس العمل نشان دهيد. وقتي اختصاص دهيد و در مورد اين موضوع فكر كنيد، از خدا بخواهيد كه اين تصوير را براي شما واضح تر بسازد. شايد اگر يك بار ديگر پنج فصل پيشين اين كتاب را مطالعه نماييد به شما كمك كند. و تعريفی را كه پولس در روميان 3: 23 از گناه ارائه کرده است، به ياد داشته باشيد:

« همه گناه کرده اند و از جلال خدا قاصر مي باشند»

گناه صرفاً انجام كاري شريانه نيست. بلكه اساساً عمل نمودن و كار كردن به گونه اي است كه خدا در زندگي ما انطور كه شايسته اوست، جلال نميابد. همچنين به ياد داشته باشيد كه مردها اغلب متهم به گناه سهل انگاري هستيد يعني ارتكاب گناه در انجام كاري كه در به عمل آوردنش شكست مي خوريم.

لحظاتي در زندگي وجود دارند كه لازم است خود را داوري كنيم. اگر اين كار را انجام دهيم، مي توانيم مدعي فيضي باشيم كه ذكر آن در اول قرننيان 11: 31 رفته است:

« اما اگر برخورد حكم مي كرديم، حكم بر ما نمي شد.»

10
7

سه خدمت مهم يك پدر به خانواده خود را مورد ملاحظه قرار دهيد يعني كهانت، نبوت و پادشاهي. عملکرد خود را در هر يكي از اين سه خدمت چك كنيد و بعد چند سؤال در رابطه با آنها از خود پرسيد:

« آيا به عنوان كاهن خانواده ام در شفاعت مرتب روزانه براي آنها امين بوده ام؟ چقدر خدا را براي وجود آنها شكر مي كنم؟

- در مقام يك نبي چقدر توانستم خدا را به خانواده ام نشان دهم؟ آيا خدا را به عنوان يك پدر مهربان آسماني در ذهنشان ترسيم کرده ام؟ يا اينكه بايد اعتراف كنم تصويري كه از خدای پدر براي آنها رسم کرده ام در واقع كاريكاتوري ناخوشايند از او است؟
- در مقام يك پادشاه، آيا بر فرزندانم با آن نوع انضباط كه محبت و جدیت را با هم مي آميزد حكومت کرده ام؟ انضباطي كه آنها را براي پذيرش جايگاه خود به عنوان شهرونداني موظف آماده مي كند؟ آيا براي فرزندان خود حدودي را مشخص کرده ام كه از آنها در برابر نیروهاي شريري كه در جهان امروز در كارند، محافظت كند؟

جواب شما به اين سوالات چيست؟ آيا اعتراف مي كنيد كه عملاً « گناه کرده ايد و از جلال خدا قاصر شده ايد؟» اين امر دليل نمي شود كه شما دلسرد يا تسليم بشويد. خدا ما را به خاطر گناهانمان ملزم مي سازد نه به اين منظور كه ما را محكوم كند بلكه به اين هدف كه ما را به سوي راه درماني كه او از طريق قرباني عيسي مسيح بر روي صليب مهيا ساخت، هدايت نمايد.

دو قدم ساده

شرط ساده اي كه خدا قرار مي دهد در اولاً يوحنا 1: 9 بيان شده است:

« اگر به گناهان خود اعتراف كنيم، او امين و عادل است تا گناهان ما را ببامرزد و ما را از هر ناراستي پاك سازد.»

وقتي خالصانه گناهان خود را به خدا اعتراف کرده و از آنها توبه مي کنيم، او نه فقط ما را مي بخشد بلکه ما را از هر نوع احساس گناه و شکست پاک مي سازد و وجداني پاک به ما عطا مي کند.

جهت تکميل اين شفا، يك قدم ديگر نيز هست که بايد برداريم. روابط شخصي ما در حکم دو تير چوبي هستند که صليب را شکل مي دهند. يکي از آنها عمودي است و ديگري، افقي. تير عمودي نشان دهنده رابطه ما با خدا و تير افقي نمايانگر رابطه ما با انسانهاي اطراف ما مي باشد. قدم اول در اصلاح امور اين است که با اعتراف گناهانمان به خدا و دريافت بخشش وي، مراقب رابطه خود با او باشيم و قدم دوم در اين مسير اين است که با اعتراف گناهانمان در حضور ديگران رابطه خود را با آنها اصلاح کنيم. اين شرط در رساله يعقوب 5: 16 بيان شده است:

« نزد يکديگر به گناهان خود اعتراف کنيد و براي يکديگر دعا کنيد تا شفا يابيد. زيرا دعاي مرد عادل در عمل قوت بسيار دارد.»

در کليساي امروز چيز زيادي راجع به لزوم اعتراف گناهانمان در حضور يکديگر گفته نمي شود. در نتيجه جو بسياري از گروههاي مسيحي با گناهاني که اعتراف نشده اند و رفتارهاي ناشي از اکراه و تلخي که هرگز نسبت به رفع آنها اقدامي صورت نگرفته، پر شده است و اين امر جلوي کار روح القدس را ميگيرد.

جان وسلي در يادداشتهاي خود نوشته که يکي از موفق ترين جوامع اوليه متديست از گروه ده نفره اي به وجود آمد که تصميم گرفتند هر هفته دور هم جمع شوند و گناهان خود را نزد يکديگر اعتراف کنند.

يوحناي رسول در رساله اول خود باب 1 آيه 7 شرط اول ادامه زندگي پاک روحاني را بيان مي نمايد:

« لکن اگر در نور سلوک مي نمايم چنانکه او در نور است، با يکديگر شراکت داريم و خون پسر او عيسي مسيح ما را از هر گناه

پاک مي سازد.»

«سلوک در نور» مستلزم صادق و باز بودن افراد نسبت به يکديگر است. تمام افعال اين آيه به زمان حال ساده استمراري نوشته شده اند: « اگر دائماً در نور سلوک مي نمايم ... دائماً با يکديگر شراکت داريم و خون ... ما را دائماً از هر گناه پاک مي سازد.» به عبارت ديگر، يوحنا تصويري از يك روش زندگي مداوم را ترسيم مي کند.

اين شرط شامل حال همه مسيحيان که در مشارکت با ديگران زندگي مي کنند، مي شود ولي در اولين و مهمترين قسمت زندگي خانوادگي آنها را در بر ميگيرد. همين موضوع به نوبه خود مسؤليتتي خاص را بر عهده پدر هر خانواده قرار ميدهد.

پدري که اعتراف کرد

بياييد فرض کنيم که شما قدم اول را برداشتيد و گناهان خود را نزد خدا اعتراف کرديد. حالا بايد قدم دوم را برداريد و گناهان خود را نزد اعضاي خانواده خود - اول همسر و بعد فرزندان اعتراف کنيد.

احتمالاً شما پيشاپيش به برخي از گناهاني که بايد اعتراف کنيد آگاهي داريد، اما تاکنون آنها را مخفي کرده بوديد. اجازه دهيد صادقانه خدمتتان عرض کنم که هيچ سرپوشي تاکنون ساخته نشده که بتواند آن گناهان را بپوشاند!

زمانی که مشغول نوشتن اين فصل از کتاب بودم نامه غير منتظره اي از يك زوج مسيحي که سالها بود آنها را مي شناختم، به دستم رسيد. از اين به بعد آنها را با اسامي ديويدي¹ و رزماري² خواهيم شناخت.

چند ماه قبل، ديويدي تصميم گرفت روزه بگيرد - نه از آن روزه هايي که فقط از خوردن غذا اجتناب مي شود، بلکه نيز از هر چيزي که ما را آنقدر به خود

مشغول مي کند که حساسيت خود را نسبت به صدياي روح القدس از دست ميدهيم. فهرست مواردی که او در نظر داشت، تلویزیون، انواع فيلم و هر نوع موسيقي ضبط شده را شامل مي شد.

رزماري در نامه خود برخي از ثمراتي را که آن روزه در زندگيشان به بار آورد، با من در ميان گذاشت.

در ذيل برگزيده اي از نامه او را نقل مي کنم.

در حال حاضر به نظر مي رسد کاري که خدا از قبل شروع کرده - و در حال ادامه آن مي باشد - اين است که به ما نشان دهد چقدر آلودگي و ناپاكي در قلبهاي ما وجود دارد. مطمئنم که اگر او مرا انتخاب مي کرد تا گناهانم را فوري به من نشان دهد، در جا مي مردم. اما او با روش ملايم و مهربانانه خود همه آنچه را که در ماست و موجب ناخشنودي او ميباشد، کم کم به ما نشان مي دهد. و تعداد اين موارد ناخوشايند بسيار زياد بوده است. احساس مي کنم که ماهها است که دارم به گناهان خود اعتراف مي کنم و ديويدي هم اين احساس را دارد.

در همان ابتدای روزه، خداوند به دیوید و اضعانه نشان داد که اگر گناه اعتراف نشده ای در دل خود دارد، کل روزه او بی فایده خواهد بود. در نتیجه او همه چیز را در نزد خداوند اعتراف کرد و توبه نمود. بعد خداوند به او گفت: «حالا موضوع را با همسر خود در میان بگذار!» و او با درد، فروتنی و اندوه فراوان، گناهان مخفی را که هرگز از آنها خبر نداشتیم و یا حتی نسبت به آنها شک نکرده بودم، با من در میان گذاشت. خدا خود واضحاً ما را به این مرحله آورد و با کلام اطمینان بخش خود ما را به طرز زیبا تحمل کرد. اعتراف دیوید دعوت به بیداری واقعی ای برای هردوی ما و دوستان نزدیکی بود که در بخشی از این اعتراف با ما سهیم شدند. خدا از این موقعیت استفاده کرد تا به ما نشان دهد چقدر راحت امور دنیا دیدگاه ما را تغییر می دهد، چقدر راحت به گناه اجازه

11

1

می دهیم که وارد گردد و بر ما حاکم شود و چقدر به جای خدا بر خودمان اعتماد می کنیم و باز هم خدا به ما نشان داد که چطور نتوانستیم از قلبهای خود حفاظت کنیم. خدا به هردوی ما چیزهایی را نشان داده که برایمان تبدیل به بت شده بودند. دیوید تقریباً قید کلکسیون جامع موسیقی خود را زد. این کاری بود که من بالخصوص هرگز نمی توانستم او را راضی به انجام آن بکنم، بنابراین، فهمیدم که کار، کار خدا بود.

من در سه کلمه اتفاقی را که در ما رخ داد توصیف می کنم: درد، تطهیر، بیداری. حالا می فهمم که واقعاً بیداری یعنی چه. این اتفاق فوراً در یک ساختمان و یا در میان گروه انبوهی از مردم رخ نمی دهد. بلکه در قلبی اتفاق می افتد که خود را تسلیم محبت پر جلال او می کند و به محبت و اصلاح او پاسخ مثبت میدهد. من در برابر برخورد مهربانانه خدا شگفت زده شده ام و او را برای این موضوع شکر می کنم. اصلاح او فیض بخش و احیا کننده است.

از زمان شروع این چیزها، موارد جالبی پیش آمده اند. چند ماه پیش دیوید از یک گروه از مردها خواست که دوشنبه هر هفته برای صرف صبحانه دور هم جمع شوند. هدف از این جمع شدن این بود که برای همدیگر دعا کنند و مسائل زندگی خود را با هم در میان بگذارند. از زمانی که دیوید اتفاقی را که در زندگی ما روی داده بود با آن مردان در میان گذاشت، تقریباً تک تک آنها نزد همسران خود رفتند و جنبه هایی از گناهان مخفی خود را نزد ایشان اعتراف کردند. خدا دارد این عمل تطهیر را در همه آنها انجام می دهد! حال ما همسران این گروه از مردان، جلسات دعایی را برای شوهران خود آغاز کرده ایم. این جریان، زیباترین و طبیعی ترین نزول روح القدس بوده که من تاکنون تجربه کرده ام. منظور من از نزول طبیعی این است که: ما عضو یک کلیسا نیستیم. این نزول روح القدس در یک ساختمان رخ نداده بلکه اعضای بدن مسیح هستند که دارند به یکدیگر خدمت می کنند. و چه پرشکوه است! و از آنجا که ما عضو یک کلیسا نیستیم، اتفاقاتی را که در کلیساهای ما می افتد با

11

2

هم در میان می گذاریم و به نظر می رسد که این جریان به این طریق در حال گسترش است! اتفاقی که در این خانواده افتاده باید در میلیونها خانواده ای که پدرانشان گناهان اعتراف نکرده دارند رخ بدهد. مسیحیان بسیاری هستند که به وجود گناهان اعتراف نشده خود واقفند اما با این وجود عادت کرده اند اینطور فکر کنند که «اگر به قدر کافی از گناه خود چشم پوشی کنم، خودش از بین میرود.» این فریبی بیش نیست!

تنها یک راه برای برخورد مؤثر با گناه وجود دارد یعنی توبه قلبی ای که در متعاقب اعتراف گناه صورت می گیرد.

«هر که گناه خود را ببوشاند، بر خوردار نخواهد شد. اما هر که آن را اعتراف نماید و ترک نماید، رحمت خواهد یافت.» (امثال 28 : 13)

این موضوع مانع واقعی موجود در برخورد با گناه، یعنی غرور را آشکار میسازد. ما با خود می گوئیم که اگر این گناهان را اعتراف کنم، تحقیر خواهم شد. خیر، این هم فریبی دیگر است! اگر گناهان خود را اعتراف کنید فروتن میشوید، اما اگر نخواهید به گناهان خود اعتراف کنید، در آخر تحقیر خواهید شد.

خدا هیچ وقت به ما پیشنهاد نمی کند که فروتن شویم. پیغام او همیشه این است: «خودتان را فروتن کنید» (به عنوان مثال، اول پطرس 5: 6 را ملاحظه فرمائید). این کاری است که فقط شما می توانید آن را انجام دهید. هیچ کس دیگری - حتی خدا - نمی تواند شما را فروتن کند! اما اگر نخواهید خود را فروتن سازید، دیر یا زود زمانی می رسد که تحقیر خواهید شد.

انتخابی که در برابر شما قرار دارد این است: یا خودتان را فروتن کنید و بر خدا به جهت رحمت و فیض او اعتماد داشته باشید یا از انجام این کار امتناع ورزید که در این صورت به موقع از طریق شرایطی که از کنترل شما خارج اند، تحقیر خواهید شد.

11

3

نزد چه کسی باید اعتراف کرد؟

ممکن است بپرسید: باید نزد چه کسی اعتراف کنم؟ شخصی اینطور جواب داده: «اعتراف می باید همچون طیف قانون شکنی و وسیع باشد». بنابراین نزد همه کسانی که در اثر گناه شما آسیب دیده اند اعتراف کنید. همه گناهان، در حله اول نسبت به خدا صورت می گیرند اگر چه داود پادشاه با گناه خود به دو نفر آسیب رساند یعنی بنشعب که او را با فریب به ارتکاب زنا واداشت و اوریا همسر وی، که نقشه قتل او را کشید، خطاب به خدا گفت:

«به تو و به تو تنها گناه ورزیده و در نظر تو این بدی را کرده ام.»

(4: 51)

(مزوم)

داود در جستجوی نور روح القدس دریافت که گناه او در وحله اول توهینی بود به روح القدس و خدای پر جلال. وقتی نزد خدا اعتراف می کنید به یاد داشته باشید که او قبلاً از آنچه شما درباره خودتان به او می گوید، آگاهی دارد. هدف اعتراف این نیست که خدا را از چیزی آگاه کنید بلکه شما بدین وسیله گناه را از نور بیرون می آورید یعنی جایی که بخشیده می شود. خدا گناه را در تاریکی نمیبخشد. اگر خواهان بخشش او هستیم، می باید گناه خود را در نور پر جلال چهره او آشکار کنیم. اگر هنوز هم نسبت به اعتراف گناه خود تردید دارید، اجازه دهید شرط ساده ای را که خدا در این مورد قرار داده به شما یادآوری کنم:

« اگر به گناه خود اعتراف کنیم، او امین و عادل است تا گناهان ما را ببامزد و ما را از هر ناراستی پاک سازد.» (اول

یوحنا 1: 9)

این کلام اگر چه تشویق کننده است ولی کلامی هشدار دهنده نیز هست. اگر شما نزد خدا اعتراف کنید او نیز خود را متعهد می سازد که شما را ببخشد. اما او هرگز چنین تعهدی در قبال آن دسته از گناهان ما که حاضر به اعترافشان نیستیم، نمی دهد.

11

4

همچنین توجه داشته باشید که وقتی خدا ما را می بخشد، ما را از بی عدالتی مرتبط با گناهان نیز پاک می سازد. اگر گناه شما بخشیده شده، پس از بی عدالتی نیز پاک شده اید. اگر قلب شما پاک نشده است، این امر احتمالاً نشان دهنده آن است که هنوز بخشیده نشده اید. شاید واقعاً توبه نکرده اید. در اکثر موارد، گناهانی که اعتراف می کنیم بر دیگران اثر می گذارد. در چنین مواردی، هر وقت که امکان داشته باشد موظفیم که نزد همه کس یا کسانی که تحت تأثیر گناه ما واقع شده اند، اعتراف کنیم. اگر پدر خانواده مرتکب گناه می شود، احتمالاً گناه او به طریقی بر کل خانواده تأثیر می گذارد. طبیعتاً اولین شخصی که او باید نزد وی اعتراف کند همسر خود اوست. اگر فرزندان او هنوز کوچک و نابالغ هستند، باید مراقب باشد که راجع به گناه خود طوری با آنها صحبت نکند که به باطن لطیف ایشان آسیبی وارد شود. پدر، قبل از اعتراف می باید مصرانه از خدا بخواهد که پیشاپیش او حرکت کند و قلبهای اعضای خانواده وی را آماده سازد. همچنین باید از او درخواست کند که در مورد زمان و روش اعتراف، او را راهنمایی کند. اگر نسبت به روح القدس صادق و را بطله ای بازدارید، او گناهان بخصوصی را که باید آنها را اعتراف کنید به شما نشان خواهد داد. برخی گناهان که معمولاً پدران مرتکب می شوند عبارتند از: کم طاقتی، زودرنجی و خشم کنترل نشده. پدران هم مثل همه مردان، مکرراً چه در عمل و چه در ذهن نسبت به انواعی از ناپاکی جنسی و سوسه می شوند. گناه خاصی که امروزه جمع کثیری از مردان را اسیر خود کرده دیدن صحنه های مستهجن می باشد.

کتاب مقدس هرگز سخنی از کوچک بودن گناه به میان نمی آورد. یوحنا ی رسول در رساله اول خود باب 5 آیه 17 به خاطر نشان می کند که: « هر ناراستی گناه است.» حد وسطی بین عدالت و گناه وجود ندارد. هر چیزی که در راستی نباشد، گناه آلود است.

11

5

از سوی دیگر، کتاب مقدس برخی گناهان را نیز تحت عنوان «گناهان بزرگ» طبقه بندی نمی نماید. به طور مثال، وقتی یوسف و سوسه شد تا با زن فوطیفار مرتکب عمل زنا شود، گفت: «... چگونه مرتکب این شرارت بزرگ شوم و به خدا خطا ورزم؟» (پیدایش 39: 9). یوسف هم مثل داود فهمیده بود که در صورت ارتکاب گناه در وحله اول به خدا گناه می ورزید.

خارج از منطقه تاریک روشن

امروزه انبوه کثیری از مسیحیان در محدوده ای زندگی می کنند که من به آن «منطقه تاریک- روشن روحانی» می گویم. آنها نه در نور تابان لطف خدا در یک زندگی توأم با اطاعت بی چون و چرا از او گام بر می دارند و نه در تاریکی شب هنگام گناه آشکار. اما کتاب مقدس هیچ حق وجودی برای زندگی روحانی خنثی قائل نیست. اگر هدف شما این است که همان چیزی باشید که خدای پدر میخواهد، می باید تمام قلب و زندگی خود را به روی او باز کنید. همچنان که به او اجازه می دهید تا همه گناهانتان را آشکار کند و عمل پاکسازی خود را در شما انجام دهد، از منطقه تاریک - روشن روحانی خارج می شوید و به نور تابان فیض خدا قدم می گذارید. آنجا است که همه موارد مرتبط با پدر بودن را درک می کنید.

11

6

فصل چهاردهم

اما شما می توانید موفق شوید!

پس از خواندن فصلهایی که گذشت با زمینه شکست در زندگی خود روبرو می شوید. شما دریافته اید که آن پدری نبوده اید که خدا می خواهد و خانواده-تان شدیداً به آن نیاز دارد. حال وقت آن رسیده که تصمیمی بگیرید. به شکستهای خود پشت کنید و خود را جهت انجام خدمتی که یک پدر بر عهده دارد، به خدا بسپارید. اگر حاضر هستید، چهار قدم هست که باید آنها را بردارید.

1 - به جایگاه خود به عنوان سر خانواده باز گردید.

انجام این کار مستلزم تصمیم گیری و تعهد است. شاید چنین دعایی بکنید: « خداوندا، می دانم که تو مرا در مقام سر خانواده ام موظف می دانی. من شخصاً تصمیم خود را گرفته ام و حالا جایگاهم و مسؤولیت مرتبط با آن را میپذیرم. خود را در انجام این وظیفه به تو می سپارم.»

با دادن این تعهد، خدا اقتداری را به شما می بخشد که یک پدر در مقام رئیس خانواده خود به آن نیاز دارد. این امر نتیجه اصلی است که بر کل کتاب مقدس حاکم می باشد. یعنی: خدا هرگز نه مسؤولیت بدون اقتداری می دهد و نه اقتدار بدون مسؤولیت. در مقطعی از خدمت عیسی، یک افسر رومی افرادی را نزد او فرستاد و از او خواست تا بیاید و غلام او را که در حال مرگ بود، شفا بدهد. عیسی نیز در جواب درخواست او با فرستادگان افسر رومی به سمت خانه او به راه افتاد. اما قبل از اینکه او به آنجا برسد، آن افسر دوستانی فرستاد تا به وی بگویند: «... خداوندا زحمت مکش زیرا لایق آن نیستی که زیر سقف من در آیی. و از این سبب

11

7

خود را لایق آن ندانستم که نزد تو آیم. بلکه سخنی بگو تا بنده من صحیح شود. زیرا که من نیز شخصی هستم زیر حکم و لشکریان زیر دست خود دارم. چون به یکی گویم برو، می رود و به دیگری بیا، می آید و به غلام خود این را بکن، می کند.» (لوقا 7:

8-6)

آن افسر رومی فهمیده بود که اقتدار عیسی در قلمرو روحانی شبیه اقتدار خود او در قلمرو نظامی بود. او شرط اساسی داشتن اقتدار در هر قلمرویی را در یک عبارت ساده خلاصه کرد: در تحت اقتدار قرار داشتن. اقتدار همیشه از مقامی بالاتر به مقامات پائین تر انتقال می یابد.

عیسی در پایان خدمت زمینی خود به شاگردان فرمود:

« تمامی قدرت در آسمان و بر زمین به من داده شده است. »

(متی)

(28 : 18)

بنابراین هر اقتدار حقیقی ای در جهان از سوی خدای پدر و توسط پسرش عیسی مسیح داده می شود. پولس در اوّل قرن نین 11: 3 توصیف می کند که چطور این زنجیر اقتدار در هر خانواده ای در زمین وارد می شود: « اما می خواهم شما بدانید که سر هر مرد مسیح است و سر زن، مرد و سر مسیح خدا»

خدای پدر



مسیح

مرد (شوهر)

زن (همسر)

11

8

بنابراین، اقتدار شما به عنوان یک شوهر و پدر به میزان تسلیم شدن شما به عیسی مسیح بستگی دارد. اگر حقیقتاً به عنوان سر خود، تسلیم او هستید، تمامی اقتدار آسمان از طریق شما در خانواده تان جاری می شود و عملکرد شما به عنوان سر خانواده مؤثر واقع خواهد شد. از سوی دیگر، اگر مطیع عیسی نباشید، شاید تلاشهای انسانی زیادی از خود نشان دهید. مثلاً ممکن است فریاد بزنید یا پای خود را محکم به زمین بکوبید. عصبانی شوید و یا حتی خشونت به خرج دهید. اما همچنان یک چیز کم دارید و آن اقتدار اصیل و خدادادی است که تنها می تواند از شما یک سر مؤثر برای خانواده تان بسازد.

2 - به خدا برای بخشیده فیضی که به آن نیاز دارید اعتماد کنید.

پدر بودن، درست مثل یک مبشر یا شبان بودن، دعوتی است که خدا به عمل می آورد. اگر خدا شما را برای انجام خدماتی همچون بشارت یا شبانی دعوت می کرد، صرفاً بر توانایی خود تکیه نمی کردید. بلکه از او می خواستید فیض خاصی را که جهت موفقیت در این خدمات به آن نیاز دارید به شما اعطا فرماید. بنابراین، به همین صورت نیز به خدا برای بخشیده فیضی که جهت یک پدر موفق بودن به آن نیاز دارید اعتماد کنید.

آیه عبرانیان 4: 16 شما را در این امر تشویق می کند:

« پس با دلیری نزدیک به تحت فیض بیابیم تا رحمت بیابیم و فیضی را حاصل کنیم که در وقت ضرورت ما را اعانت کند.»

بدانید که شما از طریق عیسی به تخت خدایی دسترسی مستقیم دارید که بر تمام جهان حکومت می کند و هر موقعیت و هر انسانی را تحت کنترل خود دارد. همچنین توجه داشته باشید که این تخت، تخت فیض است که لطف رایگان خدا را که شایسته آن نیستیم برای همه کس جاری می شود که از طریق قربانی عیسی بر صلیب فراهم می گردد. از شما دعوت شده که با دلیری به این تخت نزدیک

11

9

شوید و نه با تردید و شك. شما ملتسمی نیستید که برای فیض خدا لابه و التماس می کند، بلکه فرزند خدای پدر هستید که همیشه مشتاق شما است که به حضورش وارد شوید. وقتی بر این اساس به حضور او وارد می شوید، خدا دو چیز به شما عطا میکند: رحمت و فیض خود را. هیچ يك از این دو را نمی توان به دست آورد بلکه باید به عنوان هدیه رایگان خدا حاصل شوند.

دریافت رحمت برای آنچه گذشته

رحمت، مشکل گذشته را حل می کند و همه اشتباهات و شکستهایی را که موجب می شود شما احساس نالایقی بکنید، می پوشاند. وقتی به همه گناهان خود اعتراف کردید و از آنها توبه نمودید، دیگر اتهامی به موجب آنها متوجه شما نخواهد بود. ممکن است حافظه شما هنوز پر باشد از صحنه هایی از گذشته که آنها را واضحاً به یاد می آورید. صحنه هایی که در آنها طوری رفتار کردید یا عکس العمل نشان دادید که شایسته يك پدر نبود. اما هنگامی که گناهان خود را اعتراف نموده، از آنها توبه می کنید، پیغام شگفت انگیز انجیل برای شما این است که خدا دیگر آنها را به یاد نمی آورد. این پیغام به روشنی و در کمال زیبایی در میکاه 7: 18-19 بیان شده است: « کیست خدایی مثل تو که عصیان را می آمرزد و از تقصیر بقیه میراث خویش در می گذرد؟ او خشم خود را تا به ابد نگاه نمی دارد زیرا رحمت را دوست میدارد؟ او باز رجوع کرده بر ما رحمت خواهد نمود و عصیان ما را پایمال خواهد کرد و تو جمیع گناهان ایشان را به عمقهای دریا خواهی انداخت.»

12

0

وقتی شما شروط خدا را به جا می آورید، او گناهان خود را پشت سر خویش در اقیانوس فراموشی می اندازد. کوری تن بوم¹ در این مورد می گوید: « و هنگامی که خدا گناهان ما را به درون اقیانوس می اندازد، علامتی در آنجا نصب می کند که بر آن نوشته شده: ماهیگیری در اینجا ممنوع است!» پس اگر خدای قادر مطلق گناهان شما را فراموش کرده، چرا باید سعی کنید که آنها را به یاد بیاورید؟

نیاز به فیض برای آنچه در پیش است.

وقتی مشکل گذشته شما حل شد، می توانید با نگاه به آینده، طالب فیضی باشید که جهت موفقیت در انجام دعوت خود به عنوان يك پدر به آن نیاز دارید. فیض هم به مانند رحمت حاصل نمی شود بلکه می توان آن را فقط از طریق ایمان دریافت نمود. فیض اینگونه تعریف شده: « لطف رایگان و فوق العاده خدا نسبت به انسانهای نالایق و ناشایست.» به دلیل رابطه شما با خدا از طریق عیسی مسیح، او به شما با نظر لطف نگاه می کند. او شما را دوست دارد و بهترین ها را برای شما می خواهد. او می خواهد که شما در همه موقعیتهای- خصوصاً بعنوان يك پدر موفق باشید. پولس رسول از مایشها و فشارهای بسیاری زیادی را متحمل شد. او در يك مقطع زمانی نزد خدا فریاد زد که رنج او را تسکین بخشد اما جواب خدا این بود: « فیض من ترا کافی است.» (دوم قرننیاں 12: 9). این فیض برای شما هم کافی خواهد بود! شاید لازم نباشد که شما هم متحمل همان زحماتی بشوید که پولس متحمل شد. اما موقعیت و تجربه شما هر چه باشد، پیغام خدا به پولس امروز هم به قوت خود باقی است: « فیض من ترا کافی است.»

12

1

فیض خدا ما را به فراتر از تواناییهای طبیعی مان می برد. وقتی دیگر کاری از دستمان بر نمی آید به فیض خدا- قدرت خارق العاده او- چشم می دوزیم. فیض زمانی شروع می شود که قدرت ما به پایان می رسد. این امر شامل حال شما نیز که يك پدر هستید می شود. گاهی اوقات، احساس خواهید کرد توانایی انجام مسؤلیتهای خود را ندارید. این همان وقتی است که باید از فیض خدا کمک بگیرید. صادقانه نزد او اعتراف کنید که دیگر کاری از دستتان بر نمی آید و به او بگویید: « خداوندا، امیدم بر تو است که برای من کاری انجام دهی که بدون تو قادر به انجام آن نیستم.» سپس خواهید دید که همانطور که پولس گفت: وقتی دیگر کاری از دستتان بر نمی آید، فیض خدا چه کاری انجام می دهد. بعد شما هم مثل پولس رسول میتوانید بگویید: « چون ناتوانم، آنگاه توانا هستم.» (دوم قرننیاں 12: 10)

3 - شرح وظایف خود را مورد بررسی قرار دهید.

شاید لازم باشد که یکبار دیگر فصلهای 8 و 9 و 10 را که وظایف پدر را در مقام کاهن، نبی و پادشاه خانواده خود عنوان می کند، مورد بررسی قرار دهید. در خصوص مواردی که متوجه ضعف خاصی شده اید، یادداشت برداری کنید. سپس دعا کنید و از خدا بخواهید به شما نشان دهد که چطور می توانید وظیفه خود را بهتر انجام دهید.

اما به یاد داشته باشید که خدا طرفدار شما است. او از تصمیمی که در مورد پذیرش مسئولیت خود به عنوان سر خانواده خود گرفته اید، خوشحال است. همچنین بدانید که وقتی کاملاً به او اعتماد می کنیم، می بینیم که صد در صد قابل اعتماد است.

12
2

4 - برای انجام وظیفه خود به قدر کافی وقت اختصاص دهید.

یکی از مطمئن ترین معیارهای مشخص شدن الویتهای حقیقی مان، میزان وقتی است که به آنها اختصاص می دهیم. مطمئناً این یکی از راههایی است که فرزندانمان می فهمند چقدر برایمان ارزش دارند. ما در جامعه غرب تحت فشارهای روز افزونی قرار داریم و میزان موفقیت خود را بر اساس سرعت انجام کارهایی که به ما محول می شود، می سنجیم. اما این روش، راه دقیقی برای اندازه گیری میزان موفقیت ما در روابط شخصی مان- حداقل در روابط با فرزندانمان- نیست.

ماجرای پدر و مادری را خواندم که هر دو در کار خود موفق بودند. یکی از آنها وکیل بود و دیگری تجارت می کرد. مثل بسیاری از پدران و مادران امروزی، هدفشان این بود که اگر چه وقت نسبتاً کمی به دو، سه فرزندشان اختصاص می دادند ولی اطمینان داشتند که این زمان «وقتی کافی» است. به عبارت دیگر، آنها در مدت «زمان کافی» که به فرزندان خود اختصاص میدادند، توجه خود را شدیداً بر آنها متمرکز می کردند.

دقیقاً متوجه نمی شوم که آنها در این «زمان کافی» با فرزندان خود چه کار می کنند. اما اگر من یک کودک بودم، عکس العمل شخصی من این بود که هرگز با وقت زمان بندی شده ای به نام زمان کافی راضی نمی شدم. انتظار من- و فکر می کنم هر کودکی که چنین انتظاری داشته باشد- این است که احساس کنم پدر و مادرم در دسترس می باشند و هر وقت به آنها احتیاج داشته باشم، حاضر هستند.

عده ای از ما والدین- و بخصوص پدران- باید از خود بپرسیم که اگر پدر آسمانیمان، خدا فقط برای مدت زمان بندی شده ای در دسترس می بود، چه احساسی به ما دست می داد. چقدر سپاسگزارم که پدر آسمانی ما اینطور نیست! او همیشه در دسترس ما است چه روز باشد و چه شب. او وعده میدهد که:

12
3

« و قبل از آنکه بخوانند من جواب خواهم داد و پیش از آنکه سخن گویند، من خواهم شنید.» (اشعیا 65: 24)

مسلماً بعضی از ما که در هستیم، با محدودیتهای زیادی مواجه می باشیم. بعضی از این محدودیتهای فیزیکی هستند و برخی دیگر حاصل موارد وقت گیری هستند که نمی توانیم از آنها چشم بپوشیم. مسأله مهم این نیست که تعداد دقیق ساعاتی که می توانیم به فرزندانمان اختصاص دهیم چقدر است، بلکه این است که آنها احساس کنند، در دسترس شان قرار داریم و اینکه وقتی صحبت می کنند، واقعاً به حرفهایشان گوش می دهیم. آیا می توانیم همانطور که خدا به ما اطمینان می بخشد «پیش از آنکه سخن گویند، من خواهم شنید.» ما همین طور به آنها اطمینان بدهیم؟

سالها پیش، وقتی که من و لیدیا هنوز بیشتر فرزندانمان را در کنا خود داشتیم، دور میز به عنوان یک خانواده می نشستیم و باهم صمیمانه در امور خدا صحبت می کردیم. یکی از دخترانمان که حدوداً ده سال داشت، روی پایم نشسته بود. ناگهان به طور کاملاً غیر منتظره- و بدون آنکه کسی برای او دعا کرده باشد- ملاقات خارق العاده و پر قدرتی از روح القدس یافت و به زبان جدیدی که خود روح القدس به او بخشیده بود، شروع به پرستش خداوند کرد.

بعداً از خود پرسیدم چرا در آن لحظه بخصوص او روح القدس را یافت؟ به این نتیجه رسیدم که چون در آن لحظه وقتی او روی پایم نشسته بود، کاملاً احساس مقبولیت و امنیت می کرد. در آن موقع هر مانعی که در سر راه روح القدس وجود داشت، از بین رفته بود.

ما به عنوان پدر باید از خود بپرسیم: آیا جوّ خانه من، جوّی حاکی از مقبولیت و ایمنی است؟ جهت ایجاد چنین جوّی در خانه خود به زمانی بیش از «زمان کافی» و معمول نیاز داریم و ممکن است انجام این کار مستلزم پرداخت بهایی از سوی شما باشد. شاید موقتاً لازم شود که حداقل از بعضی

12
4

سرگرمیها یا ورزشهای مورد علاقه خود دست بردارید. اما وقتی چنین کاری انجام دهید، می بینید که چطور با زبانی غیر قابل بیان با کودک خود ارتباط برقرار می کنید. به این ترتیب، در واقع به او می گوئید: « تو اینقدر برایم اهمیت داری!»

در فصل هشتم توضیح دادم که يك پدر واقعي، كاملترین تصویر ترسیم شده خدا است که هر مردی می تواند از عهده اش برآید چرا که پدر بودن مکاشفه نهایی خود خدا است. شاید این حرف به مذاق عده اي خوش نیاید. ممکن است مردی بگوید: « ولي من ازدواج نکرده ام.» یا « ازدواج کرده ام ولي فرزندی ندارم. آیا این به آن معنی است که نمی توانم واقعاً پدری مثل خدا باشم؟ » خدا را شکر که جواب این سؤال منفي است! شاید هیچ وقت از نظر فیزیکی و طبیعی پدر نشوید. اما راه برای نوع دیگری از پدر شدن در پیش روی شما قرار دارد یعنی: پدر روحانی بودن. منظور من از پدر روحانی بودن، رابطه پدرانه ای است که در نتیجه ارتباط روحانی و غیر فیزیکی ایجاد می گردد. این نوع پدر بودن به هیچ وجه نازل و دست دوم محسوب نمی شود. بلکه در واقع، برخی از مهمترین شخصیتهاي کتاب مقدس نمونه هایی از پدران روحانی بودند. نخستین و برجسته ترین نمونه این پدران، ابراهیم است. البته، او پدر طبیعی فرزندان بود که از هاجر، سارا و بالاخره قطوره به دنیا آمدند. اما در وراي این موضوع کتاب مقدس ابراهیم را به عنوان نمونه يك پدر روحانی، در برابر ما قرار می دهد. پولس رسول در رومیان 4: 13 به ما می گوید:

« زیرا به ابراهیم و ذریت او وعده ای که او وارث جهان خواهد بود از جهت شریعت داده نشد بلکه از عدالت ایمان.»

او ادامه می دهد:

« و از این جهت از ایمان شد تا محض فیض باشد تا وعده برای همگی ذریت استوار شود نه مختص به ذریت شرعی بلکه به ذریت ایمانی ابراهیم نیز که پدر جمیع ما است. (چنانکه مکتوب است که تو را پدر امتهای بسیار ساخته ام) در حضور آن خدایی که به او ایمان آورد که مردگان را زنده می کند و نا موجودات را به وجود می خواند. که او در ناامیدی به امید ایمان آورد تا پدر امتهای بسیار شود برحسب آنچه گفته شد که ذریت تو چنین خواهند بود.»

(رومیان 4: 16-18)

بنابراین، ابراهیم از نظر روحانی پدر امتهای بسیاری شد. این افتخار بر چه اساسی به او داده شد؟ بر اساس ایمان استوار و پابرجایی که در اطاعت صمیمانه او نمایان گردید. نهایت ابراز این ایمان در جواب ابراهیم به شرط خدا مبنی بر تقدیم اسحاق به او به عنوان قربانی نمود پیدا کرد.

ابراهیم به همین صورت، راهی را برای متابعت همه ایمانداران آماده کرد. پولس رسول در رومیان 4: 20 بر استواری ایمان ابراهیم تأکید می کند:

« و در وعده خدا از بی ایمانی شك ننمود بلکه قوی الایمان گشته، خدا را تمجید نمود.»

پولس رسول، نمونه دیگری از يك پدر روحاني است. او در رساله اول قرننيان 4: 14-16 به مسيحيان شهر قرنتس نوشت: « و اين را نمي نويسم تا شما را شرمنده سازم بلکه چون فرزندان محبوب خود تنبيه مي كنم. زيرا هر چند هزاران استاد در مسيح داشته باشيد، لکن پدران بسيار نداريد زيرا که من شما را در مسيح عيسي به انجيل توليد نمودم. پس از شما التماس مي کنم که به من اقتدا نماييد.»

12

7

پولس در شهر قرنتس، پدر جماعت کثيري از فرزندان روحاني بود که آنها را از طريق کاشتن بذر انجيل در قلبهايشان توليد کرده بود. بنابراین، خادم خدائي که کلام او را وفادارانه موعظه مي کند، مي تواند صاحب فرزندان روحاني بسياري باشد. با اين وجود، لازم است اصلي را که خدا در ابتدای خلقت در پيدايش 1: 29 بيان نمود، به ياد داشته باشيم: « و خدا گفت: همانا همه علفهاي تخم داري که بر روي تمام زمين است و همه درختهاي که در آنها ميوه تخم دار است، به شما دادم تا براي شما خوراک باشد.»

اين ميوه درخت است که دانه مي آورد. موعظه کسي که زندگيش هيچ ثمری نداشته، بذري ندارد که بتواند در ديگران حيات بخش باشد. يکي از دلایلي که اينهمه موعظه، با پاسخي موقتي و احساساي روبرو مي شوند ولي ثمره دائمي ندارند، همين واقعيت است. پولس در فيلبپيان 2: 20-22 شکل دیگری از پدر روحاني بودن را به تصوير مي کشد. او در اين آيات از همکار جوان خود، تیموتاؤس، سخن مي گوید: « زيرا کسي ديگر را همدل ندارم که به اخلاص درباره شما انديشد. زانرو که همه نفع خود را مي طلبند نه امور عيسي مسيح را. اما دليل او را مي دانيد زيرا چنانکه فرزند پدر را خدمت مي کند، او با من براي انجيل خدمت کرده است.»

بخشي از گزارش سفر دوم بشارتي پولس که ذکر آن در اعمال 16: 1-3 آمده است، نشان مي دهد که وقتي پولس براي اولين بار در منطقه دريه و لستره با تیموتاؤس آشنا شد، او ايمانداري بود که رهبران کليساي محلي شهادت خوبي راجع به او مي دادند. پولس که متوجه بالقوه روحاني اين مرد جوان شده بود، از او دعوت کرد تا در باقي سفرهاي وي به او بپيوند. از آن

12

8

زمان به بعد، تیموتاؤس قابل اعتمادترين همکار پولس شد و چنان رابطه اي با او برقرار کرد که تا زمان مرگ پولس ادامه يافت. در اين مورد، پولس نه فقط در اثر رساندن پيغام انجيل مسيح که باعث نجات تیموتاؤس شد بلکه به وسيله برقرار کردن رابطه شخصي که طی آن پولس وي را به عنوان قابل اعتمادترين همکار خود پذيرفت، پدر روحاني او گرديد. تیموتاؤس نه تنها از تعاليم روحاني پولس بهره مي برد بلکه او را در بسياري مراحل مختلف خدمت مداومش متابعت نمود. او شاهد عيني بود بر اينکه چطور پولس عملاً زندگي روزمره خود را با وجود تمامي فشارهاي مختلفش مطابق آنچه تعليم مي داد، سپري مي کرد. پولس در اواخر زندگي خود به تیموتاؤس اينطور نوشت: « لکن تو تعليم و سيرت و قصد و ايمان و حلم و محبت و صبر مرا پيروي نمودي. و زحمات و آرام مرا مثل آنهايي که در انطاکیه و ايقونیه و لستره بر من واقع شد. چگونه زحمات را تحمل مي نمودم و خداوند مرا از همه رهايي داد و همه کساني که مي خواهند در مسيح عيسي به دينداري زيبست کنند، زحمت خواهند کشيد.» (دوم تیموتاؤس 3: 10-12)

تعليمي که تیموتاؤس از پولس يافت به صورت درسهاي کلاسي نبود بلکه در ميان فراز و نشيبهاي يك زندگي پرفشار آموخته شد. تیموتاؤس صرفاً به موعظت پولس گوش نمي داد بلکه مسأله مهم اينجاست که او قبل از هر چيز ديده بود که پولس آنچه را که موعظه مي کرد واقعاً به عمل مي آورد. در نتيجه اين تطابق نزديک در زندگي شخصي بود که پولس پدر روحاني تیموتاؤس شد. مردان جوان دیگری هم بودند که پولس از مصاحبت با آنها مثل تیموتاؤس لذت مي برد اگر چه شايد به اندازه اين جوان با آنها نزديک نبود. اين جوانان عبارت بودند از: تيطس، سوپاطرس اهل بيريّه، ارسترخس و سکندس از تسالونیکي، غايوس از دريه، تيخیکس و تروفيمس از آسيا.

12

9

يکي از ضروري ترين نيازهاي کليساي امروزي مرداني است که همان نقشي را بر عهده بگيرند که پولس در زندگي تیموتاؤس بازي کرد. قبلاً اشاره کردم که جامعه ما تا چه اندازه به مرداني نياز دارد که پدراني حقيقي هستند. اين نياز بزرگ در کليسا نيز احساس مي شود. در کليسا مرداني را داريم که مي توانند هر فعاليت مذهبي را که باشد سازماندهي کرده، موعظه کنند، خدمت کنند و از عهده کارهاي محوله بر آيند. اما چند نفر حاضرند خود را به مشارکت مردان جوان و سهيم شدن در موفقيتها و غمهاي زندگي روزمره سخت و پر نشيب مسيحي بسپارند؟ چند نفر مایلند در صورت لزوم در لحظات ضعف و نااميدي آنها سهيم و شرکت کنند؟ پولس در رساله اول تسالونیکيان جماعتي را معرفي مي کند که شايد بتوان آنها را « نسل سوم » پدران روحاني ناميد. او به نيابت از سيلاس، تیموتاؤس و خودش چنين گفت:

« چنانکه مي دانيد که هر يکي از شما را چون فرزندان خود را نصيحت و دلداري مي نموديم و وصيت مي کرديم که رفتار بکنيد به طور شايسته خدائي که شما را به ملکوت و جلال خود مي خواند.»

در اینجا، تیموتاؤس به همراه پولس و سیلاس، در زمرة پدران روحانی مسیحیان شهر تسالونیکي قرار می گیرند. بنابراین، پسر روحانی پولس، حالا پدر روحانی مسیحیان تسالونیکي می شود. این امر جمع بندی از سه نسل روحانی را به دست ما می دهد یعنی : پولس به عنوان پدر تیموتاؤس که او نیز به نوبه خود پدر مسیحیان تسالونیکي شد. می توان این رابطه را به شکل زیر نشان داد:

13
0

پولس

تیموتاؤس

مسیحیان تسالونیکي

زندگی منطبق بر ایمان و اطاعت

در فصل 7 به این مطلب اشاره کردم که عیسی، پدر را به صورت مفهومی الهیاتی به شاگردان خود آشکار ننمود. او همانطور که در یوحنا 17: 6 فرمود، نام پدر را با زندگی خود در جلوی چشمانش « ظاهر ساخت ». زندگی او، شامل ارتباطی منسجم با پدر، اعتماد لحظه به لحظه به او و اطاعت کامل از اراده وی بود. به همین شکل، پدر روحانی نیز نمی تواند، یک عنوان یا مفهوم الهیاتی صرف باشد. بلکه در زندگی منطبق بر ایمان و اطاعتی که الگویی دیگران میشود، نمود پیدا می کند. یک پدر روحانی باید بتواند همان فرمانی را بدهد که عیسی به شاگردان خود داد یعنی: « مرا متابعت کن! » همانطور که پولس به مسیحیان شهر قرنتس گفت:

« پس اقتدا به من نمایید، چنانکه من نیز به مسیح می کنم.»

(1 : 11)

(اول قرنتیان)

در ارتش فعلی کشور اسرائیل، همین قانون برقرار می باشد. یک فرمانده به سربازان خود نمی گوید « به پیش! » بلکه می گوید: « همه به دنبال من! » همین قانون در مورد ارتش خداوند نیز مصداق دارد.

خدا در زمینه شخصیت است که خادمین خود را مورد جدی ترین آزمایشات قرار می دهد. بنابراین، لازم است بپرسیم، خصوصیات شخصیتی مردی که مایل است نقش پدر روحانی را بر عهده بگیرد شامل چه مواردی است؟ به عنوان

13

1

جوابی برای این سؤال می توانیم خصوصیات اصلی شخصیت مردانی را خلاصه کنیم که ذکر آنها به عنوان پدران روحانی در اینجا ذکر شد.

ابراهیم

آنطور که من متوجه شدم، جنبه های برجسته شخصیت ابراهیم عبارتند از: ایمان پایرجا و اطاعت کامل و بی درنگ او در مورد آنچه خدا از او می خواست. این امر، در درخواست خدا از ابراهیم جهت قربانی کردن اسحاق به گونه ای زیبا نشان داده شده است.

بدون شك، اسحاق عزیزترین کس ابراهیم بود. همچنین، همانطور که نویسنده رساله به عبرانیان اشاره می کند، قرار بود که اسحاق همان کانالی باشد که از طریق او ابراهیم تمام برکاتی را که خدا به وی و عده داده بود، دریافت نماید. با این وجود، ابراهیم به خود تردید راه نداد. او نه فقط اطاعت کرد، بلکه اطاعت او بدون تردید و بی درنگ بود:

« بامدادان ابراهیم برخاسته، الاغ خود را بیاراست و دو نفر از نوکران خود را با پسر خویش اسحاق برداشته و هیزم برای قربانی سوختنی شکسته روانه شد و به سوی آن مکانی که خدا او را فرموده بود، رفت»

(3 : 22)

(پیدایش)

پولس

پولس از طریق پیغام انجیل، به دو دلیل پدر بسیاری از مسیحیان شهر قرنتس شد. اول اینکه، پولس در مواعظ خود، مثل بسیاری از واعظان امروزی به مشکلات زندگی، جوابی آسان و ساده نمی داد. پیغام او به قرنتیان بر موضوع صلیب متمرکز بود. پولس در اول قرنتیان 2: 1-2 این موضوع را مورد تأکید قرار داد:

13

2

« و من ای برادران، چون به نزد شما آمدم، با فضیلت کلام یا حکمت نیامدم، چون شما را به سرّ خدا اعلام می نمودم. زیرا عزیمت نکردم که چیزی در میان شما دانسته باشم جز عیسی مسیح و او را مصلوب.»

همچنین پولس در مواعظ خود فقط بر موضوع صلیب متمرکز نمی شد. بلکه موضوع مهمتر اینجاست که او مطابق آنچه که در رساله غلاطیان 6: 14 نوشت، وی صلیب را در زندگی خود تجربه کرده بود:

« لیکن حاشا از من که فخر کنم جز از صلیب خداوند ما عیسی مسیح که به وسیله او دنیا برای من مصلوب شد و من برای دنیا.»

به این ترتیب، به جهت آنکه پیغام پولس بر موضوع صلیب متمرکز بود و این صلیب که او جاه طلبی و خودخواهی خویش را بر آن با بی رحمی مصلوب ساخته بود، در زندگی وی گواهی می داد که او صاحب فرزندان روحانی بسیاری در شهر قرنتس شده است. بر عکس، پیغامی که حرفی از صلیب در آن به میان نیاید و واعظ آن خود را مصلوب نکرده باشد، فرزندان روحانی را که خدا در قرنتس به پولس عطا فرمود، به وجود نخواهد آورد.

پولس، سیلاس و تیموتاؤس

قبلاً دیدیم که پولس، سیلاس و تیموتاؤس در رساله اول تسالونیکیان به عنوان پدران روحانی معرفی شدند. پولس این موضوع را در رساله به تسالونیکیان نوشت:

« شما شاهر هستید و خدا نیز که به چه نوع با قدوسیّت و عدالت و بی عیبی نزد شما که ایماندار هستید، رفتار نمودیم. چنانکه می دانید که هر یکی از شما را

13

3

چون پدر، فرزندان خود را نصیحت و دلدار می نمودیم و وصیّت می کردیم که رفتار بکنید به طور شایسته خدایی که شما را به ملکوت و جلال خود می خواند.» (اول تسالونیکیان 2: 10-12)

او در این آیات به دو جنبه اصلی رفتار این سه مرد تأکید کرد. اول، الگویی که آنها از خود نشان دادند. زندگی شخصی آنها « بی عیب» بود. دوم، احساس آنها نسبت به تسالونیکیان، احساسی پدرا نه بود. این سه مرد که بالاترین معیار را در پیش روی خود قرار داده بودند، دائماً شاگردان خود را به چالش می طلبیدند و آنها را تشویق می کردند که بتوانند به آن معیار برسند. درست همانطور که پدران جسمانی به موفقیت‌های فرزندان خود افتخار می کنند، این سه مرد نیز مشتاق بودند ببینند که شاگردانشان به مسیحیان موفق و مثمر ثمری تبدیل می شوند.

این سه مرد چه خصوصیات داشتند؟

اگر قرار باشد که خصوصیات اصلی شخصیت این سه مرد را خلاصه کنیم، نباید فهرستی مثل آنچه در زیر می بینید تهیه کنیم:

- ایمان استوار
- اطاعت کامل و بی درنگ
- داشتن پیغامی که بر موضوع صلیب متمرکز بود
- نمود پیدا کردن صلیب در زندگی آنها
- رفتار مسیحی بی عیب
- داشتن محبت پدرا نه نسبت به نو ایمانان
- خواهان موفقیت حقیقی آنها بودن
- رفتار عملی پدرا نه: به فرزندی پذیرفتن آنها

13

4

نوع دیگری از رابطه پدرا نه را می توان ما بین رابطه پدر طبیعی و جسمانی بودن و پدر روحانی بودن که آن را توصیف کردم، یافت. منظور من، فرزند خواندگی واقعی کودکانی است که والدینشان یا نمی توانند و یا نمی خواهند از آنها نگهداری کنند. این فرزند خواندگی هم می تواند قانونی باشد و هم عملی.

چیزی که در این رابطه مدام به یاد می آید، تعریفی است که یعقوب از پرستش مقبول خدا ارائه می دهد:

« پرستش صاف و بی عیب نزد خدا و پدر این است که یتیمان و بیوه زنان را در مصیبت ایشان تفقد کنند و خود را از آرایش دنیا نگاه دارند.»

(27: 1)

(یعقوب)

به تفاوت موجود بین پرستش و نجات توجه فرمایید. نجات، کاری است که خدا برای انسان انجام می دهد و پرستش، جواب

انسان به این کار خدا می باشد. پرستش ما پاسخی است که به نجات خدا می دهیم.

اخیراً ذهن من مدام مشغول این آیه در رساله یعقوب بوده است. واقعاً برایم عجیب است که به نظر می رسد میلیونها مسیحی معتقد به کتاب مقدس هرگز نشنیده اند که یعقوب در این آیه چه می گوید. او در توصیف اعمال مذهبی که مقبول خداست، با ذکر جنبه مثبت آنها- یعنی اعمالی که خدا انتظار انجامشان را از ما دارد- شروع می کند. اولین چیزی که یعقوب راجع به آن صحبت می کند تفقد کردن

است- رسیدگی به یتیمان و بیوه زنان و رفع نیازهای آنها. در آخر این آیه او جنبه این اعمال را ذکر می کند و با تشویق خوانندگان، کلام خود را اینطور تمام می کند: تا « خود را از آرایش دنیا نگاه دارند.»
در مدت بیش از پنجاه سال، موعظه های واعظان بسیار متعددی را شنیده ام. من پیغامهای پرشور زیادی را در رابطه با نیاز انسان به دور نگه داشتن خود از آرایش دنیا شنیده ام. اما به یاد نمی آورم که حتی يك بار موعظه ای در مورد وظیفه ما نسبت به یتیمان و بیوه زنان شنیده باشم.

13

5

با این حال. وظیفه ما در رسیدگی به یتیمان و بیوه زنان پیوسته در سراسر کتاب مقدس چه عهد عتیق و چه عهد جدید مورد تأکید قرار گرفته است. من در تحلیل پیغام انبیای عهد جدید به این نتیجه رسیده ام که سه گناه اصلی وجود دارند که خدا را می رنجانند. گناه اول، بت پرستی است، دوم، زناکاری و سوم، رسیدگی نکردن به یتیمان و بیوه زنان. به نظر می رسد که خدا هر سه این گناهان را در يك سطح قرار می دهد.

این واقعیت دارد که دو گناه اول، گناهان عمده هستند و گناه سوم، گناه سهوی می باشد. اما این موضوع چیزی از جدیت آن کم نمی کند. ما همانقدر برای انجام ندادن کارهای خوبی که آنها را انجام ندادیم گناهکاریم و برای انجام دادن کارهای بد.

مطمناً به دلیل نداشتن فرصت نیست که ما به یتیمان و بیوه زنان رسیدگی نمی کنیم. چرا که آنها در سراسر جهان وجود دارند. در زمانی که این کتاب منتشر می گردد، فقط در کشور اوگاندا¹ چندین میلیون کودک یتیم مبتلا به بیماری ایدز هستند که به کمک نیاز دارند و این فقط يك کشور نسبتاً کوچک در پهنه وسیع قاره آفریقا است. هنگامی که بلای ایدز اثر خود را بر شبه قاره هند نشان بدهد، تعداد مرگ و میر آن حتی وحشتناکتر از مورد قاره آفریقا خواهد بود.

ممکن است برخی از مسیحیان جامعه غرب عادت کرده باشند که بگویند: « این مشکل کشورهای عقب افتاده غیر متمدن است. ما

مسئول آنها نیستیم.»

من با این حرف مخالفم و معتقدم که من پاسبان جان برادر خود هستم حال میخواد از هر رنگ پوست و یا هر کشوری که باشد. ولی حتی با این وجود، مشکل یتیمان و بیوه زنان مسأله ای نیست که به کشورهای در حال رشد محدود باشد. این مشکل، اگر چه به گونه ای متفاوت، ولی در کشورهای غربی نیز به همان اندازه جدی است. در فصل دوازدهم گفتم که ما با تعداد روز افزون

13

6

میلیونها جوان که والدین ندارند مواجه هستیم- بچه هایی که به دلیل ناکامی پدران خود در انجام وظایف خویش « به اسیری رفته اند.» در تعریف لغتنامه ای، اگر چه ممکن است این بچه ها عملاً یتیم نباشند ولی نیازهای بزرگی مثل قشر بچه های یتیم دارند.

روند رو به رشد فروپاشی خانواده ها در غرب، بر تعداد والدین مجرد بیشتر و بیشتر می افزاید و در اکثر موارد این والدین مجرد، مادران هستند و نه پدران. مردم اغلب می گویند که مشکلاتشان، نتیجه رفتار گناه آلود خودشان می باشد. درست است، چرا که بعضی از فرزندان این افراد در نتیجه روابط نامشروع به دنیا آمده اند. اما عیسی در کجای اناجیل ما را از رحم کردن بر گناهکاران منع می کند؟ علاوه بر این، کسانی که در این بین بیش از همه رنج می کشند فرزندان بی والدین هستند- نه کسانی که مرتکب گناه شده اند. به علاوه، تعداد زیادی از زنان مجردند، اما نه به دلیل خطایی که خود مرتکب شدند. آنها قانوناً ازدواج کردند، يك یا چند فرزند برای شوهرانشان به دنیا آوردند و سپس بدون هیچ دلیل موجهی توسط آنها ترك شدند.

با این وجود، کلیسای امروزی به تعداد زیاد این والدین مجرد توجه زیادی نمی کند. می توانم مطمئن باشم که خداوند به ما نیز درست همان چیزی را خواهد گفت که در زمان اشعیا، نبی به بنی اسرائیل فرمود:

« خویشتان را شسته، ظاهر نمایید و بدی اعمال خویش را از نظر من دور کرده از شرارت دست بردارید. نیکوکاری را بیاموزید و انصاف را بطلبید، مظلومان را رهایی دهید، یتیمان را دادرسی کنید و بیوه زنان را حمایت نمایید.»

(اشعیا 1: 16-17)

بعضی از مسیحیان امروزی نمی پذیرند که خطاب اولیه این آیات به خود آنها است. اما همانطور که گفتم، ما همانقدر به خاطر انجام ندادن کارهای خوبی که باید انجام می دادیم گناهکاریم که برای انجام دادن کارهای بد. همچنین باید به خاطر داشته باشیم که مخاطبان اشعیا، افرادی شدیداً مذهبی بودند. خدا خطاب به

13

7

آنها می گوید: « هدایای باطل دیگر میاورید.. بخور نزد من مکروه است و غره ماه و سبت و دعوت جماعت نیز. گناه را با محفل مقدس نمی توانم تحمل نمایم. غره ها و عیدهای شما را جان من نفرت دارد. آنها برای من بار سنگین است که از تحمل نمودنش خسته شده ام.» (اشعیا، 1: 13 و 14)

عیسی در انجیل لوقا 6: 46 اتهام مشابهی را به افراد مذهبی زمان خود وارد آورد. او ایشان را نه به خاطر کارهایی که انجام می دادند، بلکه به خاطر آنچه انجام نمی دادند سرزنش کرد:

« و چون است که مرا خداوند، خداوند می گویند و آنچه می گویم به عمل نمی آورید؟»

بسیاری از افراد جامعه غربی ما نسبت به مسیحیت بدبین شده اند و آن را انتقال بی ربط مذهب نسلهای گذشته به نسل امروز می دانند. احساس آنها این است که مسیحیت راه حلی برای مشکلاتی که امروزه با آنها روبرو هستیم، ندارد. موعظت بر روی چنین افرادی تأثیر گذار نیست. آنچه آنها می خواهند این است که ببینند انجیل نتایج عملی مثبتی از خود به وجود می آورد. یکی از کمکهای قابل رؤیت و هدفمندی که کلیسا می تواند ارائه دهد، انجام عملی وظایف پدرا نه در اشکال متعددی است که در اینجا توضیح دادم. جوانان بسیاری در جامعه امروزی ما هستند که احساس می کنند چیزی در زندگی خود کم دارند. آنها در جاهای مختلفی مثل: الکل، مواد مخدر، باندها و دارو دسته ها، جادوگری، مذاهب عجیب و غریب، فلسفه های مختلف و بازیهای خشونت آمیز کامپیوتری. به دنبال این چیز می گردند. آنچه که آنها واقعاً در جستجویش هستند، اگر چه این را نمی دانند، وجود یک پدر روحانی است.

13
8

فصل شانزدهم
پدران روحانی کجا هستند؟

در دو دهه آخر قرن بیستم، دو تن از میثران معروف دنیا بررسی دقیقی را بر روی افرادی که به پیغام موعظه ایشان در جماعتی بزرگ مردمی پاسخ مثبت دادند و نامشان به عنوان نوایمان ثبت شد، انجام دادند. در اجرا و سازماندهی این جلسات بشارتی و خدماتی که به نوایمانان ارائه می شد، افراد بسیاری دست اندر کار بودند و مبالغه هنگفتی هزینه می شد. می توان در مورد خدمات آنها گفت که از هیچ تلاش و صرف هزینه ای دریغ نشد. با این وجود، نتایج بررسیهای آنها هشدار دهنده بود. یکی از این دو میثر به این نتیجه رسید که فقط 5 درصد کسانی که در اثر پیغام او توبه کرده بودند، عملاً مسیحیان متعهدی شدند و آمار میثر دیگر فقط 3 درصد بود. اجازه دهید تأکید کنم که این آمار توسط آژانس غیر مذهبی ای که ممکن است دیدی مغرضانه نسبت به بشارت داشته باشد، به دست نیامده است. در هر یک از این دو مورد، تحقیقات توسط سازمان مربوط به خود آن میثر صورت گرفت. همچنین باید تأکید کنم که من قصد انتقاد از این دو میثر را ندارم، آنها مردانی هستند که راستی خود را ثابت کرده اند و من به عنوان برادران خود در خداوند برایشان احترام زیادی قائلم.

با این وجود، باید از خود بپرسیم که در دنیای ما اگر یک تجارت از پروژه هایی که سرمایه گذاری عمده ای هم در آنها صورت گرفته فقط 5 درصد یا کمتر سود مورد نظر خود را بدست آورد، چه اتفاقی خواهد افتاد؟ تقریباً باید با اطمینان گفت که کار چنین تجارتی به ورشکستگی منتهی خواهد شد. آیا عادلانه است که با توجه به آمارهایی که ارائه شد، اینطور نتیجه گیری کنیم که کلیسای امروزی از لحاظ روحانی ورشکسته شده است؟

13
9

نتایج قابل قبول را نمی توان به وجود نقص در پیغام بشارتی و اعطای ربط داد چرا که در هر پیغام بر نیاز به تولد تازه تأکید شده و راه نجات در آنها ارائه گردیده است. شاید فقط در یک مورد باشد که این پیغامها مطابق الگوی عهد جدید عمل نکردند: در آنها تأکید زیادی بر موضوع داور گناه توسط خدا صورت نگرفت. اما این مسأله به تنهایی فقدان ثمره دائمی را توجیه نمی کند. به عقیده من دلیل اصلی چنین نتایج نا امید کننده ای، به شرایط کلی کلیسای امروزی مربوط می باشد. در یک مقطع زمانی که شبانی کلیسایی را بر عهده داشتیم، به عنوان مشاور در امور نوایمانان یکی از سازمانهای عمده بشارتی آن منطقه که نتایج چشمگیری به دست می آورد، پذیرفته شد. وظیفه ما به عنوان مشاور فقط این نبود که در جلسات با افرادی که سوالاتی داشتند، صحبت کنیم بلکه می باید با هر کسی که مشاوره می دادیم چه از طریق تماس تلفنی، مکاتبه و یا رفت و آمد ارتباط مداوم برقرار می کردیم. من به نوبه خود، مشاور 22 نفر بودم که با دقت به امورشان رسیدگی میکردم. در آخر، پس از به کارگیری هر روشی که برایمان پذیر بود به این نتیجه رسیدم که فقط دو نفر از آنها مسیحیانی متعهد شدند. آنها هر دو به عضویت جماعتی در آمدند که من شبانشان بودم. تا سالها بعد، زندگی آنها را مورد بررسی قرار دادم. هر دوی آنها به مسیحیانی ثابت قدم و مثمر ثمر تبدیل شدند. دلیل موفقیت این دو چه بود؟ مسلماً علت این نبود که من شبانی یک جماعت بزرگ و با ابهت را بر عهده داشتم. چرا که تعداد اعضای کلیسای ما در آن زمان بیشتر از 50 نفر نبود! در نهایت به این نتیجه رسیدم که عامل اصلی این بود که من - اگر چه نه کاملاً - ولی برای آنها یک پدر روحانی شدم.

در مورد بیست نفر دیگری که مشاور آنها بودم به این نتیجه رسیدم که ناکامی آنها در تبدیل شدن به مسیحیانی متعهد و بالغ یکی از این دو حالت بود: یا آنها هیچوقت به طور مداوم به یک جماعت کلیسایی نپیوستند و یا عضو

14
0

در خصوص این وضعیت اینطور اظهار نظر کرد: «قرار دادن جوجه زنده در زیر یک مرغ مرده کار عاقلانه ای نیست!»

مسیحیت یا کلیسا گرایي؟

از زمانی که عیسی رسولان اولیه خود را برای انجام مأموریت بزرگ فرستاد، حدوداً دو هزار سال می گذرد. در طول این مدت زمان، تغییرات فراوانی در جهان مسیحیت رخ داده که در اکثر موارد مورد بی توجهی قرار گرفته اند. ما مسیحیت را با کلیسا گرایي عوض کرده ایم؟ کلیسا گرایي، فقط اعضای کلیسا تولید می کند اما مسیحیت، شاگردان. کلیسا گرایي مستلزم انطباق به دیگران است و

مسیحیت مستلزم تعهد. اکثریت عمده مسیحیان با تجربه امروزی حتی متوجه نیستند که چقدر از الگوی اصلی و معیار انجیل دور شده اند. مفهوم مسیحی که آنها در ذهن خود ایجاد کرده اند، چیزی است که خود در کلیسای امروزی شاهد آن هستند. وقتی عیسی رسولان اولیه را فرستاد، دستور العملهایی که داشتند کاملاً مشخص بود: «پس رفته، همه آنها را شاگرد سازید.»

(متی 19:28)

او پیش از این، صریحاً برایشان توضیح داده بود که شاگرد او شدن چه مواردی را در بر می گرفت: «و هنگامی که جمعی کثیر همراه او می رفتند، روی گردانیده بدیشان گفت: اگر کسی نزد من آید و پدر و مادر و زن و اولاد و برادران و خواهران، حتی جان خود را نیز دشمن ندارد، شاگرد من نمی تواند بود و هر که صلیب خود را بر ندارد و از عقب من نیاید نمی تواند شاگرد من گردد.»

(لوقا 14:25-27)

14

1

این آیه تفاوت فاحشی بین دو نوع از افراد قائل می شود یعنی از يك طرف جماعت بزرگی که «همراه او می رفتند» و از سوی دیگر، کسی که «از عقب من می آید». کلیسا گرایی به جماعت بزرگی که همراه عیسی می روند. راضی است. در هر حالی که مسیحیت قبل از هر چیز به فردی توجه می کند که از عقب عیسی می رود. مسیحیت به دنبال این است تا افرادی تولید کند که عیسی را متعهدانه پیروی می کنند نه جماعتی که فقط با او می روند.

با توجه به تجربیات حاصل از مشاوره ای که در بالا توضیح دادم و موقعیتهای مشابه دیگر، در نهایت به این نتیجه رسیدم که تبدیل نو ایمانان به مسیحیانی متعهد مستلزم وجود پدر روحانی است. به ندرت پیش می آید که يك نو ایمان به سطح روحانی بالاتری نسبت به کلیسایی که عضو آن می باشد، برسد. جایی که پدر روحانی تأثیر گذاری پدر روحانی وجود نداشته باشد. اکثر نو ایمانان به صورت نوزاد روحانی باقی می مانند و هرگز اعضای بالغ و مثمر ثمر خانواده خدا نمی شوند.

در فصل دوازدهم تحت عنوان «وقتی پدرها شکست می خورند»، شرایطی را توصیف کردم که در بین جوانانی که پدرانشان وظیفه خود را در قبال آنها به درستی انجام نداده اند، حاکم می باشد. شرایطی همچون: بی انضباطی، نداشتن طرز فکر مشخص و ضعف در برابر هر نوع حيله و فریب شیطان. شرایط حاکم در کلیسای امروزی نیز از بسیاری جوانب، در موازات شرایط موجود در دنیا قرار دارد. بسیاری از جوانانی که می گویند نجات یافته اند همان فقدان طرز فکر مشخصی را از خود نشان می دهند که همتایان دنیوی ایشان با آن مواجهند. این جوانان با باد هر تغییر در لحن سخن، طرز لباس پوشیدن، نوع تفریحات یا حتی طرز پرستش رانده می شوند. از نظر این جوانان، پرستش، شکل مذهبی ابراز خود است. آنها به ندرت به پرستش به عنوان رابطه ای شخصی با خدایی قدوس و عظیم می نگرند. مهمتر از همه اینکه، زندگی آنها دو چیز کم دارد: ثبات و هدف مشخص.

14

2

در فرهنگ امروزی ما سه خصوصیت در میان جوانان، چه در دنیا و چه در کلیسا، مشترک می باشد.

ناامیدی

آنها اول در خصوص وضعیت جامعه، شرایط کرة زمین، نبود عدالت اجتماعی و عدم وجود آتیه برای افراد ضعیفتر جامعه ناامید می شوند. این جوانان احساس می کنند که نسلهای قبلی نسبت به آنها بی توجه بودند و مشکلاتی را برایشان به ارث گذاشتند که نمی توانند راه حلی برای آنها پیدا کنند.

به عنوان عضوی از نسل قبل باید اعتراف کنم که حداقل در این مورد، حق با جوانان است. ما فرهنگ و جامعه ای به آنها داده ایم که در بسیاری موارد حاصل گناهان خود ماست، گناهانی همچون: طمع، خودخواهی و بی تفاوتی نسبت به ضعفا و بی کسان. اگر چه خیلی از ما خود را مسیحی می دانیم، ولی در انجام اولین وظیفه خود در «پرستش صاف و بی عیب»، یعنی رسیدگی به یتیمان و بیوه زنان شکست خورده ایم. اگر اصرار داشته باشیم که نسل جدید اصول ایمان مسیحی را به جا بیاورند، آنها در جواب ما خواهند گفت: «اول خودتان به آنچه می گوئید عمل کنید، آن وقت به حرفهای شما گوش خواهیم داد.»

در جستجوی اصل چیزها

خصوصیت دوم جوانان امروزی، این است که آنها به دنبال چیزهایی میگردند که اصل باشند. اگر يك تکه طلا به آنها بدهیم، يك چاقو در می آورند و خراش عمیقی در آن ایجاد می کنند تا ببینند آیا طلای واقعی است یا اینکه يك قطعه فلز را آب طلا زده ایم. در بین کلیساهایی که در بابهای 2 و 3 کتاب مکاشفه توصیف شدند شاید نزدیکترین کلیسا از نظر شباهت به کلیسای غرب امروز، کلیسای لائودیکیه باشد. به یاد دارید که عیسی خطاب به این کلیسا گفت: «تو را نصیحت می کنم که زر

14

3

مصقعی به آتش را از من بخري» (مکاشفه 3:18). در کلیسای امروزی مقدار طلایی که به آتش آزموده نشده بسیار زیاد می باشد. ما موعظت فصیحی میکنیم و ادعاهای بلندی داریم اما اغلب وقتی آتش آزمایش به میان می آید، طلای ما از آن به سلامت عبور نمی کند.

پاسخ تند

سوّمین مشخصه جوانان امروزی، تندرو بودن آنها است. آنها به دنبال جوابهای آسان و ساختگی نیستند. وجود نظم تثبیت شده یا سنتهای دیرینه این جوانان را تحت تأثیر قرار نمی دهد. در واقع، هیچ چیزی برایشان مقدّس نیست. اگر درختی میوه پوسیده بدهد یا اصلاً میوه نیاورد، تصمیمی که درباره آن می گیرند بسیار ساده است: «قطعش کنید!» (به این ترتیب، آنها به موعظه یحیی تعمید دهنده جواب داده اند!) شرایطی که این جوانان دارند، فریادی ناگفتنی و از روی ناامیدی برای دستیابی به واقعیت پدر روحانی است.

فوی شدن در عین ضعف

می توان در این مرحله از صحبت‌هایم بشنوم که شخصی می گوید: «آما، معیارهایی که شما برای پدران روحانی شرح داده اید، بسیار بالا هستند! من هیچ وقت نمی توانم مثل ابراهیم یا پولس باشم.» درست است، معیارهای خدا بالا هستند و او هرگز آنها را پایین نمی آورد. آما یک چیز دیگر هم واقعیت دارد و آن این است که: «فیض خدا همیشه کافی است. او برای هر کاری که محوّل می کند، فیض لازم برای انجام آن را عطا می فرماید. ابراهیم و پولس در کتاب مقدس به عنوان معیارهایی که باید به آنها دست یافت ارائه نشده اند بلکه به عنوان نمونه هایی که باید از ایشان الگو گرفت.»

14

4

پولس در رساله به رومیان 4 ک 12 می گوید که ابراهیم در صورتی پدر ما است که «بر آثار ایمان او سالك باشیم.» به عبارت دیگر، ابراهیم راه ایمان را مشخص کرده که از همه ایمانداران خواسته شده در آن قدم بگذارند. قبلاً خواهش پولس را مبنی بر اینکه «اقتدا به من نمایند چنانکه من نیز به مسیح می کنم.» (اول قرنّیان 11: 1) مورد توجه قرار دادیم. اگر فیض خدا توانست چنان تبدیلی در سولس، آن جفا کننده مسیحیان، ایجاد کند که او اقتدا کننده مسیح شد، پس فیض خدا نیز می تواند شما را چنان عوض کند که بتوانید به پولس اقتدا کنید. او در اول تیموتاؤس 1: 16 گفت که وی به همین منظور نجات یافت؛ «... تا اول در مسیح عیسی کمال حلم را ظاهر سازد تا آنانی را که به جهت حیات جاودانی به وی ایمان خواهند آورد، نمونه باشیم.»

به زبان ساده تر اینکه پولس در این آیه داشت می گفت: «اگر خدا توانست مرا عوض کند، پس هرکس دیگری را هم می تواند عوض کند.»

همچنین به یاد داشته باشید که ابراهیم و پولس اوقات ضعف و ناتوانی خود را نیز داشتند. ابراهیم اشتباهات جدی ای مرتکب شد. او در مرحله ای از زندگی، به حدی از صاحب فرزند شدن خود و همسرش سارا ناامید شد که تصمیم گرفت از خدمتکار خود صاحب فرزند شود. بعدها، برای آنکه جان خودش را حفظ کند، به ابیملک، پادشاه جرار، گفت که سارا خواهر او است و اجازه داد تا وی را به حرمسرای ابیملک ببرند. تنها مداخله خارق العاده خدا بود که سارا را از اینکه یکی از زنان ابیملک شود، نجات داد (ر. ک. به پیدایش باب 20).

با این وجود، خدا هرگز از ابراهیم دست نکشید و به این ترتیب، او نهایتاً با فیض خدا همان چیزی شد که او گفته بود. پولس هم ضعفهای بزرگی از خود نشان داد. او در دوم قرنّیان 1: 8-9 در خصوص خود و همراهانش گفت:

14

5

«... بی نهایت و فوق از طاقت بار کشیدیم به حدی که از جان هم مأیوس شدیم. لکن در خود فتوای موت داشتیم تا بر خود توکل نکنیم بلکه بر خدا که مردگان را بر می خیزاند.»

خدا اجازه داد که پولس به مرحله ای از ضعف کامل برسد که دیگر نه به خود بلکه به او که حتی می تواند مردگان را زنده کند توکل داشته باشد.

بعداً در همین رساله، پولس توضیح داد که چطور یاد گرفت که قدرت خدا در ضعف ما کامل می گردد. در نهایت او به این نتیجه رسید که:

«چون ناتوانم، آنگاه توانا هستم.»

(12:10)

(دوم قرنّیان)

واقعیت این است که ابراهیم و پولس، هر دو نمونه هایی از پدران روحانی هستند. اما آنها فقط زمانی پدران روحانی شدند که وقتی که به منتهای ناتوانی رسیدند، به فیض خارق العاده خدا تکیه کردند. این امر، در جامعه امروزی نیز هنوز به قوت خود باقی است. مردها فقط وقتی می توانند پدر روحانی بشوند که به تمایلی که خود خدا در قلبهایشان قرار داده پاسخ مثبت دهند و نیز زمانی که به منتهای ناتوانی برسند و آنگاه بر توانایی خارق العاده خدا تکیه کنند.

در انجیل مّتی 4: 19، عیسی به پطرس و اندریاس گفت: «از عقب من آبیید تا شما را صیاد مردم گردانم.» این اصل، امروزه نیز مصداق دارد. موضوع مهم در زندگی، این نیست که ما خود چه هستیم بلکه این است که اگر از عیسی متابعت کنیم او از ما چه خواهد ساخت.

آیا در اطراف خود جوانانی را می بینید که گویا زندگیهای بی ثبات و بی هدف آنها فریاد بی صدایی برای کمک است؟ آیا به این نتیجه رسیده اید که آنچه آنها نیاز دارند، یک پدر روحانی است؟ آیا مشتاق هستید که به آنها کمک کنید؟ پس

لازم است بدانید که خدا خودش این تمایل را در دل شما قرار داده و می خواهد از شما يك پدر روحاني بسازد. وقتی به نقشه خدا پی بردید، آن وقت دیگر آنچه خودتان هستید، مهم نیست. مهم، شخصیتی است که وقتی خود را کاملاً به خدا می سپارید، می تواند از شما بسازد. کافي است به روش خاص خود و با زبان خودتان به راحتی به او بگویید که در اختیار او هستید. خدا خود بقیه کارها را انجام می دهد!

فصل هفدهم

سخني با آناني که پدر ندارند

شاید با خواندن فصلهاي این کتاب، فهمیده اید که هرگز پدري که خصوصیات او را شرح دادم، نداشته اید. اگر چنین است، اجازه دهید به شما اطمینان دهم که امروزه میلیونها نفر مثل شما هستند. البته هر يك از ما پدر جسماني اي داریم که زندگی جسماني مان از او شروع شده است. اما این موضوع تضمین نمی کند که ما پدري همچون آنچه کتاب مقدس نشان داده و من سعی کرده ام در این کتاب او را توصیف کنم، داریم. در واقع پدراني که منطبق بر این توصیف باشند در دنيای امروز نایابند!

اگر شما چنین پدري ندارید، در اعماق وجود خود احساس خالي بودن می کنید - خلایي که هرگز پر نشده است. شاید همینطور باشد و این خلأ از مدتها پیش وجود داشته به طوري که آگاهانه متوجه آن نیستید. با این حال، چنین خلایي وجود دارد و به همین خاطر شما شخص کاملی نمی باشید.

نمی گویم که باید يك چنین پدر کاملی می داشتید. چرا که در واقع، فقط يك پدر کامل وجود دارد و او خدا یعنی پدر آسماني ما است. اما پدر جسماني اي که مطابق توصیف کتاب مقدس است حتي اگر در بسياري موارد کامل نباشد، آن خلأ موجود در شما را پر می سازد. در نتیجه شما دیگر بدون پدر نیستید چرا که به تجربه می دانید که پدر داشتن یعنی چه. اما همانطور که گفتم، میلیونها نفر اینطور نیستند.

نمی دانم اگر تجربه شخصی خود را با شما در میان بگذارم، کمکی به شما خواهد کرد یا نه. مثل هر مرد دیگری در فامیل ما، يك افسر ارتش بریتانیا بود. او مردی با اخلاق و صادق، امین در انجام وظایف خود و يك سرباز موفق بود.

از آنجا که او در هندوستان خدمت می کرد، من در همانجا در شهر بنگلور¹ متولد شدم. وقتی من به دنیا آمدم، دکتر به مادرم گفت که او دیگر نباید بچه دار شود و این یعنی من باید بدون آنکه برادر یا خواهری داشته باشم، بزرگ شوم. بنابراین، پدر و مادرم تصمیم گرفتند که بهترین راه برای جبران این کمبود، این است که پدر من به جای پدر بودن جای

يك برادر بزرگ را براي پر کند. ظاهراً آنها فكر مي کردند كه داشتن برادر براي من مهمتر از داشتن پدر است. در نتيجه من هرگز او را پدر يا بابا خطاب نكردم بلكه وي را به اسم كوچكش يعني پيتر² صدا مي زدم. شك ندارم كه او مرا دوست داشت، اما هرگز احساس محبت پدرانه خود را بروز نداد. به ياد ندارم كه او مرا روي پاهایش نشانده و يا بغل کرده باشد.

در زمان جنگ جهاني دوّم، هنگامي كه 25 سال داشتم در يكي از سربازخانه-هاي ارتش بریتانیا با عیسی مسیح ملاقات كردم. در نتيجه در اين ملاقات، قلب خود را به مسیح سپردم. اين تجربه، چنان واقعيت نبروهای روحاني را براي آشكار ساختن كه تا آن زمان كاملاً نسبت به آنها بي خبر بودم.

به خصوص اينكه دريافتم كه هندوستان، كشوري كه در آن متولد شده بودم، گردابي از نبروهای روحاني بسيار زيادي بود كه هيچ يك با مسيحيت ارتباطي نداشتند. احساس مي كردم بعضي از اين نبروهای روحاني هندوستان در سالهاي عمر به دنبال بودند و مي خواستند مرا تحت كنترل خود در آورند. اما هرگز موفق نشدند، با اين وجود هيچ وقت از تأثير آنها آزاد نبودم. پيش از اينكه قلبم را به مسیح بسپارم، واقعاً به اين فكر افتاده بودم كه مرتاض شوم.

با مطالعه كتاب مقدس، به عنوان يك مسیحی دریافتم كه در نتيجه تولد تازه، خدا پدر من شده بود. در حقيقت بعدها سه موعظه دنباله دار با موضوع «شناخت خدا به عنوان پدر» كردم كه روي نوار كاست ضبط شد. افراد متعددي به من

14

9

گفته اند كه آن پيغامها چقدر به آنها در زندگیشان كمك كردند و با اين وجود، اگر چه نمي دانستم چه مي كنم، ولي داشتم فقط يك نظريه را موعظه مي كردم. البته، اين تعليم را مي فهميدم ولي هنوز تجربه عملي اي از اينكه خدا واقعاً پدر من است، نداشتم. حتي نمي دانستم كه چيزي در زندگي خود كم دارم.

مكاشفه اي شخصي

سپس، در سال 1996، درست هنگامي كه پنجاهمين سال خدمت تمام وقتم را به عنوان يك مسیحی جشن گرفته بودم، خدا در زندگي من مداخل كرد. يك روز صبح كه من و روت در تختخواب خود نشسته بوديم و طبق معمول با هم دعا مي كرديم، قدرت خارق العاده اي مرا در برگرفت. احساس كردم كه به ميدان جنگ دو نبروي روحاني مخالف تبديل شده ام.

از بالا در پشت من دستي كه عرق چين سياهي داشت دراز شده بود و ميخواست آن عرق چين را به زور بر سرم بگذارد. درست همزمان، قدرت روح القدس تمام وجود مرا فرا گرفت و از نوک پايم شروع كرد تا به بالا رسيد. بدنم به شدت مي لرزيد. بعدها، روت به من گفت كه رنگ صورتم حسابي قرمز شده بود. احساس مي كردم كه اين دو نبرو در خلاف جهت هم حركت مي كردند. روح القدس رو به بالا در حركت بود و سعي مي كرد اجازه ندهد كه آن دست عرقچين را بر سرم بگذارد.

بالاخره، روح القدس پيروز شد. دستي كه عرقچين را داشت به عقب رانده و ناپديد شده بود. در عين حال، روح القدس تمام وجودم را در بر گرفت و من احساس عالي اي از راحتي و آرامش كردم.

همزمان با اين رويداد، بدون آنكه در اين مورد آگاهانه فكر کرده باشم، دریافتم كه براي اولين بار در زندگي با خدا به عنوان پدرم، رابطه اي مستقيم و صميمي برقرار کرده ام. در نتيجه، فوراً براي كاملاً طبيعي جلوه كرد كه او را

15

0

پدر صدا كنم. اين خطاب ديگر نه يك عبارت الهياتي، بلكه بيان خودجوشي بود كه از يك رابطه شخصي ناشي مي شد.

همينكه به اين تجربه فكر مي كردم، به اين نتيجه رسيدم كه دستي كه عرق چين داشت، مظهر شيوا-يكي از سه «خدای» اصلي مذهب هندو بود (كه البته اصلاً خدا نيستند بلكه نبروهای شيطاني در جاهاي آسماني مي باشند).

درك من از اتفاقي كه براي افتاده بود، حدود دو سال بعد، وقتي داشتم كتابي در مورد شرح «خدایان» اصلي مذهب هندو مي خواندم، به طور قابل ملاحظه اي تأييد شد. در آن كتاب، شيوا به عنوان نبروهای روحاني اي توصيف شده بود كه از بالا بر سر شخص فرود مي آيند و او را از حقايق قلمرو آسمان، دور ميسازند.

اين دقيقاً همان كاري بود كه آن دست دراز شده در بالاي سرم قصد داشت انجام دهد. چقدر خدا را شكر مي كنم كه روح القدس در آن لحظه بحراني به كمكم آمد و نبروي شريري را كه مي خواست بر من مسلط شود، دور كرد!

از زمان آن تجربه در سال 1996 به بعد، رابطه من با خدا به عنوان پدرم مداوم قويتر و صميمي تر شده است.

يك رابطه جديد

رابطه جديد من با خدا، تأثير عميق و پيوسته اي بر زندگي من داشته است. بيش از پنجاه سال است كه مسیح را با تمام قدرت خود خدمت مي كنم و خدا در اين مدت خدمت مرا بسيار مثمر ثمر کرده است. اما با ورود به اين رابطه جديد با خدا به عنوان پدرم، با او چنان صميميت و امنيتي را تجربه کرده ام كه هرگز سابقه نداشت.

البته اين رابطه جديد مرا از آزمائشاتي كه در زندگي هر فرد مسیح پيش مي آيند، معاف نمي ساخت بلكه به من كمك كرد كه با قدرت و اعتماد بيشتري با آن آزمائشات روبرو شوم. به علاوه، آنها نه فقط بين من و خدا فاصله ايجاد نکردند بلكه، باعث نزديكي بيشتري من به او نيز شدند.

حدود سه سال بعد از تجربه ای که تعریف کردم، با دردناکترین تجربه در کل زندگی به عنوان یک مسیح روبرو شدم. پس از مدت بیش از یک ماه بستری بودن در بخش مراقبتهای ویژه، خدا همسر نازنینم، روت، را به نزد خود برد. احساس فقدانی که در آن زمان داشتم، توصیف کردنی نیست. با این وجود، در آن شرایط، هیچ وقت حتی برای یک لحظه فراموش نکردم که حضور پدر مهربانم، خدا، با من بود.

در مراسم خاکسپاری، همینکه به تابوت روت در قبر چشم دوخته بودم، احساس کردم که باید در حضور همه عزاداران فریاد بزنم و بگویم: «پدر، من به تو اعتماد دارم. شکرت می‌کنم که همیشه مهربان، با محبت و عادل هستی. تو هرگز اشتباه نمی‌کنی. کاری که تو انجام می‌دهی، همیشه بهترین است.»

فقط احساس پدر بودن خدا نسبت به من بود که مرا قادر ساخت چنین اعترافی بکنم. تعدادی از افرادی که در آنجا حاضر بودند، بعداً به من گفتند که اعتراف چه تأثیر زیادی بر آنها داشت.

با این حال، نمی‌خواهم فکر کنید که جهت شناخت خدا به عنوان پدر خود، میباید عین همین تجربه را پشت سر بگذارید. خدا با هر یکی از ما به عنوان فردی خاص برخورد می‌کند. مراحل مشخصی به عنوان ملاک جهت متابعت همگان وجود ندارد. اما در کتاب مقدس اصول معینی وجود دارند که در هر زندگی ای کاربرد دارند.

عیسی در متی 11: 27 اصولی را بیان می‌کند که به موجب آنها اول او را به عنوان پسر خدا و سپس خدا را به عنوان پدر او می‌شناسیم:

«پدر همه چیز را به من سپرده است و کسی پسر را نمی‌شناسد به جز پدر و نه پدر را هیچ کس می‌شناسد غیر از پسر و کسی که پسر بخواهد بدو مکشوف سازد.»

15

2

پدر و پسر در همکاری متعامل با هم عمل می‌کنند. اول، پدر پسر را آشکار می‌سازد. این قدم اول است چرا که فقط از طریق پسر است که می‌توانیم پدر را بشناسیم. در یوحنا 14: 6، عیسی می‌گوید: «هیچ کس نزد پدر جز به وسیله من نمی‌آید.» بعد نوبت قدم دوم است یعنی زمانی که عیسی پدر را آشکار میکند. آنها فقط با صلاحیت اراده مطلق او. عیسی تأکید می‌نماید که مکاشفه پدر فقط به کسانی داده می‌شود که

«پسر بخواهد بدو آشکار سازد.» (متی 11: 27)

عیسی در اینجا از مکاشفه ای سخن می‌گوید که فقط خود او می‌تواند آن را عطا کند. درک تفاوت بین فهم کتاب مقدس به عنوان یک تعلیم و فهم آن از طریق مکاشفه، امری مهم است. من به مدت بیش از پنجاه سال این تعلیم را که خدا پدر من است، صادقانه پذیرفته بودم. اما زمانی که از طریق یک مکاشفه مستقیم شخصی به این حقیقت پی بردم همه چیز فرق کرد.

دستیابی به پدر از طریق پسر

شاید با خواندن این کتاب تا به اینجا، دریافته اید که در واقع پدر ندارید. اینکه هرگز نفهمیده اید که منظور از داشتن یک پدر واقعی چیست. حال در قلبتان آشوب شده و آرزو می‌کنید که ای کاش یک پدر داشتید. شاید وضع به گونه ای باشد که با توجه به موقعیتهای گذشته، هیچ انسانی در زندگی نمی‌تواند برایتان پدری واقعی باشد. این خود دلیلی است بر این که باید خدا را شکر کنید که پدری در آسمان هست که می‌توانید وی را بشناسید! اما اول باید عیسی را به عنوان منجی خود بشناسید، شخصی که از طریق او هدیه حیات جاودانی را می‌یابید!

15

3

1 - عیسی را به عنوان منجی خود بپذیرید.

اگر هنوز به این اطمینان کتاب مقدسی نرسیده اید، قدم اول برای شما این است که عیسی را به عنوان منجی خود بپذیرید. این موضوع در یوحنا 1: 11-13 عنوان شده است:

«{او (عیسی)} به نزد خاصان خود آمد و خاصانش او را نپذیرفتند و اما به آن کسانی که او را قبول کردند قدرت داد تا فرزندان خدا گردند یعنی به هر که به اسم او ایمان آورد که نه از خون و نه از خواهش جسد و نه از خواهش مردم بلکه از خدا تولد یافتند.»

در این لحظه، اگر دوست داشته باشید می‌توانید دعای کوتاهی بکنید: چیز مثل این دعا:

عیسی مسیح خداوند، من می‌پذیرم که تو پسر خدا و تنها راه به سوی او هستی. ایمان دارم که تو به عنوان جریمه گناهان من روی صلیب مردی و اینکه از مردگان برخاستی. حالا از تو خواهش می‌کنم که همه گناهان مرا ببخشی و من تو را با ایمان به عنوان منجی خود می‌پذیرم. به قلبم بیا و نعمت حیات جاودانی را به من عطا کن. آمین.

وقتی با ایمان ساده این دعا را می‌کنید، خدا وعده می‌دهد که در قلب شما این اطمینان را ایجاد کند که او شما را به عنوان فرزند خود پذیرفته است. در رساله اول یوحنا 5: 10 رسول مسیح به ما می‌گوید: «آنکه به پسر خدا ایمان آورد در خود شهادت دارد.» پولس هم در رساله به رومیان 8: 16 خبر می‌دهد: «همان روح {یعنی روح القدس} بر روحهای ما شهادت می‌دهد که فرزندان خدا هستیم.»

15

4

حال از خداوند، برای اینکه شما را پذیرفته و فرزند خود ساخته است، تشکر کنید. هر چقدر بیشتر از او تشکر کنید، به همان اندازه برایتان واقعی‌تر جلوه میکند که فرزند خدا شده‌اید. چون روح القدس به روح شما شهادت می‌دهد که فرزند خدا هستید.

2 - به خدا به عنوان پدر خود نزدیک شوید.

حالا عیسی برای شما حکم دري را دارد که از طریق آن می‌توانید با دلیری به خدا نزدیک شوید. اکنون آماده‌اید تا با خدا به عنوان پدر آسمانی خود رابطه‌ای داشته باشید که فقط عیسی می‌تواند، آن را برقرار کند. گفتم قبل از اینکه با خدا به عنوان پدر خود رابطه‌ای شخصی برقرار کنم، بیش از پنجاه سال از ایمان و یافتن تولد تازه ام می‌گذشت. اما به هیچ وجه قصد ندارم بگویم که هر مسیحی‌ای باید این همه مدت صبر کند! در واقع، هدف اصلی من از نوشتن این کتاب، این بود که به مسیحیان کمک کنم تا زودتر به این مکاشفه برسند. با این وجود، هر يك از ما برای رسیدن به این مکاشفه به عیسی مسیح نیاز داریم. خود او مؤکداً فرمود که: «... و نه پدر را هیچکس می‌شناسد غیر از پسر و کسی که پسر بخواهد بدو مکشوف سازد.» (متی 11: 27)

بهترین چیز برای هر يك از ما این است که به جایی برسیم که اعتراف کنیم عملاً به خدا نیاز مندیم. در بعضی از ترجمه‌های جدید انجیل، خدا به صورت دستگاه اتوماتیک نوشابه آماده ترسیم شده است. وقتی سگه را در شکاف می‌اندازید و دکمه‌های درست را فشار می‌دهید، او چیزی را که می‌خواهید به شما می‌دهد. اما خدا دستگاه

15

5

اتوماتیک نوشابه آماده نیست. او پدری است که فرزندان خود را تنبیه می‌کند و معیارهای مشخصی را برای رفتار آنها قرار می‌دهد. یکی از موارد انضباطی او این است که خود را در برابر او فروتن بسازیم: «زیرا خدا با متکبران مقاومت می‌کند و فروتنان را فیض می‌بخشد.» (اول پطرس 5: 5) مورد دیگری که باید یاد بگیریم این است که منتظر خدا باشیم. زمانی که برای ما مناسب است همیشه زمان مناسب از نظر خدا نیست. «آنانی که منتظر خداوند می‌باشند، قوت تازه خواهند یافت.» (اشعیا، 40: 31)

چندین بار سعی کردم تمام وعده‌های کتاب مقدس را به کسانی که منتظر خداوند می‌مانند بشمارم ولی هیچ وقت موفق نشدم. چون تعداد این وعده‌ها خیلی زیاد است! در مورد خودم، معتقدم که خدا آن مکاشفه را به من نداد تا وقتی که دید برای دریافت آن آماده هستم. مسلماً وقتی که او آن مکاشفه را عطا کرد، من آن را همچون گنجی که ارزش انتظار کشیدن را داشت، پذیرفتم!

بطلبید، بجوید، بگوید

شاید شما از جمله کسانی هستید که با خدا ارتباط صمیمانه‌ای به عنوان پدر خود دارید. ارتباطی که فقط عیسی آن را امکانپذیر می‌سازد. من نمی‌دانم، شاید در همان شرایطی قرار دارید که من بودم. بدون شك اطمینان دارید که تولد تازه یافته‌اید و با تمام فهم و قدرت خود، خداوند را خالصانه خدمت میکنید. با این همه، مشتاق چیزی فراتر از تجربه کنونی خود هستید. مشتاق رابطه‌ای عمیق، صمیمانه و پایدار با خدا به عنوان پدرتان. می‌خواهم شما را تشویق کنم که در این اشتیاق خود پیش بروید تا همه آنچه را که خدا برایتان در نظر گرفته بدست آورید. در حضور عیسی آرام بگیرید.

15

6

عمیق‌ترین اشتیاق‌های قلبی خود را به او ابراز کنید. از او بخواهید که اگر مانع کشف نشده‌ای بین شما و او وجود دارد، آن را به شما نشان دهد. خود را آماده کنید تا شما را به راه‌هایی هدایت کند که هرگز به آنها قدم نگذاشته‌اید. خود را بی‌چون و چرا به او بسپارید.

در عین حال، ذهن خود را با این موضوع که خدا چگونه با شما ملاقات خواهد کرد، مشغول نسازید. من مکاشفه پدر بودن خدا را با حضور قدرتی خارق‌العاده تجربه کردم. اما ممکن است خدا در مورد شما به گونه‌ای کاملاً متفاوت عمل کند. شاید لازم باشد که مثل ایلینا در کوه حوریب منتظر شنیدن صدای خدا باشید (ر. ک. به اول پادشاهان 19: 11-18)

در کوه حوریب قدرت خارق العاده خدا به سه صورت نمایان شد: باد، زلزله و آتش. اما خدا در هیچیک از آنها نبود. سپس «آوازی ملایم و آهسته» شنیده شد (آیه 12). این آیه در ترجمه NIV کتاب مقدس هم اینطور ترجمه شده است. خدا با چنین حالت آرام و ملایمی به نزد ایلیا آمد. با این وجود، وقتی ایلیا صدای او را شنید، صورت خود را به نشانه ترس آمیخته با احترام با ردای خود پوشانید. قدرتی که در نجوای خدا وجود دارد در قوی ترین باد، زلزله یا آتش نیز یافت نمی شود! ممکن است خدا با شما اینطور ملاقات کند. علیرغم همه اینها، اجازه دهید شما را با کلام نصیحتی از عیسی مسیح تشویق کنم. فعلی را که او در هر مورد به کار می برد نشان می دهد که وی از عملی مکرر یا مداوم سخن می گوید:

«سؤال کنید که به شما داده خواهد شد، بطلبید که خواهید یافت، بکوبید که برای شما باز کرده خواهد شد.» (متی 7:7)

به یاد داشته باشید که به شما داده خواهد شد، آن را خواهید یافت و برای شما باز کرده خواهد شد.
در آیه بعد، عیسی با کلامی اطمینان بخش تر و تشویق آمیز تر ادامه می دهد:

15

7

«زیرا هر که سؤال کند، باید و کسی که بطلبد، دریافت کند و هر که بکوبد، برای او گشاده خواهد شد.»

کلمه به کلمه این سخن عیسی شامل حال شما می شود!

پیش از بستن این کتاب مضمون آن را به طور خلاصه مرور کنید. کاملترین مکاشفه خدا توسط انسانها، از طریق تشکیل خانواده صورت می گیرد. محبت بین زن و شوهر، منعکس کننده رابطه بین مسیح و کلیسا است. محبت یک پدر نسبت به خانواده خود منعکس کننده محبت خدا نسبت به کل انسانهایی است که او آفریده و نتیجه رسیدن نقشه خدا برای خانواده است که والاترین متاع او در اختیار انسان قرار می گیرد. اما در اثر رد نقشه خدا برای خانواده، مصیبت انسان به اوج خود می رسد.

این موضوعی است که فرهنگ امروزی ما باید تصمیم بگیرد که چه جوابی می خواهد به آن بدهد و نیز سوالی است که شما به عنوان یک فرد باید به آن جواب بدهید.